هفتمین اثر

دستور املاء

دوره پنجم

تألیف

سید محسن

خلیق رضوی

قابل استفاده دانش آموزان دبستانها و دبیرستانها

چاپ بیست وچهارم - ۱۳۴۲



تهران خیابان ناصرخسرو - تلفن ۵۷۹۵۷

اول دفتر بنام ایزد دانا

با اظهار امتنان از حسن استقبال ارباب ذوق و اطلاع برحسب تقاضاو تشویق جمعی از همکاران محترم در این چاپ که بیست و چهارمین نوبت چاپ کتاب ه دستور املاءاست مقداری لغات متشابه باذکر معنی هریك اضافه شده که برای دانش آموزان دبیرستانها بیشتر مورد استفاده قرار گیرد هر گونه انتقاد بجا و اساسی را باعرض تشکر پذیرفته و بمورد اجرا و اصلاح میگذارد.

مزیت این چاپ گراور با خط نستعلیق میباشد که دانش آموزان از تعلیم خط هم استفاده نمایند.

سید محسن خلیق رضوی

دانش آموزانیکه میخواهند ازاین کتاب حسن استفاده کنند باید

(۱) مضمون هر دیکته راشل عبارات کتاب قرائتی بدقت خوانده و لغات مشگل آنرا باقید معنی خارج نویس کرده بخاطر بسپارند

(۲) هر دیکته راکه آموزگاران یادبیران محترم نویسانند پس از تصحیح غلطهای آنرا هر کدام ده دفعه درخارج وازروی خود دیکته یک نوبت در دفتر مخصوص پاکنویس دیکته باکمال دقت ولی غلط بنویسند

(۳) لغات املائی ذیل دیکته ها را بارعایت وزن ومعنی حفظ کرده درموقع فراغت برسبیل مکالمه ومباحثه ازهمدرسان خود بپرسند ولی مضایقه بدیگران یاد بدهند تاخودشان بهتر یاد بگیرند

(۴) قواعد املائی اول کتاب را خوب فهمیده ومثل قوانین حساب هرکدام را درجای خود بمورد استعمال گذارند

(۵) مضمون ومقصود هرحکایت ودیکته رابعبارتی ساده تر نوشته بنظر آموزگاران یا دبیران خود برسانند که استفاده انشائی هم کرده باشند

قواعد ونکات مهمه املائی

(۱) دوحرف سین وشین (اول ووسط) هرگاه بیش از دوازده حرف ذیل واقع شود باید دندانه دار نوشته شود (درخط نستعلیق) — (ج - چ - ح - خ - ر - ز - ژ س - ش - م - ه - ی آخر) مثل سجل - سحر - سخاء - سرد - سزا - سست - سما در شهر - کاشی

(۲) هروقت دو حروف دنبال هم واقع شوند باید دندانه حرف اول بلند نوشته شود مثل جنّت واگر سه حرف دندانه دار دنبال هم باشد بهتر آنست که دندانه حرف وسطی بلند نوشته شود مثل (خبیث)

(۳) کلمهٔ (که) جایزاست یکی از دو کلمهٔ این و آن بچسبد مثل (اینکه و آنکه)

(۴) فقط متصل نوشتن اسم مرکب جایزاست آنهم درصورتی که خواندنش اسباب زحمت نباشد مثل (گلابپاش) (غلط)

(۵) باء حرف اضافه دراول اسماء، و باء زینت و نون ومیم نفی دراول افعال بهتر آنست که متصل نوشته شود مثل (برفت تابحسن بگوید بیا ونگفتم که مرو)

(۶) اگر دراول فعلی همزه مفتوح یا مضموم باشد و درجلوآن بادزینت یاحرف نفی درآید باید همزه بدل بیا شود مثل بیفکند (بافکند) نیامد (نامد) بیفتاد (بافتاد) واگر همزهٔ اول فعل مکسور باشد بحال خود باقی میماند مثل (بایست و مایست

(۷) کلمه «می» که علامت دو فعل ماضی استمراری و مضارع اخباری وگاهی علامت فعل امراست باید بخود فعل بچسبد مثل «میگفت میآیم میرو» مگرآنکه بواسطه چسبیدن (می) خواندن فعل مشکل شود مثل می بینم (که نباید متصل نوشته شود)

(۸) حرف همزه درکلمات فارسی فقط دراول واقع شده وهمیشه متحرک است وبشکل الف نوشته میشود مثل (اگراین آقا دراطاق او باشد) ولی درکلمات عربی در اول و وسط وآخر واقع میشود و دراول همیشه متحرک است وبصورت الف نوشته میشود مثل آدب اطمینان اُجرت امر اوحی-ایهام ودروسط

چه متحرک باشد چه ساکن بشکل عدد (۶ُ) نوشته شده وکرسی اختیار میکند که باحرکت خودش یاحرف ماقبلش مناسب باشد

(۹) اگرهمزه دروسط کلمه عربی مفتوح باشد وحرف جلوش مضموم نباشد کرسی آن حرف الف میشود مثل (مسأله) واگر دراین صورت حرف جلوش مضموم باشد کرسی آن حرف واو است مثل (مؤدب) و (سؤال)

(۱۰) اگرهمزه در وسط کلمه عربی خودش یا ماقبلش مضموم باشد کرسی آن واو است مثل مسؤل و مؤتمن

(۱۱) درصورتیکه همزهٔ وسط کلمه عربی خودش یا ماقبلش مکسور باشد (ی) کرسی آن میشود مثل بئر ومطمئن ورئیس

(۱۲) اگرهمزهٔ وسط کلمه خودش ساکن و ماقبلش مفتوح باشد کرسی آن الف است مثل (رأس) و مأیوس

(۱۳) همزه آخرکلمات عربی بصورت عدد شش (۶) نوشته شده و درصورت لزوم کرسئی مناسب حرکت خودش یا ماقبلش اختیار میکند مثل (شئ - انشاء - تلألوء - تلألئ - بطوء بطئ

(۱۴) سابقاً هروقت میخواستند بحرف هاء غیرملفوظ آخرکلمه یاء وحدت یانسبت یاضمیرفاعل ملحق کنند یک همزه روی هاء گذاشته (ی) تلفظ مینمودند مانند گیوهٔ آبادهٔ خریدهٔ - ولی امروز مطابق تلفظ مینویسند مانند گیوه‌ای آباده‌ای خریده‌ای

(۱۵) تنوین ازمختصات اسماء عربی وعبارت ازنون ساکنه‌ای است که نوشته نمیشود ولی تلفظ میشود وآن برسه قسم است تنوین رفع (دوپیش) تنوین نصب (دوزبر)

تنوین جر (دو زیر)

(١٦) در تنوین رفع وجر فقط تبکرار حرکت اکتفا میکنند مثل (عَمَلٌ وَعَمَلٍ) ولی در تنوین نصب الفی هم بعد از حرف منون زیاد مینمایند مثل (مَالاً)

(١٧) هرگاه کلمه منون مختوم به تاء زائده یا همزه باشد در تنوین نصب هم تکرار حرکت کافی است مثل (عجالةً جزءً) ولی اگر تاء آخر کلمه اصلی باشد اضافه الف هم لازم است مثل (ثبتاً وسکوتاً وموقتاً)

(١٨) واو معدوله واوی است که نوشته میشود ولی خوانده نمیشود واین واو مخصوص کلمات فارسی است واغلب بعد از حرف (خ) واقع میشود

(١٩) کلمات ذیل همه فارسی و دارای واو معدوله هستند

چو - دو - تو - خود - خوش - خور - خویش - خورش - آخور - خوان خواب - خوار - نخود - خوره - خواف - خواهش - درخور - خواهر - خواجه خواجو - خوشاب - خوردن - خوراک - خواستن - فراخور - خورشید - خورتاب - خورداد - خوارزم - خویشتن - خورجین - خوانچه - خواندن استخوان

ولی کلمات خاموش وخرسند وخشنود وخاتون وخانواده باید بدون واو معدوله نوشته شوند

(٢٠) کلمات زیرین هریک بد و املا نوشته میشود ولی طریقه دومش بهتر است

خوب	خوب بتر	خوب	خو بتر
طهران	تهران	طهورث	تهمورس

خوب	خوبتر	خوب	خوبتر
نفط	نفت	بلیط	بلیت
باروط	باروت	صاروج	ساروج
اصطخر	استخر	قدغن	غدغن
دکمه	تکمه	راپورت	راپرت
تورا	ترا	دوشک	تشک
اسمعیل	اسماعیل	رحمن	رحمان
هرون	هارون	اسحق	اسحاق
حیوة	حیات	زکوة	زکات
صلوه	صلات	دوئیم	دوئم
سیئم	سوئم	توریة	تورات
همیون	همایون	طبرستان	تبرستان
کیومرث	کیومرس	طشت	تشت
طاس	تاس	طار (ساز)	تار
پطر	پتر	ایطالیا	ایتالیا
امپراطور	امپراتور	پوطین	پوتین
دوچار	دچار	طپانچه	تپانچه

آگهی چون در ضمن حروف لاتین حرف (ط) یافت نمیشود بهتر آنست که کلماتی که از السنه اروپائی داخل لغات ایرانی شده وحرف (ت) دارند همان (ت) نوشته شوند مثل پتر وراپورت وایتالیا وامپراطور وپوتین وغیره

دیکته یکم

جهان را صانعی باشد خدا نام

ما در محیط زندگانی خود اسباب و اشیاء زیادی می بینیم و میدانیم که هیچ کدام بخودی خود موجود و مهیا نشده هر یک سازنده و صانع مخصوصی دارد مبل و میز و صندلی و عسلی و قاب عکس و طارمی چوبی و امثال آنها را نجار ساخته قالی و گلیم و نمد و زیلو بافندهٔ مخصوصی دارند ظرفهای مسی و چینی و بلور و لعابی را کارگرانی میسازند فاستونی و مخمل و سایر پارچه های لطیف و ضخیم بسعی و عمل نساجان بافته میشود از اینجا پی میبریم که دنیای با این نظم و ترتیب هم خالق و صانعی دارد که همه چیز را بجا و موقع خود آفریده و منظم و مرتب کرده است طلوع و غروب ستارگان تغییر شب و روز پیدا شدن چهار فصل رستن نباتات گرم و سرد شدن هوا و هزاران چیزهای مفید و لازم دیگر همه مطیع اراده و تدبیر خالق و صانع عالم و قادر و یکتائی است که فارسی زبانها او را خدا یا خداوند یا پروردگار یا اهورا مزدا گویند

هر کس بزبانی صفت و نعت تو گوید　　بلبل بسرائیدن و قمری بترانه

کلمات املائی بر وزن فعل

قتل ۱ - فرع ۲ عقل ۳ عزم ۴ عجز ۵ عفو ۶ عصر ۷ عهد ۸ عبا ۹ جشن ۱۰ فتح ۱۱ فصل ۱۲ فضل ۱۳ فهم ۱۴ وهم ۱۵ محض ۱۶ البعض ۱۷ بحث ۱۸ نهر ۱۹ نحس ۲۰

۱ ریشه × نژاد ۲ - شاخه × زیادی ۳ - خرد × فرهنگ ۴ - آهنگ محکمی ۵ ناتوانی ۶ بخشیدن گناه ۷ زمان + بعد از ظهر ۸ زمان + قرارداد ۹ بنده - ۱۰ منع از آزادی ۱۱ - گشودن + غلبه کردن ۱۲ وقت + قسمتی از کتاب ۱۳ دانائی + برتری + بخشش ۱۴ دریافتن ۱۵ پنداشتن + ترسیدن ۱۶ مخصوص + برای ۱۷ برخی ۱۸ گفتگو کردن ۱۹ رودخانه ۲۰ بدشگون - ضد سعد

دیکته دوم　بفرمان پیغمبرت راه جوی

انسان برای شناختن و بندگی خدا آفریده شده است و تکالیف و وظایف مشکلی دارد خداوند مهربان برای هدایت و فهماندن تکالیف بندگانش پیغمبرانی فرستاده که هر کدام مطابق امر خدا قانونهائی گذاشته و بوضع مخصوصی مردم را بسوی خدا راهنمائی کرده اند

انسان وظیفه شناس باید پیغمبران و سفیران خدائی را عموماً احترام نموده و احکام آنها را فهمیده و بدرستی عمل کند تا در دورهٔ زندگانی سرفراز و سعادتمند باشد و خدا را هم از خود راضی و خشنود سازد و در آخرت هم روسفید و شادکام شود

شخص خداشناس هرگز دروغ نمیگوید تقلب و خیانت نمیکند و اسباب زحمت و اذیت بندگان خدا را فراهم نمیسازد بلکه بهر اندازه بتواند بمردم خدمت نموده وسیلهٔ آسایش و راحت دیگران را مهیا مینماید

و بطور قطع و یقین میداند که هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

کلمات املائی بر وزن فَعل

صف ۱ - سهل ۲ - صبر ۳ - سطل - ۴ - سطر ۵ - خط ۶ - حظ ۷ - هضم ۸ - حوض ۹ هول ۱۰ - صوت ۱۱ - ذوق ۱۲ - شوق ۱۳ - قتل ۱۴ - قطع ۱۵ - وعظ ۱۶ - وزن ۱۷ - شرط ۱۸ - شأن ۱۹ - شیئی ۲۰ -

۱ - برج + ردیف ۲ - آسان ۳ - شکیبائی ۴ - دولچه ۵ - نوشته ۶ نوشته ۷ - بهره + خوشحالی ۸ - حل کردن غذا + گوارش ۹ - گودال آب ۱۰ - ترس + رنج ۱۱ - آوازه ۱۲ چشیدن + سلیقه ۱۳ - میل داشتن ۱۴ کشتن ۱۵ - بریدن ۱۶ پند دادن ۱۷ - سنگینی ۱۸ ایمان + قرارداد ۱۹ - مقام + اندازه ۲۰ - چیز

دیکتهٔ سوم اطاعت قانون لازم است

فرق و تفاوت بزرگ انسان با سایر حیوانات شناختن وظیفه و اطاعت قانون است مجموعهٔ تکالیف و وظایف زندگانی را قانون گویند و آن یا از طرف خدا بوسیلهٔ پیغمبرانش وضع شده که آنها را قوانین مذهبی یا آسمانی خوانند و یا از طرف بزرگان و برگزیدگان ملت معین میگردد که بقوانین زمینی یا مَدَنی معروف است

انسان وظیفه شناس باید در خانه - در آموزشگاه - اداره مجالس رسمی و غیر رسمی بطور خلاصه در همه جا و پیش همه کس مطیع قانون باشد و تکلیف و وظایف خود را در هر موقع و موضع دانسته و عمل کند

شخص قانون دان و وظیفه شناس در نظر دوست و دشمن و خودی و بیگانه عزیز و محترم و در زندگانی از هر شر و صدمه محفوظ است برعکس کسی که بوظایف قانونی خود آشنا نبوده یا نخواهد عمل کند پیوسته در زحمت و عذاب بوده مورد خشم و غضب خدا و طعن و شماتت خلق واقع شده از عمر و زندگانی خویش حظ و لذتی نمیبرد و بسعادت و عزتی نمیرسد

کلمات املائی بر وزن فَعْل

لفظ - لهو ۲ - ظرف ۳ - عهد ۴ - محو ۵ - قید ۶ - غیظ ۷ - فیض ۸ نقل ۹ - قلب ۱۰ - قهر ۱۱ - غمض ۱۲ - فرض ۱۳ - قرض ۱۴ - ربط ۱۵ - ضبط ۱۶ لرس ۱۷ - حیث ۱۸ - حمل ۱۹ - عرض ۲۰

۱ - ترکیب چند حرف ۲ - سرگرمی کار بیهوده ۳ - جا ۴ - گهواره ۵ - نابود کردن ۶ - بند ۷ - خشم ۸ - بهره بردن ۹ جابجا کردن ۱۰ دل + وارونه کردن ۱۱ - فشار + ضد صلح ۱۲ چشم پوشیدن از گناه ۱۳ - واجب کردن + پنداشتن ۱۴ وام ۱۵ - بستگی ۱۶ - جمع کردن + بایگانی ۱۷ - سر ۱۸ - جهت ۱۹ - بار کشیدن + سنگینی ۲۰ - پهنا + اظهار کردن

دیکتهٔ چهارم در همه کار اعتدال خوش است

چو کم خوردن طبیعت شد کسی را | چو سختی پیشش آید سهل گیرد
و گر تن پرور است اندر فراخی | چو تنگی بیند از سختی بمیرد
تنور شکم دمبدم تافتن | مصیبت بود روز نایافتن

انسان بغذا محتاج است و اگر چند شبانه روز هیچ غذا نخورد باید ترک حیات و زندگی کند اما باید غذا را باندازه در وقت معین صرف نمود اگر کسی بکم خوراگی عادت کند و فقط بسد جوع و غذای مختصری قناعت نماید اگر اتفاقاً یکی دو موقع غذاء نیابد و گرسنه بماند چندان در زحمت و مشقت نیفتاده و بعادت و طبیعت خویش میتواند با گرسنگی مبارزه و استقامت نماید ولی اگر برعکس در روز خوشی و فراوانی نعمت شکم پرستی کرده و خود را بغذاهای لذیذ و رنگارنگ عادت دهد اگر کمترین تغییری در وضع زندگانیش عارض شده و موقتاً دچار سختی و تنگدستی گردد تاب مقاومت نیاورده قرین ذلت و عسرت میشود و بورطهٔ هلاک میافتد و چون تنور شکم را ساعت بساعت بخوراکهای مختلف افروخته و گرم نگاه داشته است طاقت بینوائی نیاورده و در نتیجهٔ شکم پرستی خود را به آب و آتشی زده بدست خویشتن وسیله هلاک و تلف خویش را فراهم میاورد

کلمات املائی بر وزن فَعَل

قبض ۱ - بسط ۲ - ثبت ۳ - ضعف ۴ - صحن ۵ - سهو ۶ - طبع ۷ - حصر ۸ - وضع ۹ - خبط ۱۰ - هجو ۱۱ - حیف ۱۲ - سعد ۱۳ - عود ۱۴ - اوج ۱۵ - ضعف ۱۶ - حذف ۱۷ طرح ۱۸ قبل ۱۹ - بعد ۲۰ -

۱ - جمع کردن + سند ۲ - گستردن ۳ - یادداشت کردن ۴ دشوار ۵ - میان خانه ۶ - فراموشی ۷ - سرشت + چاپ کردن ۸ مخصوص بودن ۹ روش + گذاشتن ۱۰ - لغزش + فراموشی ۱۱ - بیهوده ۱۲ - ستم + افسوس ۱۳ خوش شگون + ضد نحس ۱۴ - برگشتن ۱۵ - بلندی ۱۶ - ناتوانی ۱۷ - انداختن ۱۸ - دور انداختن + نقشه کشیدن ۱۹ - پیش ۲۰ - پس

دیکتهٔ پنجم — لحاف ملا نصر الدین

ملا نصر الدین بنابر مشهور مردی فاضل و نیک فطرت بوده و تربیت و تأدیب مردم ذوق و رغبتی فوق العاده داشته است ولی برای پیشرفت مقصود خود هزل و شوخی و مسخرگی را پیشه کرده بود اما غالب حکایات و مثلهائی که باو نسبت میدهند از حد ادب و نزاکت خارج است خلاف صدق و حقیقت میباشد و نباید بآنها اعتنا و اعتبار نمود از جمله حکایاتی که منسوب بملا میباشد اینست که شبی در فصل تابستان روی بام خوابیده بود از کوچه صدای هیاهو و غوغائی شنید برای تحقیق و اصلاح قضیه لحاف بدوش از بام فرود آمد و داخل معرکه شد طراری منتظر فرصت بود موقع غنیمت دانسته لحاف ملا را از دوشش ربوده فرار کرد و ملا با دست خالی بخانه مراجعت کرد زنش پرسید در کوچه چه خبر بود ملا جواب داد دعوی بر سر لحاف ما بود گرفتند و بلوی تمام شد

این حکایت بین مردم ضرب المثل شده و هر وقت بخواهند بگویند فلان کس برای مقصود معینی اقدام بکاری کرده و چون بمقصد رسیده سرد شده است قضیهٔ لحاف ملا را مثل میزنند

کلمات املائی بر وزن فَعْل

نبض ۱ - حزم ۲ - عظم ۳ - نذر ۴ - شخص ۵ - صدر ۶ - صرف ۷ - نصب ۸ - غصب ۹
قحط ۱۰ - حشر ۱۱ - نهب ۱۲ - هدم ۱۳ - فوز ۱۴ - غور ۱۵ - سطح ۱۶ - حجم ۱۷ - اخذ ۱۸ - قدر ۱۹ - غدر ۲۰

۱ - علامت زدن قلب ۲ - عاقبت اندیشی ۳ - استخوان ۴ قصد معین ۵ - یک نفر انسان
۶ - بالا + سینه ۷ - گرداندن + سود ۸ - گماشتن + زیر دادن ۹ - بزور گرفتن
۱۰ - کمیابی ۱۱ - جمع شدن ۱۲ - غارت کردن ۱۳ - خراب کردن ۱۴ رستگاری
۱۵ - فرو رفتن + فکر کردن ۱۶ - رو ۱۷ - تو ۱۸ - گرفتن ۱۹ - اندازه
۲۰ - حیله نیرنگ

دیکتهٔ ششم — بوزرجمهر

صفحات تاریخ ایران بنام وزراء و حکماء و علماء بزرگ و نامی مزین و موشح است که اغلب آنها در انظار خارجیها نیز عظمت و اعتبار خاص داشته و مورد توقیر و احترام احباب و اغیار واقع شده اند .

از جمله وزراء و حکماء شهیر و بی نظیر ایران بزرگمهر یا بوزرجمهر است که در عهد سلطنت وا وان قدرت و حشمت انوشیروان عادل سمت وزارت و صدارت داشته و کسری (بکسر کاف) از علم و کفایت و فضل و کیاست او استفادهٔ کامل نموده و در کلیهٔ مهام کشور و غوامض و معضلات امور جمهور با او مشورت میکرده و رای رزین و عزم متین وی را در اصلاح امور مملکت و رتق و فتق مصالح کشور مورد توجه و اعتناء قرار میداده است

ولی عاقبت تفتین مغرضان و تحریک حسودان اثر خود را بخشیده بین شاه و وزیر تولید نقار و نقاضتی نمود و انوشه روان آن مرد باعرضه و متین را مدت هفت سال در بیغوله ای مرطوب و ظلمانی محبوس نموده و چون بوجود وی محتاج شد و از حبس خلاصش نمود چشمان آن وزیر روشن ضمیر نابینا گردید و همچنان بحالت کوری میزیست تا بامر خسرو پرویز مقتول و مفقود شد و ایران از داشتن چنین خدمتگذار لایق و صحیح العمل محروم و بی نصیب گردید

کلمات املائی بر وزن فَعْل

حول ۱ - وهن ۲ - وحی ۳ - جهر ۴ - جهل ۵ - دهر ۶ - حفر ۷ - جبل ۸ - خصم ۹
حیص و بیص ۱۰ - ذیل ۱۱ - صرع ۱۲ - ظن ۱۳ - زعم ۱۴ حدس ۱۵ - وصل ۱۶ - نسل ۱۷ - بعث ۱۸

باس۱۹ - عزل ۲۰ -

۱- طرف + گذشتن یازده ماه قمری ۲- سستی ۳- خبر رسیدن از غیب ۴- آشکار کردن ۵- نادانی ۶- روزگار ۷- کندن + گود کردن ۸- ریسمان ۹- دشمن ۱۰- گیرودار ۱۱- پائین + دامن ۱۲- سرگیجه ۱۳- کلان ۱۴- پنداشتن ۱۵- گمان ۱۶- چسبیدن + چسباندن ۱۷- تبار ۱۸- برگزیدن ۱۹- خشم + ترس ۲۰- از کار انداختن کسی

دیکتهٔ هفتم — دل مادر را نباید شکست

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش — چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گر از عهد خردیت یاد آمدی — که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا — که تو شیر مردی و من پیرزن
سعدی

سعدی فرماید جوانی مغرور و کم ظرف حقوق مادر را ندانسته و بمقتضای جهالت و وظیفه نشناسی احترام و مقام ادر امرعی و ملحوظ نمیداشت زبان بجسارت و هتک حرمت گشوده مادر پیر و افسرده را محزون و متغیر میساخت روزی مادر طاقتش طاق شده برای تأدیب و تنبیه او گفت اگر اوضاع زمان صباوت و طفولیت تو در نظرت مجسم میشد و میدانستی که تا چه اندازه ضعیف و محتاج بمساعدت و مواظبت من بودی و من روی اصل علاقه و اساس محبت مادری برای راحت و رفاهیت تو چه زحمات و مشقاتی را تحمل و تقبل کرده و ترا با چه خون جگر و دردسری پرورده و تقدیم جامعه کرده ام امروز که تو جوانی قوی و رعنا شده و من عجوزه ای ضعیف و ناتوان گشته ام با من این طور بدسلوکی و بی احترامی نمیکردی زیرا

مروت نباشد بدی با کسی — کز و نیکوئی دیده باشی بسی

انسان وظیفه شناس باید از هر کس بهر اندازه محبت و ملاطفت ببیند اگر

مکافات باحسن نمیکند لااقل معارضه بمثل کرده احسان و تفقد طرف مقابل را نحو مقتضی جبران و تلافی نماید تا چه رسد بمادر که حیات و هستی انسان مرهون زحمات و دلسوزیهای غیر قابل جبران اوست بهمین لحاظ گفته اند — کلید بهشت زیر پای مادران است

کلمات املائی بروزن فعل

رتق ۱- فتق ۲- طعن ۳- غبن ۴- خوض ۵- رطب ۶- قلع ۷- قمع ۸- غلط (فارسی غلط است) ۹- نفع ۱۰- حشو ۱۱- عطف ۱۲- خلط ۱۳- سلب ۱۴- صلب ۱۵- نهج ۱۶- نحو ۱۷- نطع (بکسر نون هم نوشته میشود) ۱۸- نقض ۱۹- نغز (فارسی است) ۲۰

۱- بستن ۲- گشودن ۳- سخن نیش دار زدن + نوک نیزه ۴- گول خوردن ۵- فرو رفتن + فکر کردن ۶- تر ۷- از ریشه کندن ۸- نابود کردن ۹- غلطیدن (صحیح آن غلتیدن است) ۱۰- سود ۱۱- زیادی + لائی ۱۲- بعقب توجه کردن ۱۳- آمیختن ۱۴- کندن + برطرف کردن ۱۵- بدار زدن ۱۶- روش + راه ۱۷- نحو را معنی بود بر پنج نوع قصد و مثل و جانب و مقدار و نوع ۱۸- سفره چرمی که برای بریدن سر مقصرین پهن میکردند ۱۹- شکستن عهد ۲۰- خوب + پسندیده

دیکتهٔ هشتم

از مکافات عمل غافل مشو — گندم از گندم بروید جو ز جو

در قصص و حکایات مذهبی مأثور و مذکور است که وقتی حضرت موسی علیه السلام در کنار چشمه ای در پناه تخته سنگی نشسته و در آیات عظمت و قدرت صانع عالم مطالعه و غور و تأمل مینمود سواری را مشاهده کرد که از راه رسیده رفع عطش و مختصر استراحتی کرد بر اسب نشست و برفت و کیسهٔ پولی از وی بماند و سوار ملتفت این قضیه نشد بلا فاصله چوپانی از صحرا رسید و اغنام و احشام خود را سیراب کرده و کیسهٔ پول را یافته آنرا نصیبهٔ ازلی و موهبت غیبی الهی دانسته برداشت و روان شد بر اثر وی پیرمردی

بیامد و پس از صرف غذا، و سدّ جوع و آشامیدن چند جرعه آب تحت تأثیر و غلبهٔ خواب واقع شده موقتاً با عالم محسوسات و مشاهدات قطع علاقه کرد در این اثناء سوار فاقد پول مراجعت کرده مدتی بتفحص و تجسس گمشده پرداخت و هرچه بیشتر جست کمتر یافت عاقبت نسبت به پیر خفته ظنین شده او را بیدار کرد و تقاضای استرداد وجه نمود هرچه سوار اصرار کرد و پیر انکار فرمود تا بالاخره کار بمناقشه و منازعه کشید و پیرمرد مقتول و معدوم الاثر شد حضرت موسی از مشاهده این وضع بهت آور غرق دریای حیرت شد از ساحت قدس الهی وحی رسید که ای موسی وقوع هریک از این سه حادثه و سانحه مبنی بر اساس و علتی بوده است سوار صاحب پول وقتی معادل همین وجه بزجر و عنف از چوپان گرفته بود حالا قضیه جبران شد و حق بحقدار رسید و پیرمرد وقتی با پدر سوار مصاحب و همسفر بوده و بطمع مال و ثروتش او را کشته بود اینک روی جریان اصل مکافات عمل بدست پسرش مقتول و مفقود شد

ای کشته کرا کشتی تا کشته شوی زار تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

کلمات املائی بروزن فعل

مکث ۱- حرث ۲- اجر ۳- انف ۴- سبک ۵- هتک ۶- متن ۷- غیر ۸- ریع ۹- ذرع ۱۰- زرع ۱۱- سهم ۱۲- ذم ۱۳- ضم ۱۴- مدح ۱۵- قدح ۱۶- شتم ۱۷- سب ۱۸- طرف ۱۹- طنز ۲۰-

۱- درنگ کردن + ایستادن ۲- کاشتن ۳ مزد ۴- بینی ۵- روش ۶- پرده دری ۷- میان ۸- بیگانه + دیگری ۹- زیادن شدن ۱۰- شانزده گره ۱۱- کاشتن ۱۲- بخش بهره/ ۱۳- بدگوئی + نکوهش ۱۴- چسبانیدن + حرکت جیش ۱۵- ستایش ۱۶- نکوهش + ضد مدح ۱۷- دشنام دادن ۱۸- بدگوئی ۱۹- قدری + نتیجه ۲۰- ناز + سرزنش

دیکتهٔ نهم — ای بسا آرزو که خاک شده

بطوریکه اسناد و مدارک تاریخی شاهد و حاکی است در اوان سلطنت اُرد سیزدهمین سلطان اشکانی کراسوس که از رجال ثلاثه و متحدین دفعه اول دولت رم و سرداری مشهور و ماهر بود از طرف مجلس سنای رم بحکومت و امارت متصرفات آسیائی آن دولت منصوب و مأمور گشت چون چهل و دو هزار نفر سرباز مسلح و مجهز را مطیع و منقاد خویش یافت امر بر خودش مشتبه شده عازم گشت مثل اسکندر مالک رقاب آسیای وسطی شود و بدین عزیمت بطرف ایران سوق عسگر نمود ارد که پادشاهی باحزم و احتیاط و بصیر و مآل اندیش بود قبلاً سفرائی نزد کراسوس فرستاد و پیغام داد که اگر از طرف دولت رم مأمور محاربه و منازعه با دولت شاهنشاهی ایران شده ای زحمت عبث مکش و بدون تحمل خسارت و هزیمت بمقر حکومت خویش بازگرد چه دولت ایران بفتح و غلبهٔ خود مطمئن است و اگر بدون اذن و رخصت مقام متبوع خویش شخصاً و رأساً عازم این مبارزه گشته ای زهی تصور باطل زهی خیال محال دولت ایران بر پیری و سالخوردگی تو رحم کرده و با چون توئی درنمیافتد بطور خلاصه سر خویش گیر و راه مراجعت در پیش کراسوس با کمال رعونت و خشونت گفت عنقریب جواب پادشاه شما را در سلوسی [1] مشت خواهم داد

یکی از سفراء دست خود را باو نشان داده گفت اگر در کف دست من موئی بینی سلوسی را هم خواهی دید بالاخره آتش حرب و نزاع بین طرفین مشتعل شد و کراسوس در نصیبین بدست سپاهیان سورنا سردار شهیر اُرد مقتول گشت سورنا سر و دست او را بریده نزد اُرد فرستاد و در ضمن عبارت فتحنامه نوشت این سری است که

هوس تاج سلطنت ایران داشت و این دستی است که در صدد اسائه ادب و جسارت نسبت بساحت محترم شاهنشاه عظیم الشأن ایران بود

کلمات املائی بروزن فَعْل

غوث ۱- غوص ۲- قوس ۳- رذل ۴- فوز ۵- صمت ۶- سمت (فارسی است) ۷- نزع ۸- بطن ۹- لهف ۱۰- وقر ۱۱- وقع ۱۲- سد ۱۳- طرد ۱۴- لغو ۱۵- هزل ۱۶- رعد ۱۷- برق ۱۸- غمز ۱۹- مضغ ۲۰-

۱- فریادرسی ۲- شناگری ۳- کمان ۴- بست ۵- رستگاری ۶- خاموشی ۷- طرف ۸- جان دادن ۹- شکم ۱۰- اندوه + افسوس ۱۱- سنگینی ۱۲- سنگینی + اهمیت ۱۳- بند + جلوگیری ۱۴- راندن ۱۵- بیهوده ۱۶- شوخی + بیهوده ۱۷- صدای آسمانی ۱۸- روشنائی ۱۹- سخن چینی ۲۰- جویدن

دیکته دهم — آداب سُخَن گُفتن

قوهٔ نطق و بیان از مواهب عظیمه و عطایای مهمهٔ الهی است و انسان باید آنرا مغتنم شمرده و جز در رضای خدا و مصارف عامه صرف نکند تا در نتیجهٔ سوء استعمال دچار غبن و خسران و گرفتار مضرت و زیان نشود باین معنی که بدون فکر و تأمل سخنی بر زبان نیاورد و از بدگوئی حذر و احتراز نماید تا پرگوی یاوه گوی معرفی نشود و در موضوعی که مربوط بدو نیست دخالت و اظهار رأی و عقیده نکند و مطلبی را که بصحت آن معتقد و مطمئن نباشد اظهار ننماید و مطالب و مقاصد خود را با عباراتی مصطلح و مرغوب و آراسته و مطبوع بیان کند تا مورد توجه و حسن قبول مستمعان افتد و با هر کس بمقتضای فهم و استعداد و مناسب حیثیت و شأن وی سخن گوید با مهتران با ادب و تواضع و با کهتران برأفت و ملاطفت مکالمه و محاوره کند ولی از استعمال کلمات تملق آمیز

و تعارفات بیمغز و عاری از حقیقت خودداری نماید و نیز کلمات لغو و مستهجن و عبارات وهن آور و حقارت انگیز بر زبان نیاورد و اگر ضرورت ایجاب کند که راجع بعضو یا شیئی غیر قابل ذکری اظهاری کند رعایت نزاکت و ادب را از دست نداده بطور علانیه و وضوح اسمی از آن نبرد و حرف حق و مقرون بصدق را با صراحت لهجه و بدون محابا اداء کند و در عین حال از هتک حرمت و تضییع عرض و آبروی دیگران محترز باشد از کذب و تهمت و افتراء کاملا اجتناب نماید که بقول سعدی علیه الرحمه

دروغ گفتن بضربت لازب ماند — که اگر جراحت به شود علامت بماند

در هر مجلس و محفلی سخن مناسب وضع مجلس و مقتضی حال و شأن حاضران گوید از قسم خوردن تحت هر عنوان و وثیقه خودداری کند

کلمات املائی بروزن فَعْل

سَیف ۱- صیف ۲- جعل ۳- هرج ۴- ضرّ ۵- فرط ۶- طیّ ۷- امر ۸- عمرو ۹- نشر ۱۰- نسر ۱۱- نصر ۱۲- قصر ۱۳- وقف ۱۴- تحت ۱۵- رهن ۱۶- هتم ۱۷- غمّ ۱۸- طوع ۱۹- طوق ۲۰-

۱- شمشیر ۲- تابستان ۳- ازخود درآوردن ۴- بینظمی ۵- زیان ۶- زیادی ۷- پیچیدن + پیمودن ۸- فرمان + کار ۹- نام شخص ۱۰- پراکندگی + عبارت غیر شعری ۱۱- کرکس ۱۲- کمک کردن ۱۳- کوتاهی + کوشک ۱۴- نگاهداشتن + برای خیر عموم دادن ۱۵- زیر ۱۶- بگرو دادن و گرفتن ۱۷- قصد ۱۸- اندوه ۱۹- میل داشتن ۲۰- گردن بند

دیکته یازدهم

توضیح و اصحات

جمعی از طرفداران و علاقه مندان بگفتار شیرین و سودمند ملا نصرالدین هش تنها از او خوا

وتمنا میکردند که او یک روز بر منبر رفته مردم را موعظه و نصیحت کند و همه را از
فیض سخنان پرمغز و حیرت انگیز خویش بهره مند سازد ملا نصرالدین از قبول تقاضای آنها
خودداری کرده و همه را بطفره و مسامحه میگذراند عاقبت کثرت تقاضای مردم اورا
محرک شده بر منبری رفت وبطور سهل و ساده و واضح و مختصر گفت
ای مردم شکر خدا را بجا آورید که بفیل پر نداده است والا بهوا پرواز کرده و موقع
سقوط با جثه ثقیل و سنگین خود بر بام خانه های شما فرود آمده شما را در زیر آوار هلاک مینمود از
این وعظ خنده آور و ساده ملا دو نتیجه میتوان گرفت یکی آنکه مخلوقات و مصنوعات
خدا هیچ کدام سرسری و بدون حکمت و علتی خلق نشده و هر چیز در جای خود مفید و
دارای خاصیتی است که عقل ما از درک آن قاصر است دیگر آنکه سخنی را که میدانیم دیگران
هم از آن واقف و مطلع هستند تکرار نکرده با صطلاح توضیح واضحات ننمائیم تا مورد
سخریه و توبیخ دیگران واقع نشویم

کلمات املائی بر وزن فَعَلْ

سبب ۱- ضرر ۲- خطر ۳- حذر ۴- حضر ۵- هوس ۶- عمل ۷- عسل ۸- نسق ۹-
طبق ۱۰- نظر ۱۱- نمط ۱۲- وطن ۱۳- غضب ۱۴- غزل ۱۵- سند ۱۶- وحل ۱۷-
بصر ۱۸- وسط ۱۹- اثر ۲۰-

۱- جهت ۲- گزند ۳- گزند + اقدام ۴- پرهیز ۵- ضد سفر ۶- خواهش نفس ۷- کار
۸- انگبین ۹- روش ۱۰- طرف بزرگ ۱۱- نگاه کردن ۱۲ روش ۱۳- میهن ۱۴- خشم
۱۵- نوعی از شعر ۱۶ نوشته + دلیل ۱۷- گل ولای ۱۸- بینائی + چشم - ۱۹ میانه
۲۰- نشانه

دنکته دوازدهم افراط اعتدال تفریط

تمام صفات خوب و کارهای پسندیده سه طرف دارد افراط اعتدال تفریط
مثلاً اگر کسی در سخاوت و احسان تندروی کرده هرچه دارد به هر کس برسد بی ملاحظه
و تحقیق ببخشد و در نتیجه خودش بفقر و ذلت افتد و محتاج بمعاونت و مساعدت
دیگران شود افراط کرده و مستحق ملامت و مذمت و مستوجب توبیخ و شماتت است و
نیز اگر کسی ذاتاً و فطرةً از نعمت سخاوت و نظر بلندی بهره و نصیبی نداشته بواسطه خست
و دون طبعی با وجود قدرت و استطاعت از قضاء حوائج محتاجان و دستگیری
فقراء و بیچارگان مضایقه و خودداری کند بجانب تفریط رفته او هم در جامعه وزن و اعتباری
تحصیل نکرده و در نظر اشخاص خسیس و لئیم هم منفور و بی اعتبار است ولی آنکه حد وسط را
مراعات کرده در حدود دارائی خود درباره مستحقان و بیچارگان احسان و فتوت کند
بجانب اعتدال رفته در نظر خلق معزز و محترم و نزد خدا هم مورد شفقت و عنایت و
لطف و رأفت واقع میشود پس نتیجه این شد که در تمام کارها حد اعتدال پسندیده
و مرغوب و افراط و تفریط نکوهیده و مذموم است

کلمات املائی بر وزن فَعَل

مرض ۱- برص ۲- عرض ۳- اسف ۴- هوی ۵ رتق ۶- سبد (فارسی است)
تعب ۷- غلط ۸- حرج ۹- رصد ۱۰- عرض ۱۱- سحر ۱۲- طرب ۱۳- طلب ۱۴ سفر ۱۵
صفر ۱۶- ملس (فارسی است) ۱۷- صنم ۱۸- صمد ۱۹-

۱- ناخوشی ۲- پیسی ۳- دشمنی + مقصود + نشانه ۴- اندوه ۵- خواهش نفس ۶- نفس آخر ۷- رنج
۸ نادرست ۹- ایراد ۱۰- کمین کردن ۱۱- ظاهر + ضد جوهر ۱۲ صبح زود ۱۳ شادی ۱۴ خواستن ۱۵-
ضد حضر ۱۶- ماه دوم قمری + نام شخص ۱۸- بت ۱۹- بی نیاز + نام خدا

دیکته سیزدهم غبطه - حسد

معمولاً دو کلمهٔ غبطه و حسد را مترادف شناخته و بمعنی رشک بردن استعمال میکنند ولی در نظر اهل تحقیق و تتبع این دو لغت معناً متفاوت و متغایرند چه غبطه عبارت از آنست که انسان از مشاهدهٔ ترقی و عزت و رفاه اقران و همسران خویش متأثر شده درصدد تجسس و تفحص وسیله و طریقه‌ای برآید که خود را برتبه و جاه و مقام آنان برساند بلکه بر همگنان رجحان و مزیت یابد و این صفت نه تنها مورد مذمت و شماتت نیست بلکه لایق تشویق و تقدیر و بعقیدهٔ بزرگان از جملهٔ لوازم حیاتیه و عادات لازمهٔ زندگانی اجتماعی است اما حسد عبارت از آنست که شخص نتواند راحت و سعادت دیگران را ببیند و چون طاقت و لیاقت سعی و اهتمام و نیل بمقامات مهم و قابل توجه را در خود نمی‌بیند بفکر تفتین و تخریب کار دیگران برآمده همیشه در صدد آنست که بهر وثیقه و بهانه که ممکن شود وسایل تنزل و انحطاط ارتقاء یافتگان را فراهم کند و آنها را نظیر و عدیل خویش سازد غبطه از علائم و آثار شجاعت و قوت قلب و اعتماد بنفس است و غابط و مغبوط هر دو بمقتضای استعداد فطری روز بروز بطرف اعتلاء و ارتقاء رفته و ممکن است جماعتی را نیز بذروهٔ ترقی و اوج سعادت سوق دهند ولی حسد از دلایل و امارات ضعف نفس و کم ظرفی است و شخص محسود ممکن است دچار صدمه و اذیت آنی و موقتی شود ولی حسود همیشه در زحمت و ذلت بوده از خوشی دیگران ناخوش و پیوسته محزون و مغموم و متألم و مهموم است و با این گونه اشخاص باید بدستور حکیمانهٔ سعدی رفتار کرد

الا تا نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست
چه حاجت که با وی کنی دشمنی که او را چنان دشمنی در قفاست

آگهی

هرگاه کلمه (است) بعد از کلمهٔ مختوم به (واو) یا (الف) درآید باید بدون همزه نوشته شود مثل هرچه از خداست (خدااست) نیکوست (نیکواست)

کلمات املائی بر وزن فَعَل

عبث ۱-عسس ۲-عصب ۳-صبب ۴-سفه ۵- الم ۶-علم ۷-شفق ۸-ذقن
۹-زغن ۱۰- وتر ۱۱ جزع ۱۲ - فزع ۱۳- تلف ۱۴-حسب ۱۵- دغل (فارسی است)
۱۶-غنم ۱۷-عصا (عصی) ۱۸-خط ۱۹-شبه ۲۰-شبح ۲۱-ظفر ۲۲ شره ۲۳-حطب
۲۴ حرث ۲۵-ولع ۲۶ عطش ۲۷-سخط ۲۸-قلق ۲۹ قصب ۳۰

۱- بیهوده ۲- شبگرد + پاسبان ۳- پی ۴- خط سیر دودخانه ۵- کم عقلی ۶- درد
۷- نشانه + درفش ۸- سفیدی صبح ۹- چانه ۱۰- کلاغ ۱۱- زه + خط سطح مورب ۱۲- بیتابی
۱۳- بی تابی ۱۴- نابود شدن ۱۵- درجه + جهت ۱۶- دون + نادرست ۱۷- گوسفند
۱۸- چوبدست ۱۹- لغزش + گناه ۲۰- خرمهره + سنگی است سیاه و کم قیمت ۲۱- دورنما
+ هیکل ۲۲- کامیابی + فیروزی ۲۳- پرخوری ۲۴- هیزم ۲۵- تراشش درختان ۲۶- میل زیاد
۲۷- تشنگی ۲۸- خشم ۲۹- بیتابی ۳۰- پارچه ابریشمی و رنگین

دیکته چهاردهم

نصایح طلائی

۱- آداب و وظایف مذهبی را بدقت بفهمید و از روی عقیدهٔ خالص و فقط محض جلب رضایت خدا بجا آورید

۲- از ربا و عوامفریبی و خدعه و زرق جداً احتراز جوئید که بدین و دنیای شما مضر و عاقبتش مشئوم است

۳- حسود و بدخواه مردم نباشید که حسد بهترین دلیل ضعف نفس و کم ظرفی و بالاخره

مایهٔ هلاکت است

۴- در حدود امکان از قرض دادن و معاملات رهنی حذر کنید که ضرر و خسارتش بیش از نفع آنست

۵- هرگز تن بزیر بار قرض گرفتن ندهید که قرض متعرض محبت است و انسان را خوار و ذلیل میکند

۶- در تمام امور زندگی و زندگانی حد اعتدال را رعایت کرده و از افراط و تفریط محترز باشید

۷- هیچوقت فریب تعارف و تملق چاپلوسان را نخورید که هرکه در تعارف سخی است در عمل خسیس است

۸- تا میتوانید امانت و عاریه از کسی قبول نکنید و هرگز بمال مردم بزرگی نفروشید و تظاهر نکنید

۹- بثروت و حسب و نسب اسلاف نازید و سعی کنید که گذشتگان و آیندگان بوجود شما نیکنام و مفتخر شوند

۱۰- اگر میخواهید از عمر و زندگی خود حظ و لذت ببرید و بعمر طبیعی برسید در احترام پدر و مادر قصور و تکاهل نکنید

اسامی اشخاص (مردها)

یوسف یحیی موسی عیسی رضا کاظم صادق قاسم عبدالوهاب عبدالرضا عبدالرزاق عبدالصمد رضاقلی ابوالحسن ابوالقاسم ابوالفضل سیف الله عزة الله ضیاءالله حسام الدین سعید مسعود رحیم رحمان هارون یعقوب اسحاق طاهر ارسلان

هاشم نصرة الله نصیر ایوب یونس زکریا علاءالدین محسن حمید محمود ابراهیم خسرو عبدالحسین عبدالغفار ابوتراب عطاءالله غلامرضا ابوطالب عبدالغنی هرمز ابوالعلاء عثمان حمزه ابولهب منصور طیب هبةالله غیاث الدین ظهیرالدین عبدالمطلب هادی مهدی هدایة الله طلحه زبیر معاویه سلمان سلیمان مسیب نصرالله

دیکتهٔ پانزدهم

کار

برو کار میکن مگو چیست کار — که سرمایهٔ جاودانی است کار

(ملک الشعراء بهار)

انسان برای کار و زحمت آفریده شده است هرکس کار نکند و از نتیجهٔ سعی و عمل خود بجامعه فایده نرساند حق استفاده از حقوق عمومی ندارد و اگر براحت و سعادت برسد مقامی را بدون لیاقت و قابلیت غصب کرده و درباره اشخاص زحمت کش ورنجبر ظلم و تعدی نموده است انسان کارکن و جدی تنش سالم و روحش با نشاط و زندگانیش قرین عزت و سعادت است برعکس شخص تنبل و بیکاره بیشتر اوقات مریض و کثیف و لاغر و افسرده و غصه دار و دل مرده است

خداوند مردم ساعی و جدی را دوست داشته مورد شفقت و عنایت خود قرار میدهد ولی آدم تنبل و مسامحه کار و طفیل خواره نزد خدا و خلق مغضوب و سرافکنده و مردود و خجالت زده است

ایرانیان قدیم بیکاری را عیب و نقص بزرگ شمرده از آن حذر و احتراز مینمودند و اطفال خود را از کوچکی بتحمل زحمت و تحصیل علم و هنر عادت میدادند

کلمات املائی بروزن فَعْل

سقط ۱- رزق ۲- ضلع ۳- ظهر ۴- قسم ۵- هجر ۶ صدق ۷- کذب ۸- ملح ۹- ضیق ۱۰- قیر ۱۱- حین ۱۲- هین (فارسی است) ۱۳- صنف ۱۴ قسط ۱۵ نهر ۱۶- خصب ۱۷ شعر ۱۸- زیب (فارسی است) ۱۹- خلط ۲۰-

۱- افتادن ۲- روزی ۳- گوشه + دنده ۴ شکستن روزه ۵- جور ۶- دوری ۷- راستی ۸- دروغ ۹- نمک ۱۰- تنگی ۱۱- قیر ۱۲- وقت ۱۳- آگاه باش ۱۴ دسته + جور ۱۵- اندازه + عدالت ۱۶- نام پیغمبریست ۱۷- فراوانی نعمت ۱۸ عبارت موزون ۱۹- آرایش ۲۰- ته‌نشین شدن + آشغال

حکایت شانزدهم

هیچ کس بر تو از تو مشفق‌تر نباشد

بلدرچینی در مزرعه‌ای توطن جسته و جوجگان برآورده بود و هر روز که بطلب قوت و غذا و تهیهٔ وسائل رفاه و فراغ فرزندان بصحرا میرفت بجوجگان توصیه و تاکید مینمود که در غیاب وی هرچه راجع باوضاع مزرعه بشنوند بسمع مادر رسانند و در این باب ذره‌ای غفلت و لحظه‌ای فتور و اهمال نکنند روزی فرزندان اظهار داشتند که دهقان امروز پسران را احضار کرده و گفت چون موقع حصاد مزروع رسیده است دوستان و رفقاء ما را مطلع سازید که فردا بمساعدت و معاونت ما حاضر شوند تا بموازرت ایشان این قضیه فیصله یابد مادر بفرزندان گفت با کمال اطمینان خاطر بکار خود مشغول باشید که اصدقاء و احباء دهقان باظهاراتش ترتیب اثری نداده و صرف همت و مساعدتی نخواهند کرد روز دیگر فرزندان تجدید مطلع کردند که دهقان از عدم حضور دوستان

متغیر و منضجر شده پسران را بدعوت خویشان مأمور نمود و از ایشان تقاضای مواسات و موازرت کرد باز هم مادر فرزندان را مطمئن ساخت که از قبل اقوام و اقارب هم نفع و نتیجه‌ای عاید دهقان نخواهد شد بالاخره روز سوم جوجگان گفتند امروز دهقان از بی‌اعتنائی و خونسردی خویشان بیش از پیش رنجیده و عصبانی شده بفرزندان دستور داد که فردا آلات و ادوات درو را حاضر کنند که خود و پسرانش مشغول انجام وظیفه شوند مرغ گفت چون دهقان از مساعدت دیگران مأیوس شده و بشخصه تصمیم گرفته است محققاً اقدام خواهد کرد و بأخذ نتیجه نائل خواهد شد پس بدون مکث و توقف باید برون کشید از این ورطه رخت خویش

ساده‌ترین نتایج این افسانه آنستکه انسان در قضایا و مراحل زندگانی فقط و فقط باید بلطف خدا و سعی و عمل خویش متکی و منتظر بوده از احدی انتظار کمترین مساعدت را نداشته باشد

کلمات املائی بروزن فُعْل

حمق ۱- سوء ۲- فحش ۳- نضج ۴- حوت ۵- قرص ۶- عظم ۷- رعب ۸- حُبّ ۹- صُمّ ۱۰- سم (سُنب) ۱۱- عجب ۱۲- ثلث ۱۳- ربع ۱۴ خمس ۱۵- سُدس ۱۶- سبع ۱۷- ثمن ۱۸- تسع ۱۹- عشر ۲۰- نکس ۲۱- غسل ۲۲- قُرب ۲۳- بُعد ۲۴ بوق ۲۵- یوغ (فارسی است) ۲۶- سوک (فارسی است) ۲۷- عنف ۲۸- سکر ۲۹- لوط ۳۰- لوت ۳۱- طهر ۳۲-

۱- کودنی + کودنها ۲- غذای نیمخورده ۳- دشنام ۴- توانائی + رسیدن میوه ۵- ماهی ۶- گروه ۷- بزرگی ۸- ترس ۹- دوستی ۱۰- گران ۱۱ اسم پای حیوانات ۱۲ خودپسندی ۱۳ ۱/۳ ۱۴ ۱/۴ ۱۵ ۱/۵ ۱۶ ۱/۶ ۱۷ ۱/۷ ۱۸ ۱/۸ ۱۹ ۱/۹ ۲۰ ۱/۱۰ ۲۱ کسادی + شکست ۲۲- نشست و شو ۲۳- نزدیکی ۲۴- دوری ۲۵- بوق

۲۶- چوب گاوآهن ۲۷- عزا و ماتم ۲۸- سختی + روز ۲۹- مستی ۳۰- نام یکی از پیغمبران
۳۱- برهنه + لقمه ۳۲- پاکی

دیکتهٔ هفدهم

بهرام چوبینه

بهرام چوبینه از سرداران شجاع و غیور ایران دوست و معاصر هرمز و پسرش خسرو پرویز بوده است این مرد سلحشور در غالب محاربات ایران و رُم حضور داشته و شجاعت و شهامت قابل تقدیری از خود بروز داده و در نظر عموم ایرانیها محبوب و محترم بود ولی هرمز و خسرو قدر خدمات و زحمات او را ندانسته چنانکه لایق شأن و رتبهٔ وی بود از او توقیر و تقدیر نکردند بحدّی که بهرام مجبور بطغیان و عصیان شده مدّتی پیرامون بارگاه سلطنت نگشت و برای حفظ مقام و جان خود بر ضد پادشاهان عصر خویش قیام کرد ایرانیها نظر بعلاقه و اطمینانی که بوطن دوستی و هنرمندی او داشتند بحمایتش برخاستند و اسباب زحمت هر دو پادشاه مخصوصاً خسرو را مهیّا نمودند خسرو از فرط اضطرار و اضطراب بدولت رُم پناهنده شد و بمساعدت موریس امپراطور رُم بهرام را مغلوب و بقولی مقتول ساخت و بدست خود تیشه بریشهٔ اساس سلطنت و قدرت و عظمت خویش زد و بفاصلهٔ کمی بدست پسرش مقتول شد مورّخین معتقدند که نسب سلاطین سامانی و دیلمی ببهرام چوبینه میرسد

کلمات املائی بروزن فعول

قصور ۱- فتور ۲- حضور ۳- بروز ۴- ظهور ۵- صعود ۶- سقوط ۷- هبوط ۸- رسوخ ۹- طلوع ۱۰- غروب ۱۱- لزوم ۱۲- رجوع ۱۳- شروع ۱۴- شعور ۱۵- جلوس ۱۶- سطوح ۱۷- ستوه (فارسی است) ۱۸ قلوب ۱۹ شطوط ۲۰

۱ قصرها + کوتاهی ۲- سستی ۳- حاضر بودن + ضد غیاب ۴- آشکار شدن ۵- آشکار شدن ۶- بالا رفتن ۷- فرود آمدن ۸- فرود آمدن ۹- اثر کردن + ثابت بودن ۱۰- درخشیدن + ظاهر شدن ۱۱- ناپدید شدن ۱۲- لازم بودن ۱۳- برگشتن ۱۴- بکار پرداختن ۱۵- موها + فهمیدن ۱۶- نشستن ۱۷- جمع سطح ۱۸- بتنگ آمدن ۱۹- دلها ۲۰- رودخانه های بزرگ

دیکتهٔ هجدهم

سعی - عمل - استقامت

همه کس طالب راحت و عزت و سعادت است ولی این نعمتها بدون تحمّل رنج و زحمت میسّر نمیشود تا دهقان زمین را در فصل پائیز شخم نزند و بذر نیفشاند و در زمستان و تابستان متحمّل مشقّت و تعب نشود نتیجه و ثمری برنمیدارد
(نابرده رنج گنج میسّر نمیشود) بزرگان دنیا همه بطفیل سعی و عمل مقامات مهم را احراز و اشغال کرده توانسته اند مصدر خدمات بزرگ و اقدامات شایان توجّهی شوند و نام نیک و اثر خیری از خود بیادگار گذارند

مورچه ای کمر همّت بسته و عزم خود را جزم کرده بود که خاک تپه ای را ذرّه ذرّه برده در محل دیگری جمع نماید او را مورد انتقاد و اعتراض قرار داده گفتند تو با این جثّهٔ نحیف و قوّهٔ ضعیف چگونه میتوانی این کار سخت و مهم را فیصله دهی گفت من قصد کرده و تصمیم قطعی گرفته ام که این قضیّه را حل کنم جدّ و جهد خود را میکنم اگر بمقصود خویش رسیدم بهمت و نظر بلندی مشهور میشوم و اگر از عهده برنیامدم در نظر خرده گیران و مدعیان بدون همتی و سست عنصری شناخته نخواهم شد

من طریق سعی میارم بجا — لیس للانسان الّا ما سعی
دامن مقصود اگر آرم بکف — از غم و اندوه مانم برطرف
ور نشد از جهد من کاری تمام — من در آن معذور باشم والسلام

کلمات املائی بروزن فُعُول

سُلوک ۱- بلوغ ۲- رسوب ۳- وحوش ۴- اصول ۵- فروع ۶- فروغ (فارسی است) ۷- ظروف ۸- نقود ۹- وضوح ۱۰ حدوث ۱۱- فضول ۱۲- خطوط ۱۳ نفوذ ۱۴ خضوع ۱۵- خشوع ۱۶- خلوص ۱۷- شروط ۱۸- علو ۱۹ غلو ۲۰

۱- راه رفتن + سازگاری ۲ رسیدن بحد تکلیف ۳- ماسیدن + ته نشین شدن ۴- رمندگان جمع وحش ۵ ریشه ها ۶- شاخه ها ۷- روشنائی ۸- ظرفها ۹- نقدها ۱۰- آشکا بودن ۱۱ نو شدن ۱۲ کار بیمورد + پرحرف ۱۳ خطها ۱۴- اثر کردن ۱۵- افتادگی ۱۶- افتادگی ۱۷- سادگی + صافی ۱۸ شرطها ۱۹- بلندی ۲۰- ازحد گذراندن

دیکته نوزدهم

نصایح طلائی

۱۱- زبان و قلب خود را همراه و مطابق کنید و از تذبذب و نفاق کاملا احتراز نمائید تا در قلب همه جا داشته باشید

۱۲- اگر نمیتوانید بمال و ثروت حوائج محتاجان را برآورید لا اقل با زبان خوش و ملاطفت با آنها مکالمه و محاوره کنید

۱۳- همیشه درصدد ترقی و تعالی بوده بسلاح عصر خویش مسلح شوید و بدانسته های خود مغرور و مطمئن نباشید

۱۴- در هر اوده و معاشرت با مردم حد اعتدال را از دست نداده قلم و قدم و زبان خود را سنگین نگاه دارید

۱۵ در هر شهر و مملکتی که خیال سکنی و توطن دارید آداب و نظامات معموله آنجا را دانسته و عمل کنید تا موقر و محترم باشید

۱۶- در تحصیل علم و جمع مال هر دو بکوشید که بواسطه علم و فضیلت در زمره خواص محترم باشید و بوسیله مال در انظار عوام

۱۷- از ثروت و مکنتی که بکدّ یمین و عرق جبین بدست میاورید خودتان هم متمتع و مستفیض شوید و از خست و اسراف حذر نمائید

۱۸- همیشه نظیف و خوش سلیقه باشید تا هم مزاجتان علیل و ضعیف نشود و هم در جامعه معزز و معظم باشید

۱۹- از غیبت و نمامی بپرهیزید و با اشخاص ساعی و غماز معاشرت و مخالطت نکنید

۲۰- میهن و مسقط الراس خود را جان و دل دوست بدارید و در راه ترقی و استقلال آن از بذل جان و مال و هستی خویش مضایقه نکنید و قوانین کشور را مطاع و محترم بشناسید و قدمی براه تخطی و تعدی نروید

کلمات املائی بروزن فُعُول

صدور ۱- ذکور ۲- عروق ۳- کسوف ۴- خسوف ۵- نصوص ۶- غرور ۷- عروج ۸- رسوم ۹- بطون ۱۰- متون ۱۱- نزول ۱۲- حصون ۱۳ ثغور ۱۴- وصول ۱۵- وقوف ۱۶ قنوت ۱۷- عبور ۱۸- سکون ۱۹- سکوت ۲۰

۱- خارج شدن ۲- مردها ۳- رگها ۴- گرفتن خورشید ۵- گرفتن ماه ۶- ریشه ها ۷- خودپسندی ۸- بالا رفتن ۹ رسمها ۱۰- شکمها ۱۱- وسطها ۱۲ فرود آمدن ۱۳- قلعه ها -

۱۴- سرحدها ۱۵- رسیدن ۱۶- ایستادن + خبرداشتن ۱۷- دعاخواندن + فرمان برداری ۱۸- گذشتن ۱۹- ایستادن + حرکت ۲۰- خاموشی از سخن

دیکتهٔ بیستم

سلطان محمد و جلال الدین خوارزمشاه

درعصر سلطنت و اوان جهانداری سلطان محمد خوارزمشاه جمعی از تجار مغول که بزعم زمره ای از مورخین عدهٔ آنها بالغ بر پانصد تن بود بعزم معاوضهٔ اجناس و اقمشهٔ چینی و تاتاری با مصنوعات و امتعهٔ ایرانی در نقاط مختلفهٔ این مملکت رحل اقامت افکنده و مشغول داد و ستد شده بودند حاکم اترار نسبت ببعضی از آنها اجحاف و تطاول کرد مظلومان مظلمه بدربار شاه بردند چون عامل مزبور از منسوبان و اقارب پادشاه بود قضیه را بخونسردی تلقی کرد و چون متظلمان بر اصرار و سماجت افزودند جمعی از آنها را مثله و ناقص عضو ساخت و شاکیان بحال اضطراب و اضطرار بچنگیزخان که در آن عهد و زمان سمت ریاست و قیادت قبایل مغول را داشت ملتجی و متحصن شدند و از او تقاضای احقاق حق و استرداد وجوه مغصوب خود را نمودند چنگیز که در خونخواری و مردم آزاری بلکه توحش و سبعیت تالی و نظیرش کمتر دیده و شنیده شده است موقع را مغتنم شمرده و بدین وثیقه و ذریعه بطرف ایران حمله و هجوم آورد محمد شاه با داشتن چهار صد هزار عسگر مسلح و مجهز چون حسن اداره و عزم و استقامتی نداشت در مقابل تهاجمات سپاه افسار گسیخته و لی جسور و متهور خصم حرکات مذبوحی کرده و بالاخره مغلوب و منهزم گشته در جزیرهٔ آبسکون بحر خزر بی غسل و کفن رخت بسرای دیگر کشید پسرش جلال الدین

خوارزمشاه با آنکه جوانی ثابت عزم و صلحشور بود و مدتی در مقابل سپاهیان خونخوار و سبع مغول مقاومت و مناصبت ورزید و صدمات و لطمات زیادی متوجه آنان ساخت متأسفانه زحماتش بهباء و هدر رفت و پس از محاربات و منازعات قهر و وحشت آور در خطهٔ کردستان بدست شخص مجهولی مقتول و مفقود الاثر شد

کلمات املائی بروزن فعول

۱- دهور ۲- عصور ۳- خطور ۴- ظنون ۵- عیوب ۶- غیوب ۷- شهود ۸- رؤوس ۹- وثوق ۱۰- ذنوب ۱۱- نبوغ ۱۲- ظهور ۱۳- بقول ۱۴- حبوب ۱۵- نذور ۱۶- سنوح ۱۷- سطور ۱۸- ستور (فارسی است) ۱۹- خطوط ۲۰- فصول ۲۱- قدوم ۲۲- شیوع ۲۳- حلول ۲۴- قشون (ترکی است) ۲۵- کسور ۲۶- کنوز ۲۷- هبوب ۲۸- قنوط ۲۹- شؤون ۳۰- نفوس

۱- روزگاران ۲- عصرها ۳- گذشتن از خاطر ۴- گمانها ۵- عیبها ۶- پنهانیها ۷- شاهدها + آشکار شدن ۸- سرها ۹- تکیه کردن ۱۰- اگنها ۱۱- برجسته بودن ۱۲- پرندگان ۱۳- سبزیها ۱۴- دانه ها ۱۵- نذرها ۱۶- واقع شدن ۱۷- خطها ۱۸- حیوان بارکش ۱۹- خوشیها ۲۰- فصلها ۲۱- قدمها ۲۲- رواج یافتن ۲۳- داخل شدن ۲۴- سپاه ۲۵- کسرها ۲۶- گنجها ۲۷- وزیدن باد ۲۸- ناامیدی ۲۹- کارها + درجه ها ۳۰- مردمان

دیکتهٔ بیست و یکم

رودکی

رودکی اسمش جعفر و نام پدرش محمد و مولدش قریهٔ رودک از توابع و مضافات سمرقند بوده و در عصر سلطنت و جهانداری امیر نصر سامانی میزیسته بعقیدهٔ برخی از مورخین رودکی از کودکی نابینا بوده و از حیث باصره برحسب ظاهر

نصیبی نداشته است وبعضی معتقدند که درسن جوانی یا پیری ازاین نعمت محروم ولی بهره شده است بهر حال رودکی نخستین شاعر فارسی زبان است که بعد از غلبهٔ عرب برعجم باسبک وسلیقهٔ مخصوص بخارائی بسرودن اشعار فارسی پرداخته است ومیتوان نام اورا درردیف زنده کنندگان ادبیات فارسی ثبت وضبط نمود امیر نصر علاقه ومحبت خاصی بر رودکی داشته ودرسفر وحضر ملازم رکاب حاضر محضر امیر نصر بوده بواسطهٔ گفتن اشعار نغز وآبدار ونواختن رود شاهرا محظوظ ومسرور مینموده است وکتاب کلیله ودمنه راکه اصلاً بزبان هندی بوده درعصر انوشیروان بزبان پهلوی ترجمه شده بود وبعد بزبان فارسی وعربی ترجمه کرده بودند رودکی بکمک وتشویق ابوالفضل بلعمی وزیر امیر نصر بصورت شعر ونظم درآورد ولی افسوس که اغلب اشعار ونتایج افکار رودکی بطاق نسیان رفته یا باگفته های شعراء دیگر مخلوط وآغشته شده است

کلمات املائی بروزن فَعِیل

حنیف ۱- فصیح ۲- بلیغ ۳- وسیع ۴- طنین ۵- سریر ۶- صریر ۷- نذیر ۸ زعیم ۹- نقیب ۱۰- علیل ۱۱- مریض ۱۲- سقیم ۱۳- فقید ۱۴- صیل ۱۵- شهیق ۱۶ زفیر ۱۷- نسیم ۱۸- حفیظ ۱۹- ضریب ۲۰- لهیب ۲۱- اثیم ۲۲- صغیر ۲۳- عفیف ۲۴ عنیف ۲۵ عبیر ۲۶- اسیر ۲۷- اثیر ۲۸ طبیب ۲۹ عدیل ۳۰-

۱- راسترو + پیرو حضرت ابراهیم ۲- خوش بیان ۳- خوش بیان+ رسا ۴- فراخ ۵- صدای مگس وامثال آن ۶- تخت ۷- آواز سخت + صدای قلم ۸- ترساننده ۹- فرمانده + برگزیده ۱۰- اصلاح کننده ۱۱- ناخوش + نادرست ۱۲- ناخوش ۱۳- ناخوش + نادرست ۱۴- گمشده + مرده ۱۵- نجیب + وقت غروب ۱۶- فروبردن هوا بریه ۱۷- خارج کردن هوا از دهان ۱۸- باد ملایم ۱۹- نگهبان ۲۰- زننده + شکل + خارج قسمت + مقسوم علیه ۲۱- زبانه آتش

۲۲- گناهکار ۲۳- کوچک ۲۴- پاکدامن + بیگناه ۲۵- سخت + زشت ۲۶- ماده ایست خوشبو ۲۷- دستگیر + گرفتار ۲۸- کوره آتش + فلک نهم ۲۹- پزشک + معالجه کننده ۳۰- مانند

نکتهٔ بیست و دوم

فطرت تغییر ناپذیر است

درختی که تلخ است ویرا سرشت — گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب — بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد — همان میوهٔ تلخ بار آورد

بعضی از علماء ودانشمندان معتقدند که فطرت وطینت انسان ثابت وتغییر ناپذیر است وبرای اثبات این مدعی دلیلهای زیاد آورده ومثلها وحکایات متعدد ومتنوعی گفته اند از جمله فردوسی میفرماید اگر درختی که میوه وثمر آن تلخ است بباغ بهشت برده ودر آن سرزمین مقدس غرس نمایند ومراقبت ومواظبت نمایند هنگام آب دادن از چشمه های کوثر وسلسبیل سیرابش نمایند چون موقع بروز میوه وثمر آن رسد خبث طینت ودنائت فطرت کارخود را کرده جز میوهٔ تلخ از آن بمعرض ظهور وبروز نخواهد رسید وزحمات ومشقات باغبان ومستحفظ بهباء وهدر رفته واصل ثابت (پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بداست) محقق ومسلم خواهد گشت

مقصود ومنظور فردوسی از ذکر این مثل آنست که مابفهماند از اشخاص رذل ودنی الطبع نباید انتظار انسانیت وفتوت داشته باشیم هرکه ملتفت ومتذکر این نکته نبوده واز مردم لئیم الطبع وخسیس فطرت توقع ایفاء وظیفه انسانیت

داشته باشد مثل آنست که از درخت تلخ نژاد میوهٔ شیرین توقع کند

کلمات املائی بروزن فعیل

حبیس ۱- لئیم ۲- حضیض ۳- وضیع ۴- حریف ۵- رقیب ۶- صریح ۷- ضریح ۸- نظیف ۹- لطیف ۱۰- حصیر ۱۱- ذلیل ۱۲- ظریف ۱۳ قریب ۱۴- غریب ۱۵- قبیح ۱۶ دقیق ۱۷- غلیظ ۱۸- انیس ۱۹ ظنین ۲۰-

۱- پست ۲- پست ۳- پستی ۴- دون مرتبه ۵- هم پیشه ۶- هم چشم ۷- آشکار ۸- قبر شخص محترم ۹- پاکیزه ۱۰- نرم + مهربان ۱۱- بوریا ۱۲- خوار ۱۳- نازک + قشنگ ۱۴- نزدیک ۱۵- دور ۱۶- زشت ۱۷- بیشرم ۱۸- سفت ۱۹ همخو ۲۰- بدگمان

حکایت بیست و سوم

خواجه نظام الملک

وقتی که درصدد تحقیق و تفحص برمیآئیم که بین مشاهیر رجال ایران شخصی را انتخاب کنیم که دارای رتبه‌ای رفیع و شاغل شغلی منیع و از فضل و هنر نصیبی و افر و از کیاست و فطانت حظی کامل داشته باشد در دورهٔ سلاجقه بهتر از خواجه نظام الملک پیدا نمیکنیم

این مرد نامی اصلاً اهل طوس و وزیر الب ارسلان و پسرش جلال الدین ملکشاه بوده و مدت سی سال با کمال قدرت و متانت مسند وزارت و صدارت را اشغال کرده بود و در سایه حسن تدبیر و خلوص عقیدت دولت آل سلجوق را بدورهٔ وسعت و عظمت رسانید و در ترویج علم و تشویق و ترغیب فضلاء و هنرمندان نهایت سعی و غایت جهد را مبذول داشت ولی در اواخر عهد ملکشاه بین او و ترکان خاتون زوجهٔ ملکشاه در موضوع تعیین ولیعهد اختلاف نظر حادث شد و خاتون مزبور آن قدر در حضور ملکشاه و غیاب خواجه تکذیب و سعایت نمود

که ملکشاه آن وزیر بی‌نظیر را معزول و تاج الملک قمی را بجای وی منصوب ساخت و بالاخره خواجه در سال چهارصد و هشتاد و پنج هجری قمری در نزدیکی نهاوند بر اثر ضربت یک نفر از ملاحده رخت بعالم باقی کشید و چهل روز بعد از رحلت وی ملکشاه هم بمصاحبت و مخالطت او شتافت

کلمات املائی بروزن فعیل

لذیذ ۱- عزیز ۲ صدیق ۳- نحیف ۴- ضعیف ۵- قوی ۶- ذبیح ۷- رئیس ۸ سعید ۹- سخیف ۱۰ سبیل ۱۱- سدید ۱۲ نظیر ۱۳- متین ۱۴- ثقیل ۱۵ صحیح ۱۶ خطیب ۱۷- سفیه ۱۸ بسیط ۱۹- نقیض ۲۰-

۱- خوشمزه ۲- ارجمند ۳- راستگو + رفیق ۴- لاغر ۵- ناتوان ۶- توانا ۷- سر بریده ۸- فرمانده ۹ خوشبخت ۱۰- ناپسند ۱۱- راه ۱۲- استوار + درستکار ۱۳- مانند ۱۴- محکم ۱۵- سنگین ۱۶- درست ۱۷- خطبه خوان ۱۸- کم عقل ۱۹- ساده ۲۰- مخالف + ناسازگار

حکایت بیست و چهارم

زیردست آزار نباشید

بخردی درم زور سرپنجه بود | دل زیردستان ز من رنجه بود
بخوردم یکی مشت زورآوران | نکردم دگر زور بر لاغران
مکن خیره بر زیردستان ستم | که دستی است بالای دست تو هم

سعدی فرماید در سن طفولیت و عهد صباوت قوی پنجه و عاجز کش بودم اطفال کوچکتر از خود را صدمه زده و اذیت مینمودم و ضعیفان و بینوایان را رنجیده و آزرده خاطر میساختم بالاخره بمکافات عمل گرفتار و بقویتر و ظالمتر از خود دچار

شدم طعم ظلم چشیدم و ثمره و نتیجه مردم آزاری را بچشم خود دیدم از خواب غفلت بیدار و از مستی غرور و خود پسندی هشیار شدم و از ان پس ترک مردم آزاری کردم و در صدد ایذاء و اضرار بیچارگان بر نیامدم

اگر کسی سه فرد شعر مزبور را بدقت و غور تحت مطالعه بگذارد سه نتیجه مهم از آن میبرد

اول آنکه مردم آزاری مخصوصاً تعدی و تطاول بزیردستان فعلی شنیع و عادتی مذموم و مشئوم است دوم - آنکه هیچ عمل در دنیا بی مکافات و مجازات نمانده دیر یا زود اثر و نتیجه اش معلوم و هویدا میگردد

سوم آنکه اگر انسانی بر اثر ارتکاب عمل قبیح و صفت ذمیمی دچار مصیبت و اذیتی شد باید متذکر و متنبه گشته بعد از آن از ارتکاب ذمایم حذر و احتراز نماید که گفته اند

از هر جای ضرر که برگردی منفعت است

کلمات املائی بروزن - فاعل

ضامن ۱- باعث ۲- ظاهر ۳- باطن ۴- وارث ۵- غالب ۶- قالب ۷- غامض ۸- فاسد ۹- زارع ۱۰- بالغ ۱۱- غاصب ۱۲- طالع ۱۳- ساغر (فارسی است) ۱۴- حافظ ۱۵- عاجز ۱۶- عارف ۱۷- جاذب ۱۸- سارق ۱۹- عاصی ۲۰-

۱- عهده دار ۲- سبب ۳- آشکارشونده + بیرون ۴- درون ۵ برنده ارث ۶- چیره + بیشتر ۷- جا ۸- مشگل ۹- تباه / ۱۰ بزرگ ۱۱- رسا ۱۲- غصب کننده / ۱۳- درخشنده + بخت ۱۴- جام شراب ۱۵ حفظ کننده / ۱۶- ناتوان ۱۷ شناسنده / ۱۸- جذب کننده ۱۹- دزد ۲۰ - نافرمان + سرکش

دیکته بیست و نهم

ایران کشور باستانی و ایرانی ملت بزرگ قدیمی است

بشهادت صفحات تاریخ عالم کشور ایران از طلوع فجر تمدن مرکز نشو و نمای علم و صنعت و ایرانیان در عصور ماضی جزء ملل حیه و یار شاطر و عضو مفید جامعه بوده اند در عهدی که کلدانیها و یونانیها گل سرسبد جامعه و عضو ممتاز مجمع بشری محسوب میشدند ایرانیها در صفحه آسیا تنها ملتی بودند که باقتباس و تکمیل علوم و صنایع معاصرین خود پرداخته و بقوت و استعداد ذاتی خویش توانستند حیثیت و شئونات خود را حفظ نمایند و در محاسبه زد و خوردها بکلی مغلوب و منهزم نشوند

چون نوبت دنیاداری و فرمانروائی بر منها رسید باز هم تنها رقیب و حریف زورمند آن دولت در خطه شرق ایرانیها بودند که در سایه عزم و استقامت خلل ناپذیر نه تنها مغلوب حریف نشدند بلکه در اغلب غزوات و مبارزات حیاتی بر خصم فائق و غالب بودند بالاخره پس از غلبه عرب بر عجم و رسوخ و نفوذ مذهب حنیف اسلام در ایران باز هم حل و عقد مهمات کشور بدست ایرانیها بود علماء بزرگ و فلاسفه نامی و وزراء عالیقدر مؤلفین و مصنفین مهم پادشاهان و کشورگشایان عظیم الشان اسلام اغلب ایرانی بوده و خدمات قابل تقدیری بجامعه بشری مخصوصاً بعالم اسلام کرده اند

کلمات املائی بروزن فاعل

ثابت ۱- نافذ ۲- سابق ۳- شائق ۴- قابل ۵- لایق ۶- فائق ۷- ناظر ۸- عابر ۹- عارض ۱۰- جاهل ۱۱- ضایع ۱۲- باطل ۱۳- خالص ۱۴- یاغی (فارسی است) ۱۵- قاضی ۱۶- راضی ۱۷- قاطع ۱۸- زاهد ۱۹ ساعی ۲۰-

۱- پایدار ۲- اثرکننده ۳- گذشته ۴- خواهنده ۵ سزاوار ۶- سزاوار ۷- برتری دارنده / ۸ دیده بان ۹- عبورکننده / ۱۰- چهره + رخ + شکایت کننده

۱۱- نادان ۱۲- خراب ۱۳- بیهوده ۱۴- ساده/ ۱۵- سرکش + نافرمان ۱۶- حکم کننده/ ۱۷- خشنود ۱۸- برنده/ ۱۹- پارسا + پرهیزکننده ازگناه ۲۰- کوسا + سخن چین

دیکتهٔ بیست و ششم

در توکل از سبب غافل مشو

رزق هر چند بیگمان برسد — شرط عقل است جستن از درها

گرچه کس بی اجل نخواهد مرد — تو مرو در دهان اژدرها

زمره ای از مردم معنی و مقصود اصلی دستورهای مذهبی و احادیث و اخبار بزرگان دین را نفهمیده اغلب بنام اطاعت و اجراء مقرّرات دینی برخلاف احکام شریعت رفتار کرده دین و دنیای خود را خراب میکنند مثلاً باعتقاد و اطمینان اینکه ضامن روزی شده روزی رسان دنبال کسب و کار نرفته و در تنظیم امر معاش خود سعی و اهتمام کافی نمیکنند غافل از اینکه خدا مدار دنیا را بر واسطه و اسباب قرار داده و افراد بشر را محتاج بمساعدت و معاونت یکدیگر آفریده و فرموده است زحمت بکشید و تحمّل مشقّت و تعب نمائید و از ثمره سعی و عمل خود تمتّع و استفاده کنید

نابرده رنج گنج میسّر نمیشود — مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

شنیده اند که حیات و ممات بندگان تحت اراده و امر قادر متعال است ولی فکر نمیکنند که خداوند در کلام مجید خویش امر صریح و قدغن اکید کرده است که بندگانش در حفظ جان و مال خویش مواظبت و مراقبت کامل کرده خود را بدست

خویش در خطر و مهلکه نیندازند شیخ سعدی علیه الرّحمه در دو شعر فوق این مضمون را بخوبی پرورانده و داد فصاحت و بلاغت داده است

کلمات املائی بر وزن فاعل

۱- سائل ۲- فاقد ۳- عاطل ۴- فاضل ۵- صادق ۶- کاذب ۷- ناقص ۸- حادث ۹- ساقی ۱۰- خازن ۱۱- زائل ۱۲- طاهر ۱۳- ساطع ۱۴- صانع ۱۵- واهب ۱۶- ناسخ ۱۷- فائز ۱۸- قاصر ۱۹- طالب ۲۰- شاهق

۱- پرسنده + خواهنده ۲- گم کننده ۳- بی بهره + بیهوده ۴- باعلم + برتری دارنده ۵- راستگو ۶- دروغگو ۷- ناتمام ۸- تغییر پذیر ۹- سیراب کننده ۱۰- خزانه دار ۱۱- برطرف شونده ۱۲- پاک ۱۳- درخشنده ۱۴- سازنده ۱۵- بخشنده ۱۶- باطل کننده ۱۷- رستگار ۱۸- کوتاه ۱۹- خواهنده ۲۰- بلند

دیکتهٔ بیست و هفتم

امیر کبیر

میرزا تقی خان امیر کبیر اصلاً فراهانی و پدرش طبّاخ قائم مقام و خودش در صغر سن و عهد طفولیت در منزل قائم مقام با پسرانش همدرس و همبازی بوده و در اوایل جوانی در دستگاه ناصرالدین شاه ولیعهد محمد شاه سمت نظارت و پیشکاری داشته و در نتیجه امانت و جدیت در اول سلطنت ناصرالدین شاه بمنصب صدارت و وزارت ارتقاء جسته بلقب امیراتابک و امیر کبیر ملقب و مفتخر گشت و در مدت چهار سال وزارت خویش خدمات مهم و قابل تحسینی بایران نمود تأسیس مدرسهٔ دارالفنون احداث خط آهن طبع و نشر روزنامه ایجاد ادارهٔ پست و تلگراف تولید روابط حسنه بین ایران و دول اروپائی تنظیم و توسعهٔ امور نظام و مثال اینها از آثار و عملیات برجستهٔ آن وزیر بینظیر است که اروپائیها او را بیسمارک

مشرق میماند ولی هزار افسوس که درباریان مغرض و خائن شاه جوان و کم تجربه را اغواء و اغفال کرده و او را تحریک نمودند که آن مرد خیرخواه و باکفایت را در حمام فین کاشان بوضع رقت آوری مقتول و مفقود الاثر نمود ولی نام نیکش تا ابد زیب صفحات تاریخ جدید ایرانست

کلمات املائی بر وزن فَعَلة

رفعت ۱ - رأفت ۲ - حسرت ۳ - لعنت ۴ - کثرت ۵ - قدرت ۶ - سطوت ۷ -
قطره ۸ - رحمت ۹ - زحمت ۱۰ - زلت ۱۱ - بسطت ۱۲ - صنعت ۱۳ - هیأت
۱۴ - هیبت ۱۵ - صولت ۱۶ - غیرت ۱۷ - غفلت ۱۸ - حیرت ۱۹ - عرصه ۲۰ -

۱ - بلندی مقام ۲ - مهربانی ۳ - برگذشته افسوس خوردن ۴ - نفرین ۵ - زیادی ۶ - تاریکی
+ بی تکلفی ۷ - ترس + بزرگی - ۸ - چکه ۹ - بخشش + مهربانی ۱۰ - رنج ۱۱ - لغزش ۱۲
فراخی ۱۳ - هنر + ساختن ۱۴ - جمعیت + وضع + علم ستاره شناسی ۱۵ - ترس ۱۶ - ترس
+ شکوه ۱۷ - رشک ۱۸ - بیخبری ۱۹ - سرگردانی ۲۰ - میدان + جای ظهور

دیکته بیست و هشتم

نصایح طلائی

۲۱ - تا مطمئن نشوید که از عهده انجام مهمی میتوانید برآئید بکسی قول و سند کتبی یا شفاهی ندهید و چون عهده دار رتق و فتق امری شدید با تمام قوی در تبرئه ذمه خویش بکوشید تا بتخلف وعده شناخته نشوید

۲۲ - نسبت ببزرگان و دوستان همیشه پیش سلام و متواضع باشید و بصدای رسا و کلمات محبت انگیز مراسم تحیت را ادا کنید

۲۳ - نسبت بزیر دستان رؤوف و دلسوز و متواضع باشید و معتقد و مطمئن

شوید که اثر تفقد با زیر دستان بیشتر از تواضع و تملق از زبردستان است

۲۴ همیشه با اشخاص عالم و مهذب الاخلاق معاشرت و مخالطت کنید که اگر از علم و اخلاق آنها استفاده نکنید لا اقل نام نیکی تحصیل کرده و در زمره آنان معرفی شوید

۲۵ - از مصاحبت و مؤانست با مردم بیسواد و رذل و فاسد الاخلاق جداً محترز باشید که کمترین نتیجه اش بدنامی و افتضاح است

۲۶ تحت هیچ عنوان و بهیچ وسیله و دقیقه تن بزیر بار ذلت سؤال و تکدی ندهید که مردن بعزت به از زندگی بمذلت

کلمات املائی بر وزن فَعْله

ذره - ۱ - تهمت ۲ - حصبه ۳ - وسمه ۴ - غله ۵ - حبه ۶ - همزه ۷ - حمزه ۸ - حیطه ۹ -
قبضه ۱۰ - صیحه ۱۱ - ضجه ۱۲ - ضمه ۱۳ - فتحه ۱۴ کسره ۱۵ حلقه ۱۶ - حربه ۱۷ - توبه
۱۸ - نوحه ۱۹ - صفحه ۲۰ - ذروه ۲۱ -

۱ - جسم خیلی کوچک ۲ قصد + همت ۳ - ناخوشی معروف ۴ - علامت گذاشتن ۵ - جو و گندم و غیره
- دانه ۷ - حرف اول الفبا ۸ - نام شخص ۹ - قضاد ۱۰ مشت + دسته ۱۱ - فریاد ۱۲ - جیغ
۱ - حرکت پیش ۱۴ - حرکت زبر ۱۵ - حرکت زیر ۱۶ - چنبره ۱۷ - آلت جنگ ۱۸ - بازگشت ۱۹ - سوگواری
۲۰ - ورقه ۲۱ بلندی -

دیکته بیست و نهم

انوری

اوحد الدین محمد انوری ابیوردی از شعرای فصیح و ادبای بلیغ ایران و معاصر سلطان سنجر سلجوقی بوده در اوایل خاوری تخلص داشته و بعد متخلص بانوری شده است انوری بنا باظهار و اعتراف خودش در علوم منطق و موسیقی و ریاضیات و نجوم تسلط و مهارتی

بسزا داشته و برغم زمره‌ای از مورخین از اعاظم قصیده‌سرایان ایرانی محسوب میشود انوری در ترغیب بمحاسن اخلاق و تحذیر از ذمایم عادات صراحت لهجه و سلیقه‌ای مخصوص داشته در مواقع مقتضیه از ذکر امثال و حکایات خوش مضمون و مؤثر حتی مضحک و مفرح خودداری نکرده و باصطلاح کمیت وی در این زمینه لنگ نبوده است. مأثور است که انوری بر حسب اطلاعات نجومی پیش بینی کرده بود که در روز معینی بر اثر هبوب بادهای مهیب و موحش عمارات و ابنیه شهر مرو منهدم و منکوس خواهد شد اتفاقاً در روز موعود و مقرر و بادی که شاخی را بلرزاند و قدمی را بلغزاند نوزید اهالی مرو که باطمینان صدق اظهارات او همه بصحرا و هامون گریخته بودند چون چنین بدیدند انوری را مورد طعن و تمسخر و استهزا و تعنت قرار دادند بنحوی که نتوانست دیگر در آن شهر مکث و توقف کند و ملزم و ملجأ بمهاجرت و هزیمت گشت. نقادان و خرده گیران بهانه اینکه انوری در قصائد مدح آمیز خود براه مبالغه و اغراق رفته و در قسمت هزل و مزاح و مطایبه و هجا حد اعتدال را مراعات نکرده نسبت بد و خوش بین نبوده ویرا هدف سهام انتقاد و اعتراض قرار داده اند

کلمات املائی بروزن فَعَلَه

نَصَفَت ۱ شفقت ۲- صدقه ۳- عشقه ۴- ظلمه ۵- عمله ۶- فعله ۷- طلبه ۸-
صدمه ۹- قفسه ۱۰- نفقه ۱۱- غلبه ۱۲- کسبه ۱۳- سکنه ۱۴- تبعه ۱۵- سحره/۱۶
ورثه ۱۷- قصبه ۱۸- علقه ۱۹- عجزه/۲۰- عرفه ۲۱- عجله ۲۲- عظمت ۲۳ حفظه ۲۴
عبده/۲۵- طبقه ۲۶- حشره/۲۷- عتبه ۲۸- فقره/۲۹- عصله ۳۰-

۱- میانه روی ۲- مهربانی ۳- دادن مال برای رفع بلا و جلب رضای خدا ۴- پیچک ۵ ستمکاران
۶ و ۷- کارگران ۸- خواهندگان ۹- برنج ۱۰- قفسه ۱۱- خرجی + خوراک روزانه ۱۲- چیره شدن

+ پیروزی ۱۳- پشه‌دان ۱۴- جاگیرندگان ۱۵- پیروان ۱۶- جادوگران ۱۷- ارث برندگان
۱۸- ده بزرگ ۱۹- خون بسته شده ۲۰- ناتوانها + بینوایان ۲۱- روز نهم ماه ذی الحجه ۲۲-
شتاب کردن ۲۳- بزرگی ۲۴- پاسبانان ۲۵- پرستندگان ۲۶- ردیف + جایگاه/۲۷
حیوان گزنده کوچک ۲۸- آستانه ۲۹ دفعه + استخوان پشت ۳۰- ماهیچه + تکه‌های گوشت بدن

دیکته نویسی امُ

خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه نصیرالدین طوسی از اجله علماء و اعاظم حکماء ایران است حضرتش در علوم فقه و اصول و منطق و ریاضیات و نجوم یدی طولی و تسلطی بسزا داشته و در عصر سلطنت و اوان جهانداری هلاکوخان مغول مقام وزارت داشته و با خواجه شمس الدین جوینی رقیب و حریف بود کتب زیادی در فنون مختلفه تألیف و تصنیف کرده و مسائلی در ریاضیات طرح نموده که بعضی از آنها هنوز کاملاً حل نشده و جواب مقتضی و مساعدی بدان داده نشده است. زیج و رصدخانه‌ای در مراغه بنام زیج هلاکو ساخته که هنوز آثار آن باقی و مهارت و حذاقت بانی و مؤسس آن را حاکی است خواجه نصیرالدین در قلع و قمع ملاحده و دفع شر و صدمه این طایفه راهنمائیها و مساعدتها بهلاکوخان نمود معروف است که خواجه بر اثر انضجار خاطری که از المستعصم بالله سی و هشتمین خلیفه عباسی پیدا کرده بود هلاکوخان را بتسخیر بغداد و قتل خلیفه و هدم اساس خلافت پانصد ساله بنی عباس تحریک کرد بطور کلی خواجه نصیرالدین از مشاهیر رجال و علماء بزرگ و وزراء اعظم ایرانست و در زمان وزارت خود از وحشیگری و سبعیت مغولها تا حدود امکان جلوگیری و ممانعت میکرده است

کلمات املائی بروزن فُعلَه

قلّه ۱- سده ۲- نکته ۳- نقطه ۴- رتبه ۵- فرصت ۶- غرفه ۷- غلو (فارسی است) ۸- حجره ۹- حفره ۱۰- نطفه ۱۱- غصّه ۱۲ علقه ۱۳ قرصه ۱۴ ذرّت ۱۵ جرعه ۱۶- ترعه ۱۷- سرفه (فارسی است) ۱۸ سفره ۱۹- قدرت ۲۰

۱- بلندترین نقطه کوه ۲- آستانه ۳ مطلب باریک ۴- علامت + جاه + درجه ۶ مدت ۷ + فاصله ۷۱- بالاخانه ۸- کلبه ۹- اطاق + خانه کوچک ۱۰- گودال ۱۱- مایه وجود ۱۲- اندوه ۱۳- دلبستگی ۱۴- گرده ۱۵- ذرت ۱۶- یکدفعه آشامیدن - ۱۷ تنگه مصنوعی ۱۸- سرفه ۱۹- خوان ۲۰- توانائی

دیکته سی و یکم

طبقات دوستان

دلا یاران سه قسمند ار بدانی | زبانی اند و نانی اند و جانی
بنانی نان بده از در برانش | نوازش کن بیاران زبانی
ولیکن یار جانی را بدست آر | بجانش جان بده گر میتوانی

انسان مدنی طبع و اجتماعی آفریده شده است و بوجود دوست و رفیق مثل غذا، ولباس و مسکن احتیاج دارد ولی نباید قبل از تحقیق و تفحص و امتحان و غور رسی با هر کس طرح الفت و مخالطت ریخت و دم از مصاحبت و مواحدت زد روی این زمینه ناظم اشعار فوق دوستان را بسه صنف و طبقه تقسیم کرده است

دسته اول کسانی هستند که فقط باداء تعارف و اظهار ارادت زبانی قانع بوده و طاقت و ظرفیت بیش از این رابطه و انس و الفت ندارند چنانکه شاعر اشاره کرده است باید با این دسته از رفقاء معارضة بمثل کرده و فراخور شأن و حیثیت هر کدام تعارفی کرد و گذشت زمرهٔ دوّم مردمانی هستند که یک قدم پیشتر آمده و رفقاء و دوستان خود را بضیافت میطلبند و کمک مادّی میکنند ولی

انتظار عوض و تلافی داشته و باصطلاح نان تقرض میدهند و با این طبقه از دوستان هم باید بر وفق عقیده و سلیقهٔ خودشان رفتار نموده و بهر اندازه اظهار محبّت و خصوصیّت میکنند بهمان مقدار عملاً اظهار امتنان نمود

طبقه سوّم دوستانی هستند که رفاقت و معاشرت آنها روی اصل حقیقت و صمیمیّت بوده و پابند تظاهرات و تعارفات نبوده و بعبارت دیگر مادّی و نان فروش نیستند گرچه وجود این گونه دوستان بغایت نادر و در حکم سیمرغ و کیمیاست ولی اگر سعادت کسی یاری کرد و با این قبیل دوستان نعل و عش محشور و مأنوس شد باید قدر این نعمت غیر مترقبه را دانسته و در ازاء محبتهای قلبی و صمیمی آنها جان فشانی و فداکاری کند و اسباب رضایت خاطر آنها را بهر وسیله ممکن شود فراهم نماید

کلمات املائی بر وزن فُعلَه

تحفه ۱- خلطه ۲- سرمه (فارسی است) طرقه ۳- حقنه ۴- عرضه ۵- طرفه ۶- جرأت ۷- نصرت ۸- سنت ۹- حرمت ۱۰- رتبه ۱۱- خدعه ۱۲- رخصت ۱۳- مهلت ۱۴- تربت ۱۵- سرعت ۱۶- قربت ۱۷- غربت ۱۸ عسرت ۱۹-

۱- یادبود + چیز قابل توجه و کمیاب ۲- آمیزش ۳- نام مرغی است ۴- اماله بغیر مایع ۵- توانائی + لیاقت ۶ چیز قابل توجه ۷- دلیری ۸- یاری + کمک کردن ۹- قانون + طریقه ۱۰- گرامی بودن + حرام بودن ۱۱- درجه + اندازه ۱۲- فریب دادن ۱۳- اجازه داشتن ۱۴- آرامی + دقت داشتن ۱۵- خاک باحترام ۱۶- تندی ۱۷- نزدیکی ۱۸- دوری از وطن ۱۹- سختی + تنگی

دیکته سی دوم

گربه محض رضای خدا موش نمیگیرد

شنیدم گوسفندی را بزرگی | رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد در حلقش بمالید | روان گوسفند از وی بنالید
چه از چنگال گرگم در ربودی | چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

این نکته قابل تردید نیست که هیچ عاقلی بدون قصد و غرض معینی اقدام بکاری نمیکند منتها بعضی اشخاص کم ظرفیت فقط تابع هوی و هوس بوده و جز تأمین منافع شخصی غایت آمالی ندارند ولی دستهٔ دیگر دائرهٔ فکر و استعدادشان وسیعتر بوده طالب خدمت بنوع و خیر عموم هستند و منافع خویش را در ضمن حوائج عمومی تأمین میکنند و بطور خلاصه گربه محض رضای خدا موش نمیگیرد مقصود شیخ سعدی علیه الرحمه هم از انشاد اشعار فوق اثبات این مدعی بوده است و مفاد اشعار مزبور اینست که شخص متنفذ و متهوری گوسفندی را از چنگال گرگی رهانیده و موقتاً او را از هلاک و تلف نجات داد گوسفند نیمه جان را بخانه آورده و مواظبت کرد تا فربه و تر دماغ شد قصد ذبحش نمود زبان حال گوسفند مترنم این مقال شد که بالاخره برای تودهٔ ضعفاء راحت و رفاهیتی خلق نشده و باید مورد استفاده و دستخوش حرص و طمع اقویاء باشند اگر از چنگال ظلم و قهر سبعی خلاص شدم در نتیجه حیله و تعدی اشرف مخلوقات برای همیشه ترک حیات میکنم تا یک بار دیگر لطیفهٔ مرگ برای ضعیف امر طبیعی است بمعرض ثبوت و رسوخ رسد

کلمات املائی بروزن فعله

قدوه ۱- نقره ۲- جزوه ۳- نسخه ۴- جثه ۵- مضغه ۶- غشبه ۷- عمره ۸- غده ۹- عمده ۱۰- حجت ۱۱- قرمه (ترکی است) ۱۲- بوته (فارسی است) ۱۳- قوه (قوت) ۱۴ شرطه ۱۵- ظلمت ۱۶- عزلت ۱۷- امت ۱۸- شهرت ۱۹- حقه ۲۰-

---

ا برگزیده + پیشوا ۲- سیم ۳- قسمتی از کتاب ۴- نوشته کوچک + نمونه از کتاب و غیره ۵- تنه + اندام ۶- غذای نیم جویده ۷- نام گیاهی ۸- یکی از وظایف حج ۹- برآمدگی داخل گوشت بدن ۱۰- بهتر + لازمتر ۱۱- دلیل ۱۲- گوشت سرخ شده ۱۳- بوته گیاه + محل ذوب فلزات ۱۴- توانائی ۱۵- یادموافق سیرگشتی ۱۶- تاریکی ۱۷- گوشه نشینی ۱۸- پیروان جماعت ۱۹- نامور شدن ۲۰- ظرف کوچک + حیله

دیکته سی سوم

پیشرفت تمدن رهین اقدامات مخترعین است

وسایل زندگانی راحت و حیرت انگیز بشر یکدفعه بغتةً مهیا نشده و تدریجاً فراهم گشته است هر قسمت از این اسباب و آلات در نتیجهٔ تفحص و تتبع اشخاص متعدد و بین ملتهای مختلف و متفاوت فراهم شده است بشری که در اول وهله و مرحلهٔ زندگانی خود با الاغ و قاطر و شتر قطع مراحل و طی منازل میکرده با ظروف گلی و سفالین غذا میخورده و بوسیلهٔ پیه سوز و شعلهٔ آتش منزل و مأوای خود را روشن میکرده و جرأت مسافرت و سیاحت در سواحل دریا را نداشته است امروز در هواء و زمین و دریا طرق ارتباطیه و وسایل حمل و نقل سریع السیر احداث کرده و انواع و اقسام ظروف فلزی و چینی و بلور و غیره فراهم نموده و تهیهٔ چراغهای برق و الکتریک

موفق شده و در سطح زمین و قعر دریای وسیع و عمیق بسیاحت و سباحت (شناگری) و غواصی پرداخته و بطور خلاصه زمین و زمان را مسخر اراده و مطیع و منقاد اوامر خود ساخته است بدیهی است این وسایل حیرت آور بخودی خود فراهم نشده و توسعه و ترقی تمدن نتیجهٔ اقدامات و عملیات مخترعین است پس بر هر فرد وظیفه شناس فرض و حتم است که مخترعین و خدمتگذاران حقیقی بشر را از هر طبقه و صنف و از هر ملت و مملکتی باشند مورد تقدیر و توقیر و اعزاز و اعظام قرار داده در تکمیل و توسعهٔ نقشه های مفید و عملیات رفاهیت آمیز آنان سعی و اهتمام کافی کند

کلمات املائی بروزن فَعال

زوال ۱ - حیات ۲ - حیاط ۳ - ضماد ۴ - فراغ ۵ - فراق ۶ - رفاه ۷ - قوام ۸ - نهار ۹ - لعاب ۱۰ - سواد ۱۱ - بیاض ۱۲ - صلاح ۱۳ - حلال ۱۴ - حرام ۱۵ - شعار ۱۶ - ثبات ۱۷ - ضلال ۱۸ - فلاح ۱۹ - غلاء ۲۰ -

۱- برطرف شدن ۲- زندگی + زندگانی ۳- فضای محدود + خانه ۴- مرهم ۵- آسودگی ۶- جدائی ۷- آسودگی ۸- پایداری ۹- روز ۱۰- آب لیز و سفت ۱۱- سیاهی + توانائی خواندن و نوشتن ۱۲- سفیدی ۱۳- خوشی ۱۴- روا ۱۵- ناروا ۱۶- خوی ۱۷- پایداری ۱۸- گمراهی ۱۹- رستگاری ۲۰- گرانی

دیکتهٔ سی و چهارم

مولوی

جلال الدین محمد متخلص بمولوی صاحب کتاب مثنوی از اعاظم شعراء و افاضل علماء اهل تصوف و عرفان و شاهد مناظر فظیع و رقت انگیز دورهٔ استیلاء مغول بوده است پدرش بهاء الدین نام داشته و از نقباء و مشایخ نافذ الامر و صحیح العمل متصوفه بوده و در عهد طفولیت

و اوان صباوت جلال الدین پدر و پسر از نیشابور ببغداد هجرت و عزیمت کرده پس از چندی بقونیه از بلاد آسیای صغیر رفته و در آن خطه رحل اقامت افکندند و بعد از رحلت بهاء الدین پسرش مقام و رتبهٔ پدر را اشغال کرده بارشاد و هدایت مردم پرداخت و در همان شهر مرحوم و مدفون گشت مولوی از صغر سن و حداثت عمر تا هنگام کهولت و اوان پیری بدرک فیض وجودهای نابغه و مربیان صائب فکر و صاحب نظری موفق و مستعد شده از محضر هر یک استفادات و استفاضات کاملی کرده و خود نیز عدهٔ کثیری را از چشمهٔ فیاض و زلال عرفان و حقیقت کامیاب و سیراب نموده است و در ردیف علماء اخلاق و مربیان جامعه محسوب است اشعار مثنوی حاوی نکات و دقایق حکمت و معرفت و محتوی دستورات و وظایف مهم اخلاقی است ولی درخور استفاده و مقتضی فهم و ذوق مردم عامی و عادی نیست و درک غوامض و معضلات اسرار و حکم آن کار هر بافنده و حلاج نیست و بقول خواجه نصیر الدین

ای کتاب او چو قرآن مدل   هادی بعضی و بعضی را مضل

تولد این عارف شهیر بسال ششصد و چهار هجری قمری در بلخ و وفاتش بسال ششصد و هفتاد و دو در قونیه اتفاق افتاده است

کلمات املائی بروزن فَعال

سخاء ۱ - صفاء ۲ - حیاء ۳ - هجاء ۴ - دهاء ۵ - ذکاء ۶ بقاء ۷ - هواء ۸ - علاء ۹ - نبات ۱۰ - فساد ۱۱ - جَهاز (بکسر جیم هم صحیح است) ۱۲ - قنات ۱۳ - زوال ۱۴ - طعام ۱۵ - حصاد (بکسر حا هم صحیح است) ۱۶ حصاة ۱۷ قطار ۱۸ - بساط ۱۹ عقار ۲۰

۱- بخشیدن مال ۲- سادگی + یکرنگی ۳- شرم ۴- حرف الفباء + بدگوئی ۵- تیزهوشی

۶- تیرهوشی ۷- پایداری ۸- بخار قابل تنفس ۹- بلندی ۱۰- روئیدنی ۱۱- تباهی ۱۲- اسباب خانه و جنگ ۱۳- کاریز ۱۴ برطرف شدن ترس ۱۵- خوراک ۱۶- درو کردن ۱۷ سنگ ریزه ۱۸- ردیف ۱۹- زمین وسیع ۲۰- خانه و ملک

دیکته سی و پنجم

هواء

هواء جسمی است لطیف و غیر مرئی و فاقد طعم و رنگ معین که از همه طرف زمین را احاطه کرده است اگر مقداری هوای صاف (صحیح آن صافی است) و بی خلل و غش وی هم متراکم و متکاثف شود برنگ آبی جلوه میکند بهمین لحاظ آسمان آبی رنگ بنظر میاید قطر هوای محیط زمین را صد و بیست الی سیصد کیلو متر حدس و تخمین زده و معتقدند که اگر جسمی بتواند این طبقهٔ ضخیم را طی کرده و از حیز قدرت و حوزهٔ جذب هوای تابع زمین خارج شود برای همیشه با تودهٔ غبراء قطع رابطه و علاقه کرده متابع و مطاوع جریان حوادث ماورای ارض میگردد هوای خالص و مصفی مخلوط است از دو بخار متضاد و متغایر بنام اکسیژن و ازت بدین ترتیب که در هر پنج قسمت چهار قسمت ازت و یک سهم اکسیژن است اکسیژن مورث و مولد احتراق و اشتعال است و ازت باعث انطفاء و عایق احتراق شدید اگر هواء نبود هیچ شعله و ضیائی مشهود و محسوس نمیگشت و صدائی شنیده نمیشد انسان بهواء هم مثل غذاء و لباس احتیاج کامل دارد و تنفس از اعمال عمدهٔ حیاتی محسوب میشود ولی باید در اینجا هم قواعد و دستورات صحی را مرعی و منظور داشته از مکث و توقف در امکنهٔ مسدود و دارای هوای محبوس و کثیف حذر و احتراز نموده در تهویهٔ منزل و ماوای خویش سعی و دقت کافی نماید

هواء در طرز تربیت و اثمار و انتاج نباتات و حیوانات هم بحد مستوفی نافذ و موثر است

کلمات املائی بر وزن فَعال

غذاء ۱- غزاء ۲- قضاء ۳- صلاء ۴- عطاء ۵- صلات (صلوة) ۶- زکات (زکوة) ۷- اوان ۸- عوان ۹- عذاب ۱۰- جناح ۱۱- اثاث ۱۲- اساس ۱۳ عزاء ۱۴ خلاص (فارسی) ۱۵- قفاء ۱۶- انام ۱۷- سداد ۱۸- ذهاب ۱۹- غزال ۲۰- هلاک ۲۱ غمام ۲۲-

---

۱- خوراک ۲- جنگ ۳- فرمان + انجام دادن ۴- آوازه + شعلهٔ آتش ۵- بخشیدن مال ۶- نماز + درود ۷ پاکیزگی + دادن مال در راه خدا ۸- وقت ۹- نوکر + پیشکار ۱۰- شکنجه ۱۱- پر و بال ۱۲- اسباب ۱۳- پایه ۱۴- سوگواری ۱۵- رهائی ۱۶- پشت سر + پشت گردن ۱۷- مردم ۱۸ درستی + محکمی ۱۹- رفتن ۲۰- بره آهو ۲۱- نابود شدن ۲۲- ابر

دیکته سی و ششم

نصایح طلائی

۲۷- فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر که آن دام رزق نهاده و این گام طمع گشاده است

۲۸- معمرین و سالخوردگان را بدون رعایت طایفه و مذهب معزز و محترم دارید که بالاخره شما هم در عقب ریعان شباب و طراوت جوانی بافسردگی و شکستگی پیری مصادف و مواجه خواهید شد

۲۹- اگر کارهای شما ببطوء و تأنی ولی بی عیب و نقص فیصله یابد بهتر از آنست که بسرعت و عجله خاتمه دهید و معیوب و ناقص باشد که همواره صحت عمل مطلوب است نه سرعت عمل

۳۰- همیشه در محاوره و معاشرت حد ادب را مراعات کنید و از شوخیهای هرزن

ولغو ومزاح وغیر معقول حذر نمائید که باد باران آورد بازیچه جنگ

۳۱ درمعاملات خود قاضی منصف باشید واز لجاج وسماجت احتراز کنید تا بقضاوت و حکمیت دیگران محتاج نشوید و اسرارتان فاش نگردد ومورد شماتت و مذمت دشمن واقع نشوید

۳۲ مقداری از اوقات شبانه را بمطالعهٔ کتب مفیده تخصیص دهید وسعی و دقت کنید که از این راه سرمایهٔ علمی واخلاقی خود را زیاد و مستحکم سازید

میکوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی

کلمات املائی بر وزن فِعال

ضیاء ۱- ۲ ضیاع ۲- رقاب ۳- نقاب ۴- نشاط ۵- بساط ۶ نفات ۷- حفاظ ۸- فراق ۹- وثاق ۱۰- سهام ۱۱- عقال ۱۲- عظام ۱۳- جهاز ۱۴- سیاق ۱۵- طباع ۱۶- غیاب ۱۷- خصال ۱۸- وصال ۱۹ غشاء ۲۰-

۱- روشنائی ۲- ابث ملک + تلف شدن ۳- گردنها ۴- روپوش ۵- شادی ۶- فرش + اسباب ۷- اشخاص قابل اطمینان ۸- نگهداری ۹- جدائی ۱۰- منزل ۱۱- تیرها + قسمتها ۱۲- رشته که بعربهابد در پیچند ۱۳- استخوانها + بزرگان ۱۴- اسباب + کشتی ۱۵- روش ۱۶- جمع طبع ۱۷- ضد حضور ۱۸- خویها ۱۹- رسیدن بمقصود + ضد فراق ۲۰ پوست

حکایت سی و هفتم

حسودان کمینه و مدعیان گوشه‌نشین

مثل روباه را دیدند گریزان افتادان وخیزان پرسیدند چه آفت است که موجب چندین مخافت است گفت شنیده‌ام که شتر را بسخره میگیرند گفتند ای سفیه لایعلم ترا با شتر چه مشابهت است و او را با تو چه مناسبت جواب داد خاموش که اگر حسودان

بغرض گویند که این شتر است وگرفتار آیم کرا غم تخلیص من باشد یا تفتیش حال من کند و تا تریاق از عراق آورند مارگزیده مرده باشد — گلستان

مقصود شیخ سعدی از ذکر این مثل آنست که انسان هرقدر در شغل و حرفهٔ خود امین و با فطانت و ماهر و باعرضه وکفایت باشد نباید بذکاوت و لیاقت خویش مغرور و مطمئن شده از مردم داری وخوش سلوکی با همکاران و اطرافیان خویش غفلت و تکاهل نماید چه بسا ممکن است بواسطهٔ خشونت و سوء سلوک شخص عده‌ای دوست و دشمن باهم متحد و متفق گشته برعلیه او مشغول توطئه و تفتین شوند و محسنات و محامد او را در نظر مقامات عالیه سیآت و ذمائم جلوه دهند وطوری امر را بر مقام متبوع وی مشتبه و خلط مبحث کنند که رفع سوء تفاهم (تفهم) و اثبات صداقت وحقانیت او بینهایت متعذر و متعسر باشد بقول سعدی «تا تریاق از عراق آورند مارگزیده مرده باشد»

کلمات املائی بر وزن فِعال

قطار ۱- رواق ۲- صیام ۳- ایاب ۴- صراط ۵- غلاف ۶- ظلال ۷- رضاع ۸ غیاث ۹- قیاس ۱۰- اناء ۱۱- غطاء ۱۲ غبار ۱۳- حجاب ۱۴- عتاب ۱۵- نصاب ۱۶- خضاب ۱۷- اناث ۱۸ عیال ۱۹- لحاف ۲۰- امام ۲۱

۱- ردیف ۲- سرپوشیده + کلبه ۳- روزه + ماه رمضان ۴- برگشتن ۵- راه ر ۶- پوست + روپوش ۷- سایه‌ها ۸- شیرخوردن طفل ۹- فریادرس ۱۰- اندازه + اندیشه + قانون ۱۱- ظرف ۱۲- پوست + پرده ۱۳- آه از خواندن ۱۴- پرده + مانع ۱۵- پرخاش ۱۶- اندازه ر ۱۷- چیزی که مو را بدان رنگ کنند ۱۸- زنها ۱۹- نان خور + زن و فرزند ۲۰ روپوش ۲۱ پیشوا

دیکتهٔ سی و هشتم کلوخ انداز را پاداش سنگ است

ملا نصرالدین گوسفندی چاق و فربه داشت جمعی از دوستان سفره و حریفان لقمه و طعمه در صدد برآمدند که گوسفند مزبور را از حیطهٔ تصرف ملا در آورند و مورد استفاده قرار دهند پس بدین عزیمت جمعاً نزد ملا آمده با هیأتی حزن آور و صورتی حق بجانب گفتند بشهادت اخبار متواتره و موثقه فردا روز قیامت و موقع انقراض و اضمحلال عالم وجود است پس بهتر آنست که امروز را مغتنم شمرده گوسفند ملا را بباغی برده ذبح و طبخ کنیم و شکمی از عزا در آوریم ملا ملتفت قضیه شده محض تفریح و امتحان رفقا تن بقضاء داد گوسفند کشته و مطامع و مقاصد جمع تأمین شد رفقا پس از صرف غذا و کمی استراحت و تمدد اعصاب بواسطهٔ حرارت هوا در استخر (حوض) باغ مشغول شنا و استحمام شدند ملا فرصت را غنیمت شمرده لباسهای آنان را جمع نموده طعمهٔ حریق ساخت چون مهمانان از حوض خارج شدند البسهٔ خود را سوخته یافتند علت اقدام باین خسارت را از ملا جویا شدند گفت بتصدیق و اعتراف خودتان فردا قیامت است و در روز قیامت رخت و لباس مورد لزوم و حاجت نیست

کلمات املائی بر وزن فَعَلان

فیضان ۱- غلیان ۲- ضربان ۳- ذوبان ۴- لمعان ۵- میعان ۶- سرطان ۷- نوسان ۸- خفقان ۹- غثیان ۱۰- هذیان ۱۱- سیلان ۱۲- دوران ۱۳- طیران ۱۴- ریعان ۱۵- هیجان ۱۶- حیوان ۱۷- سیلان ۱۸- حدثان ۱۹- رمضان ۲۰-

۱- زیاد شدن + بخشیدن ۲- جوشیدن ۳- تکان خوردن + تک تک کردن ۴- آب شدن ۵- درخشیدن ۶- بصورت آب در آمدن ۷- خرچنگ ۸- رفت و آمد در خط مستقیم ۹- خفه شدن + گرفته شدن قلب ۱۰- قی کردن ۱۱- پرت و پلا حرف زدن ۱۲- سیر کردن ۱۳- دور زدن ۱۴- پریدن ۱۵- زیاد شدن + رشد کردن ۱۶- جنبش ۱۷- جاندار + زنده بودن ۱۸- سیل مانند + روان شدن

۱۹- تغییر کردن + تازه شدن ۲۰- ماه روزه + نام شخص

دیکتهٔ سی و نهم

مضرات استعمال مسکرات

نکند دانا مستی نخورد عاقل می ‌‌‌‌‌‌‌‌ نهد مرد خردمند سوی پستی پی
چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا ‌‌‌‌‌‌‌‌ نی چنان سرو نماید بنظر سرو چونی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او ‌‌‌‌‌‌‌‌ ور کنی عربده گویند که وی کرد نه می

سنائی شاعر بی نظیر ایران مفاسد و مضرات استعمال مسکرات را بطور ایجاز و اختصار بیان کرده میفرماید شخص عاقل مرتکب شرب مسکرات نشده و عربده و حرکات خارج از ادب نمیکند و هیچ عاقل دانسته و فهمیده خود را در ورطهٔ هلاکت و مرحلهٔ خطرناک نمیاندازد چرا باید انسان مخدر و مسکر استعمال کند که در نتیجه حواس و مشاعرش مختل شده نی در نظرش درخت سروی جلوه کند و سرو را بباریکی و نازکی نی مشاهده نماید اگر کسی در حالت سکر و مستی بذل احسان و ایثار و انفاقی کند هشیاران این عمل را حمل بر اختلال حواس نموده و گویند اثر و نتیجهٔ رسوخ و نفوذ مسکر است نه از روی عقل و اختیار ولی اگر کسی در چنین حالتی عنان اختیار از دستش رها شده و حرفی خارج از حد ادب بر زبان آرد یا حرکتی غیر مؤدبانه از او صادر شود بیش از زمان هشیاری او را از جر و شماتت و اذیت و ملامت مینمایند

اندکی غور و تأمل و لحظه ای خوض و تفکر در این کلمات قصار و مواعظ مفید و مختصر انسان را برای همیشه از خواب غفلت بیدار و بمضرات و مفاسد شرب مسکرات بصیر و مطلع و بینا سازد

کلمات املائی بر وزن فَعالة

صلابت ۱- شهامت ۲- سلامت ۳- عمارت ۴- طهارت ۵- ضراعت ۶- شهادت

۷- قرابت ۸- غرابت ۹- فراست ۱۰- خضارت ۱۱- شآمت ۱۲- حجامت ۱۳- سلامت
۱۴- زعارت ۱۵- ضخامت ۱۶- شجاعت ۱۷- عداوت ۱۸- سعادت ۱۹- شقاوت ۲۰

۱- سختی + ترس ۲- دلیری ۳- درستی + تندرستی ۴- زیادی عمر و مال ۵- پاکی ۶- زاری + خواری ۷- گواهی دادن + کشته شدن در راه خدا ۸- نزدیکی + خویشی ۹- مناسب نبودن ۱۰- اسب شناسی + اسب سواری ۱۱- سبزی + خرمی ۱۲- بدی عاقبت ۱۳- خون گرفتن ۱۴- خوبی و روانی عبارت ۱۵- بدخلقی ۱۶- کلفتی ۱۷- دلیری ۱۸- دشمنی ۱۹- خوشبختی ۲۰- بدبختی

دیکته چهلم

در راه حفظ وطن از سر و جان میگذرند

خاک مملکت هلند نسبت بسطح دریای شمال پست و منخفض است و دولت هلند هر سال مبلغ خطیری صرف بستن سد و تعمیر سواحل دریا مینماید و گاهی در موقع تحکیم و اصلاح نقاط ساحلی خطرات و صدمات جانی متوجه مردم ساحل نشین میشود و نفراتی چند در معرض هلاک و تلف و طعمهٔ موج و طغیان آب دریا واقع میشوند گویند وقتی طفل ده ساله ای از سکنهٔ نقاط ساحلی هلند همه روزه موظفاً مؤونه و راتبهٔ خانوادهٔ خود را از مزرعه بخانه آورده وسایل راحت و رفاهیت پدر را در ذهاب و ایاب از خانه بمزرعه فراهم مینمود اتفاقاً روزی در اثنای انجام وظیفهٔ معهود از نزدیک سد عبور نموده مشاهده کرد که ثلمه و فتوری در قسمتی از سد عارض شده و رو بازدیاد و کثرت است حس میهن دوستی و عواطف و احساسات عهد طفولیت او را تحریک نمود که مصالح و وسائلی تعبیه کرده و رخنهٔ سد را مسدود نماید و بسهم و نوبهٔ خود خدمتی بهم میهنان خویش کند ولی متأسفانه اقدامات ناقص طفل اثر معکوس بخشیده خرابی زیادتر شد و طغیان آب شدت نمود و طفلک معصوم در حین ایفاء وظیفه شهید راه میهن شد مادر از جریان قضیه مسبوق شده بدون ذره ای اظهار تأسف و قلق و اضطراب گفت کاش پسران متعدد داشتم و هر یک بنوعی در راه حفظ و حمایت

میهن کشته میشدند و خود و مرا روسفید و نیکنام میساختند

کلمات املائی بر وزن فَعالَه

روائت ۱- سماحت ۲- صباحت ۳- لطافت ۴- غوایت ۵- ثقالت ۶- کثافت ۷- نظافت ۸- رفاقت ۹- زعامت ۱۰- رقابت ۱۱- غباوت ۱۲- خباثت ۱۳- قباحت ۱۴- وقاحت ۱۵- صراحت ۱۶- لآمت ۱۷- رزانت ۱۸- متانت ۱۹- فطانت ۲۰-

---

۱- زشتی ۲- ایستادگی + سنگینی ۳- خوشروئی ۴- نرمی + مهربانی ۵- گمراهی ۶- سنگینی ۷- پلیدی ۸- پاکیزگی ۹- دوستی + همنشینی ۱۰- فرماندهی ۱۱- همچشمی ۱۲- کودنی ۱۳- ناپاکی ۱۴- زشتی ۱۵- بیشرمی ۱۶- آشکار بودن ۱۷- پستی ۱۸- محکمی ۱۹- سنگینی + محکمی ۲۰- تیزهوشی

دیکته چهل و یکم

بجوی تا بیابی

گر بزرگی بکام شیر درست   شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه   یا چو مردانت مرگ رویاروی

ملخص و مستنبط دو شعر فوق اینست که انسان باید بعزت و شرافت زندگی کند و در احراز سعادت و کسب عظمت و ابهت بتمام معنی و با تمام قوای ظاهری و باطنی بکوشد و صرف همت و بذل مجاهدت نماید بطوریکه اگر فی المثل عزت و سعادت بمثابهٔ لقمه و طعمه منحصر بفردی بوده در دهان شیری جای گرفته باشد باید طالب رفاهیت و نام نیک بدون ذره ای هول و هراس و امن همت بر کمر زده قدم سعی و اهتمام پیش گذارد و لقمه را از حلقوم شیر درنده برباید که نتیجهٔ این اقدام از دو حال بیرون نخواهد بود یا گوی سبقت از میدان مجاهدت ربوده شادکام و مقضی المرام میشود یا در راه نیل بمقصود و مأمول و مسؤول خویش جان داده بلوث تنبلی و ضعف نفس ملوث و بدنام نخواهد گشت چون در احوال و سیر بزرگان عالم قدری تأمل و تعمق کنیم

متوجه این نکته میشویم که بهترین وسیله و مهمترین وثیقهٔ موفقیت و کامیابی آنان
اعتماد بنفس و علو همت و کوچک شمردن موانع بوده است

همت بلند دار که مردان روزگار — از همت بلند بجائی رسیده اند

کلمات املائی بروزن فَعاله

نضارت ۱- حلاوت ۲- حذاقت ۳- ضمانت ۴- بلاهت ۵- سفارت (بکسر سین هم صحیح است) ۶- حماقت ۷- دنائت ۸- سفاهت ۹- ضلالت ۱۰- ذکاوت ۱۱- علامت ۱۲- حرارت ۱۳- فراغت ۱۴- جراحت (بکسر جیم هم صحیح است) ۱۵- غرامت ۱۶- صلابه ۱۷ نفاست ۱۸- غزارت ۱۹- حصانت ۲۰- صداقت ۲۱- بساطت ۲۲- شباهت (بکسر شین هم صحیح است) ۲۳- طبابت ۲۴- طراوت ۲۵- صرامت ۲۶- نباهت ۲۷-

---

۱- خرمی ۲- شیرین بودن ۳- استادی ۴- بعهده گرفتن ۵- کودنی ۶- نمایندگی + اصلاح کردن ۷- کم عقلی ۸- پستی ۹- کم عقلی ۱۰- گمراهی ۱۱- تیزهوشی ۱۲ نشانه ۱۳- گرمی ۱۴- آسودگی ۱۵- زخم شدن ۱۶- تاوان ۱۷- سائیدن ۱۸- گرانبها بودن ۱۹ فراوانی ۲۰- محکمی ۲۱- راستی ۲۲- سادگی ۲۳- مانند بودن ۲۴ درمان کردن + پزشکی ۲۵- تازگی + خرمی ۲۶- تیزی + برندگی ۲۷- صاحب اسم و رسم بودن + بیدار و هشیار بودن

دیکته — چهل و دوم

نیل

رود نیل عظیمترین شطوط افریقا و طویلترین انهار دنیاست و از بحیرات (دریاچه ها) مرکزی افریقا جریان یافته پس از طی مسافت بعیدی وارد بحر الروم یا بحر ابیض متوسط میشود و درحین جریان از منبع تا مصب خویش ممالک حبشه و نوبه و مصر را مشروب نموده و خاک مصر را به سه قسمت علیا و وسطی و سفلی منقسم مینماید وجود این شط عظیم برای خاک مصر بیش از همه منتج و مثمر است و بدین لحاظ خاک مصر را درهٔ نیل گویند. رود نیل سالی دو مرتبه (بهار و پائیز) آبش طغیان و فیضان کرده بارتفاع هشت متر صعود مینماید و این وضعیت تقریباً دو ماه

طول میکشد و مجدداً بحالت اولیه عودت کرده بمجرای اصلی و عادی میافتد و روی اراضی اطراف و نواحی خود یک ورقهٔ ضخیم گل قرمز باقی میگذارد که برای دهاقین و زارعین بمنزلهٔ کود و رشوهٔ زمین زراعتی است و اهل زرع و حراثت ازین نعمت عظمی استفاده و تمتع زیادی کنند و بطفیل این تحول و تغیر نباتات مفید در حوالی شط نیل زرع و غرس نموده هرسال مبلغ کثیری از فروش غلات و حبوبات و فروعات خود بهره ور میگردند بدین سبب سکنهٔ قدیم مصر آب رود نیل را اقدس و محترم شمرده برای کثرت و عظمت آن نذر و قربانی مینمودند و مثل سایر خدایان خویش آنرا عبادت و پرستش میکردند

کلمات املائی بروزن فِعاله

ریاست ۱- زیارت ۲- فراست ۳- سیادت ۴ عبادت ۵ عیادت ۶- نقاضیت ۷- سیاحت ۸ سباحت ۹- نظارت ۱۰- صیانت ۱۱- نظامت ۱۲ قیادت ۱۳- لیاقت ۱۴- حذاقت ۱۵- قیافه ۱۶- حیازت ۱۷- صیالت ۱۸- کیاست ۱۹ وقایت ۲۰-

---

۱- فرماندهی ۲- دیدن شخص یا مکان محترم ۳- ازظاهر بباطن پی بردن ۴- فرماندهی + آقائی ۵- بندگی ۶- پرسش حال بیمار ۷- دشمنی + ناجور بودن ۸- گردش ۹- شنا کردن ۱۰- دیده بانی ۱۱- نگهداری ۱۲- ناظم بودن ۱۳- فرماندهی ۱۴ شایستگی ۱۵- استادی ۱۶- صورت ظاهر ۱۷- نگهداری ۱۸ نجیب بودن + اختیار داشتن ۱۹- تیزهوشی ۲۰- نگهداری

دیکته — چهل و سوم

نصایح طلائی

۳۳- حتی الامکان هدیه و سوغات از کسی قبول نکنید که شما در نظر اهدا کننده خوار میشوید و او در نظر شما عزیز و موقر میگردد

۳۴- اگر تحت هر عنوان تحفه و ارمغانی از کسی پذیرفتید در صدد تلافی بوده

اگر بتوانید بوجه احسن و طرز بهتری آنرا جبران کنید و خود را بری الذمه سازید ۳۵
پیوسته در صدد تکمیل معلومات خود بوده از پرسیدن و فهمیدن عار نداشته باشید چه
هر که از پرسیدن مضایقه کند   در جهل مرکب ابدالدهر ماند

۳۶ - در هر اداره و بنگاهی که مستخدم میشوید قوانین و نظامات اداری آنجا را بدانید و در اجراء آن ساعی باشید تا بجرم وظیفه نشناسی محکوم نشوید

۳۷ - نسبت بخویشان و دوستان خود خیرخواه و فداکار باشید و در حدود استطاعت خویش در انجام مقاصد و قضاء حوائج مشروع آنها جدیت و اهتمام کنید ولی تا ممکن است از هیچ کدام تقاضا و درخواستی نکنید که سؤال و اظهار عجز و احتیاج پیش قراول ذلت و هلاک است

۳۸ - هر قدر با ذکاوت و فطانت باشید باز در امور مهمه و بغرنج با اشخاص مجرب و امین مشاوره و تبادل فکر کنید

گر زیک آئینه پیش رو نگری   ور دو آئینه پشت سر بینی

کلمات املائی بر وزن فعوله

سهولت ۱- صعوبت ۲- کهولت ۳- نحوست ۴- رطوبت ۵ یبوست ۶ خصومت
۷- عذوبت ۸- عزوبت ۹- عطوفت ۱۰- فتوت ۱۱ رعونت ۱۲ عفونت ۱۳
عقوبت ۱۴- ابوت ۱۵- اخوت ۱۶- نعومت ۱۷- سکونت ۱۸- علوفه ۱۹-
مروت (مروءت) ۲۰

۱- آسانی ۲- دشواری ۳- رسیدن بسن کمتر از پنجاه و بیشتر از سی سال ۴- بدشگونی
۵- تر بودن ۶- خشکی ۷- دشمنی ۸- شیرین بودن ۹- بی زن بودن + بی شوهر ماندن زن
۱۰- مهربانی ۱۱- جوانمردی ۱۲ خودپسندی ۱۳- بد بو شدن ۱۴- شکنجه ۱۵- پدری ۱۶
برادری ۱۷- نرمی ۱۸- جاگرفتن ۱۹- خوراک حیوانات علف خوار ۲۰- مردانگی

دیکته   دشمن دانا به از نادان دوست   چهل و چهارم

دشمن دانا که غم جان بود   بهتر از آن دوست که نادان بود

نظامی گنجوی که در ذکر امثال و حکایات ساده و عوام فهم یدی طولی و مهارتی بسزا داشته است در ضمن چند شعر موضوع آداب رفاقت و انتخاب دوست را مطمح نظر قرار داده و بمثل و حکایت ذیل تشبث و تمسک جسته است وقتی طفلی از نجباء و اصیل زادگان با جمعی از رفقای همسن و همقطار خود بعزم تفریح و تنزه بخارج شهر رفته ببازیهای کودکانه مشغول شدند و در ضمن پرش و دویدن طفل مذکور بزمین خورد و پایش مجروح و شکسته و دل رفقایش محزون و خسته شد هر یک در صدد چاره و علاجی برآمدند یکی از حضار که نسبت بطفل آفت دیده صمیمی تر از سایر رفقاء بود و اصل ساده لوحی ولی برغم خیرخواهی گفت بهتر آنست که جسد ویرا در قعر چاهی عمیق مدفون و قضیه را مخفی و مستور سازیم تا در نظر اولیاء و اقارب وی مسئول و مؤاخذ نباشیم و خجل و منفعل نشویم این پیشنهاد غیر عملی مورد تمسخر و استهزاء رفقاء واقع شده وقعی باظهاراتش نگذاشتند   طفلی دیگر که از جمله دشمنان و بدخواهان طفل مجروح معرفی شده بود ولی عاقل و مآل اندیش بود با خود گفت بالاخره این فاجعه مکتوم و مخفی نمانده و مرا بسابقه خصومت و عداوت متهم بسوء قصد در باره وی نموده دچار محظور خواهند ساخت بلا تأمل بشهر آمده پدر طفل را از شرح ماوقع مطلع و مستحضر ساخت در نتیجه این حزم و تدبیر رفیق خود را از هلاکت رهانید و خویشتن را از صدمات و خسارات مهمی مستخلص و مرفه نمود   نتیجه آنکه دشمن دانا بمراتب بر دوست نادان مزیت و فضیلت دارد

کلمات املائی بر وزن مِفعال

میزان ۱- مفتاح ۲- مصباح ۳- مقراض ۴- مقیاس ۵- میعاد ۶-
میثاق ۷- مسواک ۸- معراج ۹- مصداق ۱۰- مضراب ۱۱- معیار ۱۲- میراث
۱۳- میقات ۱۴- مکثار ۱۵- مهذار ۱۶- معمار ۱۷- محراب ۱۸- منقار ۱۹-
منهاج ۲۰- مرآت ۲۱-

۱- ترازو + اندازه ۲- کلید ۳- چراغ ۴- قیچی ۵- آلت اندازه گرفتن ۶- وعده گاه
۷- قرارداد + وعده گاه ۸- دندان شوی ۹- نردبام + (نردبان) ۱۰- راستی + حقیقت
۱۱- زخمه + آلت زدن ۱۲- اندازه طلا یا نقره خالص در فلز ممزوج ۱۳- مال باقی مانده از میّت
۱۴- وقت معیّن + وعده گاه ۱۵- پرگوی ۱۶ یاوه گوی ۱۷- آبادکننده ۱۸ محلّ
جنگ با شیطان ۱۹- نوک ۲۰- راه - ۲۱- آینه

دیکته (تخم مرغ دزد شتر دزد میشود) چهل و پنجم

در قصص و امثال گفته اند که طفلی نادان هر روز بخانه همسایگان رفته از لانه ماکیان (مرغ خانگی) تخم مرغ دزدیده بخانه میآورد مادرش که از وظایف تربیت و قواعد تأدیب طفل غافل و جاهل بود بعوض تهدید و تحذیر او را بدین عمل ترغیب و تحریص میکرد و خرده خرده قبح و مضرّت این فعل شنیع از نظر طفل ساده لوح محو شد هر روز بر جرات و جسارتش افزوده میگشت تا طرّاری غدّار و سارقی ماهر و مشهور شد و از هیچ حادثه و تصادف سوئی هول و هراس نداشت اتّفاقاً روزی در حوالی منزل خود یک قطار شتر از وسائل نقلیّه دولت را خوابیده دید فرصت نگاه میداشت تا ساربان بقضاء حاجتی رفت طفل شرور بدون محابا و ملاحظه مهار یکی از شتران را بدست گرفته بخانه آورد مادرش از مشاهده این وضعیّت متعجّب و متحیّر و از تردستی و مهارت فرزند خود محظوظ و منبسط گشت مستحفظ شتران درصدد تحقیق و

تفحّص بر آمده شتر مسروق را یافت و سارق را بمقامات مربوطه معرّفی کرد پس از اجرای تشریفات قانونی پسر محکوم بصلب و اعدام شد چون بپای دار مجازات رسید تقاضا نمود برای آخرین دفعه رخصت و اجازه ملاقات با مادرش صادر شود مادر برای تودیع حاضر شد پسر التماس نمود که زبانش را در دهان طفل نامؤدّب و غیر معقول خویش گذارد و چون مادر تقاضای او را اجابت کرد بی درنگ زبان مادر را بشدّت هر چه تمامتر گزید حاضران زبان بطعن و شماتت و تعنّت و ملامتش گشودند گفت اگر مادر من عاقله بود و در اوّلین وهله که من مرتکب عمل ذمیم و مشئوم سرقت شدم مرا منع و زجر مینمود بر جرات و جسارت من نیفزوده مستحق این وضع رقّت آور و مستوجب این مجازات اسف انگیز نمیشدم

کلمات املائی بر وزن فَعّال

خیاط ۱- سرّاج ۲- عطّار ۳- خبّاز ۴- قصّاب ۵- صحّاف ۶- صرّاف ۷ -
طواف ۸- نسّاج ۹- قنّاد ۱۰ حلّاج ۱۱- حدّاد ۱۲- وصّال ۱۳ دبّاغ ۱۴ -
صبّاغ ۱۵- حفّار ۱۶- غسّال ۱۷- بزّاز ۱۸- رزّاز ۱۹- بقّال ۲۰-

۱- دوزنده + درزی ۲- زین ساز ۳- عطرفروش ۴- نانوا ۵- گوشت فروش ۶- شیرازه بند
۷- سودگیر ۸- دوره گرد ۹- پارچه باف ۱۰- شیرینی ۱۱- پنبه زن + لحاف دوز
۱۲- آهنگر ۱۳- پنبه دوز ۱۴- چرم ساز ۱۵- رنگرز + گازر ۱۶- گورکن + چاله کن
۱۷- مرده شوی ۱۸- دوخته فروش + پارچه فروش ۱۹- بنکدار + برنج فروش ۲۰- سبزی فروش
+ بنکدار

دیکته چهل و ششم

دیده ز عیب دگران کن فراز
صورت خود بین و در او عیب ساز
(نظامی)

انسان باید حتّی الامکان درصدد تهذیب اخلاق و تزکیه نفس خود بوده از انتقاد و عیبجوئی دیگران حذر و احتراز نماید زیرا بشر معرض سهو و نسیان است و وجودی خالی از

عیب و نقص خلق نشده است. پس اصول مردم داری و قانون معاشرت حکم میکند که انسان محسنات و عادات خوب دیگران را مورد توجه قرار داده و از ذمایم و قبایح آنان در حدود امکان صرف نظر نماید یا بطرزی عاقلانه و اسلوبی مرغوب اصلاح کند و همواره از تفتیش و هتک عرض و آبروی مردم اجتناب ورزد. نظامی در اینجا بعادت مألوف خویش مثلی مناسب و مقتضی ذکر میکند که وقتی حضرت عیسی علیه السلام از معبری عبور مینمود مرده سگی دید در معبر افتاده و جمعی در اطرافش ایستاده هر کدام بوضعی از استشمام رایحهٔ عفن و مشاهدهٔ منظرهٔ کریه و نامطبوع وی اظهار ضجرت و تنفر مینمودند و آن جثهٔ بیروح را اذیت و آزار میکردند حضرت عیسی بمقتضای رأفت ذاتی و عطوفت جبلی فرمود عیب او جمله بگفتی هنرش نیز بگوی. چرا در ترکیب و ساختمان اعضاء و جوارح این حیوان بی آزار و وفادار غور و تأمل نمیکنید و فقط عیوب ظاهری و غیر ارادی او را مورد طعن و تعنت قرار میدهید خالق عالم خوب و بد و نیش و نوش و غم و شادی را باهم آفریده و تمام محامد و محاسن را در یک وجود مجتمع نساخته است و همهٔ خبائث و رذایل را هم در یک بدن تمرکز نداده است مرد حق بین و خداشناس باید نیک بین و خیراندیش باشد و از افشاء اسرار و اظهار عیوب و قبایح دیگران غمض عین و صرف نظر نماید

کلمات املائی بر وزن فعّال

سقّاء ۱- حکّاک ۲- ضرّاب ۳- عکّاس ۴- خرّاز ۵- صنّاع ۶- حجّار ۷- بیّاع ۸- برّاق ۹- حرّاف ۱۰- نطّاق ۱۱- قنّاء ۱۲- حسّاس ۱۳- ستّار ۱۴- غفّار ۱۵- رزّاق ۱۶- عبّاد ۱۷- ضحّاک ۱۸ مدّاح ۱۹- مسّاح ۲۰-

۱-سیراب کننده + آب فروش ۲ مهرکن + پلاک ساز ۳- سکّه زن ۴- عکس انداز ۵- فروشنده آلات زینت ۶- هنرور + پیشه ور ۷- سنگ تراش ۸- فروشنده ۹- برق زن + درخشنده ۱۰- خوب حرف زدن ۱۱ خوب نطق کن ۱۲ چاه کن ۱۳ دریابنده + حس کننده ۱۴- پرده پوش ۱۵- آمرزنده ۱۶- روزی دهنده ۱۷ بسیار عبادت کننده ۱۸ بسیار خنده + معرب ده آک ۱۹ ستایش گر ۲۰- زمین پیما + مساحت کننده

دیکته — چهل و هفتم

طوطی

طوطی از طیور دانه خوار است و گوشت هم میخورد ولی نمیتواند مثل طیور گوشتخوار حیوانات ضعیف را با چنگال و منقار خود پاره کند. این حیوان در مناطق حاره مخصوصاً هندوستان بطور کثرت یافت میشود. طوطی هوش و حافظهٔ عجیبی دارد و هر چه بوی تلقین و تمرین کنند بذهن سپرده و در هر موقع بدون ذرّه ای تغییر و تحریف نقل میکند و اغلب اتفاق افتاده که بالسنهٔ مختلفه و عبارات متفاوته محفوظات خود را اظهار و ابراز داشته و توجه مستمعین را نسبت بخویش جلب کرده است. این قریحه و استعداد فطری طوطی گرچه قابل تحسین و تمجید است ولی چون مسموعات خویش را عیناً نقل کرده و از خود بهیچ وجه تصرف و حک و اصلاحی در آن نمیکند و بعلاوه هر سخن را بموقع خود ادا نمینماید لذا مورد انتقاد و اعتراض عقلاء و خرده گیران واقع شده و هر که هر چه بشنود و یا بخواند و آنرا بدون تأمل و تعقل حفظ کرده مثل صفحهٔ گرامافون عیناً نقل کند میگویند عبارتی سطحی و طوطی وار خوانده و زحمتی عبث کشیده و رنج و محنتی بیهوده تحمل کرده است و این عادت برای همه کس مخصوصاً طبقهٔ دانش آموزان هر آموزشگاه فوق العاده مضر است و جز اتلاف عمر و تضییع وقت ثمره و نتیجه ای ندارد. طوطی بخوردن حلویات و نقلات مخصوصاً شکر میل مفرط و اشتهای زیادی دارد و این قسمت بین ادباء و شعراء ضرب المثل و تکیه کلام شده است چنانکه حافظ فرموده است

طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند — زین تغابن دست بر سر میزند مسکین مگس
شکرفروش که عمرش دراز باد چرا — تفقدی نکند طوطی شکرخا را

کلمات املائی بروزن فعّال

سیّاح ۱- سبّاح ۲ صبّاح ۳- نقّاد ۴- وهّاب ۵- خطّاط ۶- سرّاء ۷- ضرّاء
۸- بطّال ۹- طرّار ۱۰- طنّاز ۱۱ فیّاض ۱۲- غدّار ۱۳- غمّاز ۱۴- ضبّاط ۱۵- ثبّات
۱۶- حمّام ۱۷- بذّال ۱۸- وصّاف ۱۹- هتّاک ۲۰-

۱- جهانگرد + سیاحتگر ۲- شناگر ۳- خوشرو ۴ خرده‌گیر + سکّه‌شناس ۵- بخشنده نعمت
۶- خط‌نویس ۷- حال خوشی ۸- حال ناخوشی و سختی ۹- یاوه‌گو ۱۰- ولگرد + کیسه‌بر + تردست
۱۱- نازکننده + سرزنش‌کننده ۱۲- فیض‌رسان ۱۳- حیله‌گر ۱۴- سخن‌چین + فتنه‌انگیز ۱۵- جمع
کننده + بایگان ۱۶- یادداشت‌کننده ۱۷- گرمابه ۱۸- بخشنده ۱۹- شناسانده ۲۰-
پرده‌در + آبروریز

دیکته‌ها — چهل و هشتم

جنگ ایران و پرتغال

پس از آنکه قطعهٔ امریکا (ینگی دنیا) بتشویق و هادی پادشاه اسپانی و ملکه پرتوگال و سعی و اهتمام کریستف کلمب ملاح ایتالیائی کشف شد (۱۴۹۸ میلادی) دول معظم اروپائی درصدد افتادند که بهر وسیله ممکن شود خطّهٔ زرخیز هندوستان را بحیطهٔ تصرف و قبضهٔ تصاحب آورند هرکدام برای انجام این مقصد طرحی ریخته و ذریعه و وثیقه‌ای برانگیختند از جمله دولت پرتوگال بود که از حیث قوای بحری نسبت بسایر دول آنروز نضج و اهمیّت و عظم و اعتباری داشت این دولت تأسیس دو خط سیر بحری یکی از تنگهٔ جبل الطارق و بحر احمر و تنگهٔ باب المندب و اقیانوس هند و دیگری از اقیانوس اطلس (مغرب و جنوب افریقا) و اقیانوس هند موفق شده سفاین و جهازات خود را در این دو خط

بجریان انداخت تا بالاخره خود را فاتح هندوستان و مالک گنجهای بادآورده معرّفی کرد برای اینکه در جلو مطامع و هوی و هوس رقیبان و حریفان خود سدّی احداث کرده باشد در خط معبر خود هر جا بندر یا خلیج یا جزیرهٔ مهمّی دید آنرا مقبوض و مسخّر ساخت و از جمله نقاطی که فدای این هوسرانی شد جزیرهٔ هرمز بود در خلیج فارس که ملک طلق ایران محسوب میشد پرتغالیها در عصر سلطنت شاه اسمعیل اوّل صفوی این جزیره را غصباً متصرف شده و مرکز قوای بحری خویش قرار دادند شاه اسمعیل حواسش متوجّه منازعه و محاربه با دولت عثمانی بود و این قضیّه را چندان حائز اهمیّت ندانسته تعقیب نکرد و پس از وی جانشینان وی هم یا نخواستند یا نتوانستند دست اجنبی را از این ناحیه کوتاه کنند تا نوبت زمامداری و سیاستمداری بشاه عبّاس کبیر رسید این مرد غازی و مدبّر بمساعدت و موافقت دولت انگلیس غائله را بنفع ایران خاتمه داد و بساط فرمانروائی صدساله پرتغالیها را از صفحه جنوب ایران برچیده و بقول حافظ

(دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد) و برای محافظت و محارست آن جزیره بندر گمبرون را در ساحل خلیج فارس و محاذی جزیره هرمز تعمیر کرده بندر عبّاس نامید

کلمات املائی بروزن فعّال

عیّاش ۱- قلّاب ۲- قلّاش ۳- کذّاب ۴- ذرّات ۵- فتّان ۶- جذّاب ۷ عیّار
۸- حجّاج ۹- شلّاق ۱۰- قتّال ۱۱- قطّاع ۱۲- طیّار ۱۳- سیّال ۱۴- قهّار
۱۵ فتّاح ۱۶- ذخّار ۱۷- زخّار ۱۸- سیّار ۱۹- مزّاح ۲۰

۱- خوشگذران ۲ سکّه قلب‌زن ۳- حیله‌گر + مفتخور ۴- بسیار دروغگو ۵- جمع ذرّه ۶- فتنه‌انگیز
۷- جذب‌کننده ۸- چشم‌بند + تردست ۹- نام یکی از حکّام عرب ۱۰- تازیانه + خانه کوچک
۱۱- بسیار کشنده ۱۲- بسیار برنده ۱۳- پرنده ۱۴- روان + سیل مانند ۱۵- توانا +

چیره ۱۶- گشاینده ۱۷- ذخیره کننده ۱۸- موج زن ۱۹- سیر کننده ۲۰- بسیار شوخی کننده

دیکتهٔ چهل و نهم

دولت ندهد خدای کس را بغلط

روزی از روزها کلیم خدا　　　که زدی گام در حریم وفا

حضرت موسی علیه السلام برای اینکه اغلب اوقات در کوه طور سینا مورد خطاب و محاوره خالق متعال واقع میشد بکلیم الله یعنی هم صحبت خدا ملقب گشته و هر فرد از تبعه و اتباعش بکلیمی معروف شده است　در حالات و سیر آنحضرت مذکور و مسطور است که در عنفوان جوانی و قبل از بعثت زمانیکه بشغل و حرفه شبانی اشتغال داشت روزی اغنام و احشام سپردهٔ بخود را در مرتعی با نضارت و طراوت بچرا ایله و رها کرده بود قضاراً بره ای از رمه رمیده سر بصحرا و هامون گذاشت حضرت کلیم بمقتضای شفقت ذاتی و رأفت فطری او را تعاقب نمود بره پس از طی مراحل و قطع مسالک و مهالک بسیار خسته و فرسوده گشته از سیر و حرکت باز ماند حضرت موسی بدون اینکه تغیر و تحولی در اخلاق و اطوارش عارض شده ساخط و غضبناک گشته باشد دست شفقت بر سر بره مالیده و از فرط عطوفت و محض رأفت بحال اسف اشتمالش رقت آورده گریست و فرمود تفحص و تجسس و تحمل زحمت و مشقت من فقط برای نجات تو بود نه محض تامین منافع شخصی خویش چه اگر ترا تعقیب نمیکردم ممکن بود اسیر چنگال گرگی خونخوار یا طعمه پلنگی قهار و ستمکار شوی

خدای متعال چون چنین قلب رئوف و با عاطفه در موسی مشاهده نمود با قدسیان و مقربان حضرتش فرمود چنین وجودی لایق ارتقاء بمقام نبوت و احراز رتبه و حیثیت

سلطنت حقیقی و قدرت و عظمت واقعی و معنوی است　　دولت ندهد خدای کس را بغلط

کلمات املائی بر وزن افعال

انصاف ۱- احقاق ۲- اسقاط ۳- اعزاز ۴- ارفاق ۵- امعان ۶- اغراق ۷- اغواء ۸- انهاء ۹- اعراض ۱۰- اغفال ۱۱- اثبات ۱۲- اصرار ۱۳- اسراف ۱۴- الغاء ۱۵- القاء ۱۶- اطعام ۱۷- اغراض ۱۸- انذار ۱۹- انفاق ۲۰

۱- میانه روی + طرفدار حق بودن ۲- گرفتن و دادن حق ۳- انداختن + درست کردن ۴- گرامی داشتن ۵- مهربانی کردن ۶- دقت کردن ۷- از حد گذراندن ستایش یا نکوهش ۸- گول زدن ۹- خبر دادن ۱۰- رو برگرداندن ۱۱- گول زدن + غافل کردن ۱۲- ثابت کردن ۱۳ پافشاری ۱۴ ولخرجی ۱۵- از میان بردن + بی اثر کردن ۱۶- وادار کردن ۱۷- طعام دادن - ۱۸- اظهار دشمنی ۱۹ ترساندن ۲۰- خرج کردن + بخشیدن مال

دیکتهٔ پنجاهم

هر که را صبر نیست حکمت نیست

رفت لقمان سوی داود از صفا　　　دید کاو (که او) میکرد زآهن حلقه‌ها
(مولوی)

لقمان که از مشاهیر حکماء و فلاسفهٔ یهود بود وقتی بشرف ملاقات و مصاحبت حضرت داود علیه السلام موفق شده مشاهده نمود که آن حضرت باقتضاء قدرت و احاطهٔ خدا داد خویش آهن را موم صفت در دست خود نرم کرده و با آن حلقه ها ساخته و حلقه ها را درهم میافکند چون از صنعت زره سازی اطلاعی نداشت بدواً در صدد برآمد که از قضیه استعلام و استفساری کند بعد با خود گفت صبر و تأمل بهتر و حوصله و بردباری مناسبتر است که بزرگان گفته اند - آنچه دانی که هر آینه بر تو معلوم خواهد شد در پرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت را زیان دارد　بالاخره شغل داود خاتمه یافت

و از آن آهن و فولاد زرهی ساخته پوشید و بلقمان گفت این لباس در مصاف و معرکه برای رفع سهام اعداء و محافظت از صدمه و جراحت تیر جانسوز مخالفان از لوازم وضروریات اولیه است لقمان گفت صبر و تحمل ازین لباس زیباتر و مفیدتر است چه زره فقط در موقع محاربه و منازعه آنهم برای دفاع و محارست بدن مبارزان مؤثر و نافع است ولی متانت و بردباری در هر حال و هر جا برای هر کس جاذب نفع و دافع ضرر و اذیت است و هر کس بدین سلاح مسلح و بدین لباس ملبس و متحلی باشد از مصائب و مکاره روزگار غدار آزرده و متألم و افسرده و متأثر نگشته از غلب صدمات و خسارات محفوظ و مصون و مرفه و مأمون است

کلمات املائی بر وزن اِفعال

اغماض ۱- اغضاء ۲- احصار ۳- افلاس ۴- افساد ۵- اصلاح ۶- احراز ۷- ابلاغ ۸- اِسناد ۹- اجحاف ۱۰- اطناب ۱۱- احداث ۱۲- ابراز ۱۳- الحاق ۱۴- الصاق ۱۵- ارسال ۱۶- ایصال ۱۷- اعطاء ۱۸- اضلال ۱۹- اعسار ۲۰

۱ چشم پوشیدن از گناه ۲- صرف نظر کردن از گناه ۳ شمردن- ۴- بی چیزی ۵- خراب کردن + فتنه انگیزی ۶- رفع عیب کردن ۷- بدست آوردن + ثابت کردن ۸- رساندن حکم یا پیغام ۹- نسبت دادن ۱۰- استم کردن ۱۱- طول دادن ۱۲- از نو ساختن- ۱۳- آشکار کردن ۱۴ بهم رسیدن ۱۵ چسباندن ۱۶ فرستادن – ۱۷- رساندن + چسبانیدن ۱۸ بخشیدن مال ۱۹- گمراه کردن ۲۰- تنگدستی

دیکته: تصدیق شخص بی وقوف نوعی از تکذیب است بیجاه و یکم

شاعری در سخنوری ساحر در فن مدح گستری ماهر
شاعری فصیح و بلیغ که در ساختن اقسام مختلفهٔ شعر مخصوصاً مدیحه سرائی (جای) تسلط

و مهارتی مستوفی داشت قصیده ای حاوی صنایع شعری و نکات و دقایق ادبی در مدح و منقبت شاهی ساخته آنرا بخطیبی صریح لهجه و خوش الحان داد تا بطرزی جالب توجه بسمع شاه رساند و شاعر را بصله و خلعتی فائز و جائز سازد خطیب ایفاء وظیفه کرد و شاعر منتظر تحسین و تقریظ شاه و ملازمان حضور وی بود اتفاقاً مسؤولش باجابت نرسید و مأمولش مقبول نیفتاد شاعر بر خجلت و انفعال بیش انداخته محزون و متألم و مهموم و متأثر ایستاده بود که بغتةً و غفلةً یکی از حاشیه نشینان بساط و طفیل خوران و لقمه چینیان سماط سلطنت که بجهل و حماقت معروف و بسفاهت و جهالت موصوف بود زبان بتمجید و تحسین شاعر گشوده باصطلاح تصدیقی بلا تصور نمود شاعر چون دانست مورد تصدیق و شخصی ابله و بیسواد واقع شده است بینهایت افسرده و منفعل شده گفت بی اعتنائی و عدم توجه پادشاه و دربارش بقدر تحسین و تمجید این مغرور مغفل مرا متألم و متأثر نکرد زیرا دو چیز برای شخص حساس و دقیق موهن و حقارت آور است (تعریف بی وقوف و سکوت وقوف دار) مهمترین نتیجه این حکایت آنست که انسان باید نه خودش در قضیه ای که بدو مربوط نیست و راجع بدان اطلاعات کافی ندارد اظهار رأی و عقیده کند و نه بتصدیق و تحسین اشخاص غیر مطلع و بی سابقه مغرور و مفتون شده خود را بمهلکه و مخاطره اندازد

کلمات املائی بر وزن اِفعال

اظهار ۱- اصرار ۲- ایذاء ۳- افراط ۴- ازمان ۵- اسکات ۶- افطار ۷- احضار ۸- اخطار ۹- احساس ۱۰- اطفار ۱۱- ابطال ۱۲- اکراه ۱۳- ایثار ۱۴ ایسار ۱۵- انعام ۱۶- ایهام ۱۷- ایضاح ۱۸- ایقاظ ۱۹- ایقان ۲۰-

۱- آشکار کردن ۲- ضرر رسانیدن ۳- اذیت کردن ۴- تندروی ۵- کهنه شدن مرض- ۶- ساکت کردن ۷- شکستن روزه ۸- بحضور طلبیدن + فراخواندن ۹- خبردادن ۱۰- دریافتن + فهمیدن ۱۱- خاموش کردن آتش ۱۲- باطل کردن ۱۳- میل نداشتن + مجبور کردن ۱۴- بخشیدن مال ۱۵- توانگری ۱۶- نعمت دادن ۱۷- بشک انداختن ۱۸- واضح کردن ۱۹- بیدار کردن ۲۰- یقین کردن

دیکتهٔ پنجاه و دوم

سابقهٔ محبت هیچکس را فراموش نکنید

خواجهٔ لقمان چو لقمان را شناخت بنده شد او را و با او عشق باخت (مولوی)

لقمان حکیم با آن علو قدر و عظمت شأن و مقام بنده و زرخرید یکی از اکابر یهود بود و بقدری در انجام وظایف محوله سعی و مراقبت و جهد و مواظبت بعمل آورد که متبوع و مخدوم خود را مجذوب و مفتون حسن اخلاق و صحت اعمال خویش نموده موضوع تابع و متبوعی برخاست و طرح الفت و رفاقت بمیان آمد بطوری که تا لقمان بر سر سفره حاضر نمیشد و بطعام دست نمیزد خواجه بصرف و تناول غذا نمیپرداخت اتفاقاً روزی یکی دوستان مخدومش خربزه ای بر سبیل تحفه و سوغات برایش فرستاده بود و لقمان در آن موقع حاضر نبود باحضارش مثال داد و چون حضور یافت خواجه خربزه را بریده قطعه ای از آنرا بلقمان داد لقمان با کمال میل و رغبت آنرا تناول نمود چون خواجه این بدید محظوظ و مشعوف شده متدرجاً قسمت عمدهٔ خربزه را بلقمان خورانید بالاخره قطعهٔ کوچکی از آنرا بخویشتن اختصاص داد تا از طعم و لذت آن مطلع و متمتع شود چون مضمضه نمود آنرا تلختر از حنظل یافت و حلقش بسوخت و زبانش طاول کرد از لقمان پرسید تو خربزه باین تلخی را چگونه با این رغبت و اشتها تناول کردی لقمان

جواب داد مرارت این بطیخ در قبال حلاوت الطاف سابقه و مراحم صمیمانهٔ شما مستهلک و بی اثر نمود اگر من برای هر تصادف سوء و سانحهٔ غیر منتظره سوابق رأفت و ملاطفت مقام متبوع خود را بطاق نسیان گذاشته اظهار جزع و فزع و قلق و اضطراب کنم لایق مقام و مرتبه دوستی و صمیمیت نبوده بناسپاسی و نمک نشناسی محکوم خواهم گشت

آنرا که بجای تو است هر دم کرمی عذرش بنه ار کند بعمری ستمی

کلمات املائی بر وزن افعال

امساک ۱- اهمال ۲- اهال ۳- اعمال ۴- افضال ۵- اضعاف ۶- اعلام ۷- اعلان ۸- الزام ۹- ایحاش ۱۰- اقطاع ۱۱- اشغال ۱۲- احیاء ۱۳- اقرار ۱۴- اذعان ۱۵ الحاح ۱۶- اقبال ۱۷- اعدام ۱۸- امضاء ۱۹- اخلاص ۲۰

۱- خودداری کردن از خرج مال یا خوراک ۲- خونسردی و بی اعتنائی کردن ۳- مهلت دادن ۴- بکار انداختن ۵- بخشیدن ۶- ضعیف کردن ۷- خبردادن + آشکار کردن ۹- مجبور کردن ۱۰- بوحشت انداختن ۱۱- عایدات ملکی را بعوض حقوق بکسی دادن ۱۲- مالک شدن + فراگرفتن ۱۳- زنده کردن ۱۴- قبول کردن + خستو شدن ۱۵- پذیرفتن + خستو شدن ۱۶- زاری کردن + پافشاری کردن ۱۷- توجه کردن + خوشبختی ۱۸- نابود کردن ۱۹- قبول کردن ۲۰- یگانه شدن + پاکدل بودن

دیکتهٔ پنجاه و سوم

آن به که هر کسی بجهان کار خود کند

گازری در نواحی بغداد بود در کار گازری استاد (جامی)

رخت شوئی که در شغل خود سابقه و مهارتی بسزا داشت در حوالی بغداد بگازری مشغول بود و بدین وسیله امرار معاش مینمود هر روز میدید کلنگی سمین و عظیم الجثه در ساحل شط مترقب و مترصد نشسته بمحض اینکه کرمی بر روی آب عرض اندام میکرد

آنرا صید نموده و بدان سدّ جوع میکرد و بر رزق مقرّر خود قانع و راضی بوده پیرامون حرص و شره نمیگشت   قضا را روزی بازی بلند پرواز بعادت مألوف خویش کبوتری را تعاقب کرده اسیر دستگیرش نمود و باقتضاء مناعت طبع مقداری از گوشت آنرا خورد و مابقی را در معرض استفادهٔ مرغان طفیلی گذاشت کلنگ چون این بدید قوّه طامعه اش تحریک شده با خود گفت چرا باید من با این عظمت جثّه و صلابت منقار بشکار کرمی سرگرم باشم و باز از گوشت کبک و تیهو متلذذ و متمتّع گردد پس بر سبیل عرض هنر و امتحان استعداد خویش بباز اقتدا و تأسی جسته بقصد صید حمامه ای مطوّق (کبوتر طوق دار) بطیران پرداخت و بواسطهٔ عدم تناسب جثّه نتوانست در فضای لایتناهی مکث و توقف کند بزمین سقوط کرده در غدیری پر وَحَل (گِل شُل) افتاد گازر که شاهد و ناظر این حرکت غیر معتاد و نامناسب بود موقع را مغتنم شمرده کلنگ را بدست گرفته رهسپار منزل و مأوای خود شد شخصی در اثنای راه از کیفیت واقعه جویا شد گازر گفت چون این کلنگ زی و رتبه خود را نشناخته و خواسته است باز صفت صید و شکار کند در نتیجهٔ تقلید نامعقول مطبخ ما را موقتاً گرم و اطفال مرا بطعامی لذیذ مهمان و محظوظ کرده است

هر که پا از حدّ خود بیرون نهاد   هم بدست خویش پا در خون نهاد

آگهی - کلنگ نام مرغی است شبیه بغاز و اسم آلتی که زمین را با آن میکنند کلند است نه کلنگ

کلمات املائی بروزن اِفاله (مصدر باب افعال از اجوف)

اشاعه ۱ - احاطه ۲ - احاله ۳ - ازاله ۴ - اضائه ۵ - اضافه ۶ - افاقه ۷ -

اطاعت ۸ - اهانت ۹ - اسائه ۱۰ - اغاثه ۱۱ - ارائه ۱۲ - اعاشه ۱۳ - اعانه ۱۴ - اباحه ۱۵ - اطالهٔ لسان ۱۶ - اصابت ۷۱ - اعاده ۱۸ - اقامه ۱۹ - افاضه ۲۰ -

۱- رواج دادن ۲- فراگرفتن ۳- تغییر حال دادن + واگذاردن ۴- برطرف کردن ۵- روشن کردن ۶- زیاد کردن ۷- بهوش آمدن + فایده بردن ۸- فرمانبرداری ۹- خوار کردن ۱۰- بدی کردن ۱۱- فریادرسی ۱۲- نشان دادن ۱۳- گذراندن معاش ۱۴- کمک کردن ۱۵- حلال کرد ۱۶ زبان درازی ۱۷- اثر کردن + تیر بنشانه زدن ۱۸- برگرداندن + از سر گرفتن ۱۹ - جاگرفتن + برپا کردن ۲۰ - فیض رساندن

دیکتهٔ پنجاه و چهار

فرمان یزدان که داند گریخت

ساده مردی چاشتگاهی در رسید   در سرا عدل سلیمان در دوید

مردی ساده لوح و سفاهت پیشه روزی هراسان و نفس زنان حاضر محضر حضرت سلیمان شد آنحضرت چون التهاب و اضطراب فوق العادهٔ او را بدید بر سبیل استمالت و تفقد از کیفیت حالش تفحّص و استعلام و تجسّس و استفهام نمود مرد گفت عزرائیل با نظری غضب آلود متوجه من شده و مرا بدین حدّ متوحّش و مضطرب ساخته و از حیات و هستی مأیوس نموده است حضرت سلیمان فرمود غرض تو از حضور در این مجلس چه بود و عقدهٔ محنت تو را بچه وسیله و نمط باید گشود مرد گفت علاج منحصر بفرد آنست که مثال شاهانه صادر شود تا باد مرا بصوب هندوستان رساند شاید بدین وثیقه از صدمه و اذیت ملک الموت فارغ و مرفه گردم حضرت سلیمان باد را فرمود تا محض تسلیت خاطر و تسکین قلب وی بیک طرفة العین او را از فلسطین بخطهٔ هندوستان رساند   روز دیگر عزرائیل بخدمت سلیمان آمد آنحضرت پرسید برو بچه وضع و هیأت بفلانی نظر انداختی که او را بدان حدّ دچار دهشت و وحشت ساختی گفت

من مأمور بودم او را در هندوستان قبض روح کنم چون در اینجا دیدمش حیران شدم با خود گفتم برای او بهیچ وسیله ممکن نیست امروز مسافت بعید بین فلسطین و هند را طی کند حسب الوظیفه رهسپار هندوستان شدم و او را در محل معهود حاضر و منتظر یافتم پس حسب الامر مقام متبوع خویش جامهٔ عاریت حیات از تنش برکندم و برای همیشه او را از زحمت و مشقت زندگی مرخص و مستخلص نمودم

کلمات املائی بروزن اِفالهٌ

اثابت ۱- اجابت ۲- اذاعه ۳- افاده ۴- اجازه ۵- ادامه ۶- اداره ۷- اعاذه ۸- اجاره ۹- اماته ۱۰- اشاره ۱۱- اقاله ۱۲- اراده ۱۳-

---

۱- گریه وزاری ۲- پذیرفتن ۳- پراکنده کردن ۴- فایده رساندن ۵- اذن دادن + جایز شمردن ۶- دنبال کردن + دوام دادن ۷- چرخانیدن + بنگاه ۸- پناه دادن ۹- بکرایه دادن ۱۰- میراندن ۱۱- نشان دادن + توجه کردن ۱۲- قطع معامله کردن ۱۳- میل داشتن

دیکتهٔ منوچهری — پنجاه و پنجم

ابوالنجم احمد منوچهری از شعراء خوش قریحه و عالی شأن دورهٔ غزنوی و معاصر سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود بوده است مسقط الرأس وی دامغان و در اوایل ملازم و مداح منوچهر بن قابوس بن وشمگیر زیاری بوده و بدین مناسبت منوچهری تخلص یافته و بعداً در سلک شعراء دربار سلطان محمود منسلک گشته و بعد از وی در دربار مسعود قرب و منزلت و جاه و مرتبتی عظیم داشته و از شاه و امرای درباری وی مدح زیادی نموده و صلات و جوائز نفیس و ثمین یافته و عمری بعزت و رفاهیت گذرانده است منوچهری در علوم دینی و طب مخصوصاً لغت و ادبیات

عربی تبحر و تسلطی بسزا داشته و در اشعار و قصاید خود تا حدی از سبک و سلیقهٔ شعرای عرب تقلید و تبعیت کرده است ولی با مهارت مخصوص بخود لطافت و عذوبت خاصی باشعار خویش داده و اصطلاحات و صنایع شعری عربی را صبغهٔ عجمی و ایرانی بخشیده است منوچهری در توصیف و تشریح عوالم و آثار طبیعی مثل فصول اربعه و اثمار و فواکه و خضارت و طراوت مرغزار بین شعراء معاصر خود بلکه میان اکثر شعراء متقدم و متأخر ایران ممتاز و مستثنی است و در لغز و مسمط سرائی رتبه و عنوانی خاص داشته است

منوچهری نسبت بعنصری ملک الشعراء عصر محمودی علاقه و ارتباط مخصوصی نشان داده و قصاید زیادی در مدح و ثنای او گفته است و این خود از وسایل مهمهٔ شهرت و اهمیت عنصری شده است چه بتصدیق ارباب اطلاع مداح از ممدوح افضل بوده است وفات منوچهر را بسال چهارصد و سی و دو هجری قمری ثبت کرده اند

کلمات املائی بروزن تفعیل

تفویض ۱- تقدیر ۲- تحسین ۳- تحصین ۴- تأکید ۵- تأسیس ۶- تخفیض ۷- تخصیص ۸- تحقیر ۹- تصنیف ۱۰- تألیف ۱۱- تأدیب ۱۲- تهذیب ۱۳ تذهیب ۱۴- تنقیح ۱۵- تفریط ۱۶- تقریظ ۱۷- تفتین ۱۸- توصیف ۱۹- تأمین ۲۰

۱- واگذار کردن ۲- قدردانی کردن + حکم کردن ۳- قول یا فعل کسیرا خوب دانستن ۴- محکم کردن ۵- سفارش کردن + محکم کردن ۶- برپا کردن ۷- مخصوص قرار دادن ۸- کسیرا خوار و سبک کردن ۹- خوار و کوچک شمردن ۱۰- از فکر خود نتیجه گرفتن ۱۱- جمع کردن + دو یا چند نفر را باهم دوست کردن ۱۲- ادب کردن ۱۳- پاکیزه کردن اخلاق ۱۴- آب طلا دادن + طلاکاری ۱۵- پاکیزه کردن ۱۶- پامال کردن + ضد افراط ۱۷- نوشته یا گفته کسی را تحسین کردن ۱۸ فتنه انگیزی ۱۹ اشناساندن ۲۰- آماده کردن + پیش بینی

دیکته — بی گدار بآب مزنید — پنجاه و ششم (۵۶)

خرسی از حرص لقمه بر لب رود
بهر ماهی گرفتن آمده بود
(جامی)

خرسی حریص بقصد صید ماهی برکنار نهری منتهز و مترصد نشسته بود قضارا ماهئی برسطح آب ظاهر و هویدا شد خرس بعزم شکار وی بطرف آب حمله ور گشت پایش بلغزید و در آب افتاد چون رودخانه عریض و عمیق بود خرس مسکین در آب مضطر شد و از فرط اضطرار بهر وسیلهٔ و وثیقه ای متشبث شده راه خلاص و نجاتی نیافت مأیوسانه تابع جریان آب شده بعوض و غوطه خوردن افتاد در این اثناء دو نفر غواص از کنار نهر عبور مینمودند جثهٔ ثقیل و سمین خرس را در آب غوطه ور دیدند پنداشتند خیکی است که غواصان برحسب عادت برآب انداخته برآن نشسته شنا میکنند یکی از آن دو برکنار شط بنظاره ایستاد و دیگری بقصد تصرف مشک خود را در آب انداخت و پس از تحمل متاعب و مشقات زیادی خود را بمشک موهوم رسانید خرس که از حیات خود قطع علاقه کرده بود وجود غواص را نعمت غیر مترقبه دانسته بهر دو دست در وی آویخت و مانع حرکت و تقلای او شد خرس و شناگر در آب غوطه ور و مشرف بهلاکت و تلف بودند در این حیص و بیص غواص حاشیه نشین رفیق غریق را مورد اعتراض و مذمت قرار داده گفت شخص عاقل چون راه حصول مقصود را کاملاً مسدود و نیل بمقصد را متعذر و ممتنع بیند انصراف خاطر یافته زحمت و مشقت عبث و بی اثر را متحمل و متقبل نمیشود «گر گرانست مشک بگذارش» رفیق زیان دیده و محنت

کشیده گفت من مدتی است فسخ عزیمت کرده و تصمیم مراجعت گرفته ام اما مشک جاندار و غدار از من دست برنمیدارد و مرا متأذی و معذب ساخته بحال خود نمیگذارد

قاعده هر وقت در آخر کلمه ای حرف (ی) باشد و بخواهند (یاء) دیگری بآن اضافه کنند حرف یاء خود کلمه بدل بهمزه میشود مثل - ماهئی قاضئی شیرینئی

کلمات املائی بروزن تفعیل

تلطیف ۱- ترغیب ۲- تحریص ۳- تحریض ۴- تفهیم ۵- تفصیل ۶- تفضیل ۷- ترجیح ۸- تقصیر ۹- تنبیه ۱۰- تهدید ۱۱- تحدید ۱۲- تجهیز ۱۳- تسلیح ۱۴ تقبیح ۱۵ تعمیم ۱۶- تفسیر ۱۷- تعبیر ۱۸- تصویر ۱۹- تضمین ۲۰

۱- نازک کاری + مهربانی ۲- بمیل آوردن ۳- بحرص آوردن ۴- بمیل آوردن ۵- فهماندن ۶- شرح دادن ۷- برتری دادن ۸- برتری دادن ۹- کوتاهی کردن باختیار ۱۰ بیدار کردن ۱۱- ترساندن ۱۲- حد معین کردن ۱۳- آماده کردن + تهیه جنگ دیدن ۱۴- سلاح پوشیدن ۱۵- قول یا فعل کسی را زشت شمردن ۱۶ عمومی کردن + ضد تخصیص ۱۷- بیان معنی کردن ۱۸ گفتن معنی خواب ۱۹- خیال را بصورت فعل درآوردن ۲۰- بهم چسباندن + ضمیمه کردن

دیکته — چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار — پنجاه و هفتم (۵۷)

افضل عبادات و احسن صفات و عادات انسانی خیرخواهی و خدمت بنوع است که برای اجر و ثواب آن حد و حصری نمیتوان قائل و معتقد شد

عبادت بجز خدمت خلق نیست
بتسبیح و سجاده و دلق نیست

اشخاص خیرخواه و نوع پرست از هر قبیله و ملت و اهل هر خطه و ناحیه ای باشند

محبوب خدا و خلق و در حیات و ممات معزز و محترم و مباهی و معظم میباشد

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز   مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند

از جمله مردان نیک فطرت و پاک طینت ایران مرحوم سید عبدالکریم خان منتظم الدوله سردار مکرم فیروزکوهی طاب ثراه بوده است که بتشویق مرحوم شیخ هادی نجم آبادی مدرسه خیریه ایتام (دبستان خیریه منتظمی و فیروزکوهی امروزه) را بنا نمود و بمقتضای خلوص نیت و صفای عقیده اولین مدرسه شبانه روزی را در تهران برای اطفال یتیم و بی بضاعت تأسیس و در تهیه لوازم رفاه و فراغ محصلین آن غایت جهد و نهایت اهتمام را مبذول و مقصور داشت و برای تأمین مصارف و حوایج روزانه آنان چند قطعه ملک و مستغل در تهران و مازندران وقف مؤبد نمود و محض تحکیم اساس و حفظ موقوفات و رقبات آن عده ای از فحول رجال و اعاظم وزراء و اعیان معاصر را خویش را وصی و ناظر عمل قرار داد و پس از فوت آن مغفور مرحوم میرزا کریم خان مختارالسلطنه با عشق و علاقه مفرطی در رفع نقایص این اساس خیر و بنیان مرصوص بجدی بذل سعی و صرف همت و نهمت کرد که مدرسه خیریه در زمان تصدی و سرپرستی آن نیک فطرت در طراز بهترین مدارس تهران محسوب میشد روانپاکشان مهبط فیوضات الهی باد

کلمات املائی بروزن تفعیل

تحریم ۱- تحویل ۲- تشخیص ۳- تأیید ۴ تعریف ۵ تحریر ۶- تثبیت ۷ تسخیر ۸- تسهیل ۹- تشحید ۱۰ تقلیل ۱۱ تکثیر ۱۲ تسطیح ۱۳ تسعیر ۱۴ تحریف ۱۵- ترحیم ۱۶ تثمیر ۱۷- تعویق ۱۸ تأخیر ۱۹- تعریض ۲۰

۱- حرام کردن ۲ تغییر دادن + واگذار کردن ۳ جدا کردن + فهمیدن ۴ کمک کردن ۵ شناساندن ۶- نوشتن + آزاد کردن ۷ ثابت کردن + بیک حالت نگاهداشتن ۸- بدست آوردن ۹- آسان کردن ۱۰- تهیه کردن + بنا کردن ۱۱ کم کردن ۱۲- زیاد کردن ۱۳ هموار کردن ۱۴ برافروختن آتش + قدر و قیمت معین کردن ۱۵- تغییر دادن لفظ یا معنی عبارت ۱۶- طلب رحمت کردن ۱۷ بمیوه آوردن + زیاد کردن میوه ۱۸- عقب انداختن ۱۹ عقب انداختن ۲۰- بکنایه سخن گفتن

دیکته نظامی عروضی و نظامی گنجوی   پنجاه و هشتم

۱- احمد بن عمر سمرقندی متخلص بنظامی و معروف بعروضی (بفتح عین) از شعراء ماهر عصر سلجوقی و با عمر خیام و امیر معزی مربوط بوده و علاوه بر صنعت شاعری فنون دبیری و منجمی و طبابت را نیز میدانسته و کتابی بنام چهار مقاله راجع باحوال و وظایف دبیران و شاعران و منجمان و طبیبان با عباراتی جامع ولی تا حدی مغلق و ناسلیس نوشته است و از جمله کتب تذکره و تاریخ شعراء محسوب میشود وفاتش در سال ۵۷۰ هجری قمری بوده است

۲- ابومحمد الیاس متخلص بنظامی و موصوف بگنجوی اسلافش اهل قم بودند و خاندانش بگنجه از توابع و مضافات قدیم آذربایجان مهاجرت کردند و نظامی در آن ناحیه متولد شده و قسمت عمده مدت عمر خود را در همان خطه گذرانیده است و بسال ۵۹۷ یا ۵۹۹ هجری قمری درگذشته است نظامی گنجوی معاصر قزل ارسلان مهمترین اتابکان آذربایجان بوده با آنکه مورد توجه و حمایت مخصوص امیر مذکور بوده بمقتضای مناعت طبع و عزت نفس مثل شعرای معاصر

خود بمدیحه سرائی و تملق و تعارفات اغراق آمیز پرداخته است

نظامی در تحصیل علوم ادبی و تاریخ و نجوم زحماتی متحمل شده و اطلاعاتی مبسوط و مستوفی بدست آورده بود نظامی از شعرای داستان سرای و باصطلاح اروپائیها رمان نویس است و در اشعار نغز و ملیح خود نکات و دقایق اخلاقی را بطرزی مرغوب و اسلوبی مستحسن و مطلوب تشریح و توجیه کرده و بوسیلهٔ ذکر قصص و امثال و حکایات و امثال شیرین و مهیج محاسن اخلاق و مکارم اطوار و عادات را محسوس و مجسم نموده و بطور خلاصه در ردیف مربیان و هادیان طریق جامعه معرفی و محسوب گشته است

کلمات املائی بروزن تفعیل

تحمیل ۱- تمجید ۲- توقیع ۳- تحلیل ۴- تهلیل ۵- تشبیه ۶- تذکیر ۷- تأنیث ۸- تقسیم ۹- تصحیح ۱۰- تطهیر ۱۱- تقریع ۱۲- تقریب ۱۳- تقریر ۱۴- تکذیب ۱۵- تدقیق ۱۶- توسیع ۱۷ تحمیق ۱۸- تسفیه ۱۹- تبعیض ۲۰-

۱- بار بدوش کسی گذاشتن ۲- ستایش کردن ۳ دستخط کردن + فرمان صادر نمودن ۴- حل کردن + حلال کردن ۵- گفتن ذکر خدا ۶- مانند کردن ۷- مذکر دانستن ۸- مؤنث قرار کردن ۹- قسمت کردن ۱۰- رفع عیب و غلط نمودن ۱۱- پاک کردن ۱۲ سرزنش کردن ۱۳ نزدیک کردن ۱۴ بیان کردن ۱۵- نسبت دروغ بکسی دادن ۱۶- موشکافی + کنجکاوی ۱۷- وسعت دادن ۱۸ کسی را احمق دانستن ۱۹ نسبت کم عقلی بکسی دادن ۲۰- فرق گذاشتن

دهکتهٔ پنجاه و نهم

چنان باش که می‌نمائی - یا چنان بنمای که هستی

یکی تازه برنای نو خاسته ... بشاهانه خلعت تن آراسته (جامی)

جوانی غافل و بوالهوس که از حلیه و زیور خرد عاری و عاطل بود و از موهبت

فضیلت و معرفت حظ و نصیبی نداشت با لباسی فاخر و خلعتی ثمین و نفیس بمحضر حکیمی عزلت پیشه و عالمی صائب اندیشه رفت دانشمند چون ظاهر حالش را بزیور صلاح آراسته و مزین دید بصدر مجلسش نشاند و در خور اعزاز و اعظامش خواند باب محاوره و مناظره مفتوح شد و موضوعات مختلفه و مباحث متنوعی مطرح مباحثه و مذاکره گشت جوان در هر مقوله و مبحث اظهار اطلاع و عقیده نمود ولی با عباراتی مغلوط و نامربوط و الفاظی نامصطلح و غیر مأنوس نه لفظش فصیح و نه معنی صحیح بهر لفظ و معنی خطائی صریح و چندان از این مهملات و لاطایلات فرو خواند که طاقت گفتنش نماند میزبان بر سبیل موعظه و نصیحت گفت حق آن بود که ساکت و صامت نشسته عیوب و قبایح خود را بمعرض ظهور و بروز نرسانی یا ملبوس خود را مقتضی و مناسب معلومات و مکتسبات خویش قرار دهی تا مورد طعن و مذمت دوست و دشمن واقع نشوی انسان باید رتبه و مقام خود را شناخته لباس و مسکن و اثاثیه و مایحتاج خود را فراخور شأن و لیاقت خویش تهیه و تعبیه کند و باطن خود را بزیور علم و ادب مزین و موشح ساخته و در موضوعی که در آن باب اطلاع و بصیرت کامل ندارد اظهار رأی و عقیده نکند و دستور مختصر و مفید بزرگان را پیوسته نصب العین و هدف آمال خویش قرار دهد که گفته اند چنان باش که می‌نمائی ... یا چنان بنمای که هستی

کلمات املائی بروزن تفعیل

توزیع ۱- توضیح ۲ توجیه ۳- توقیر ۴ توهین ۵- توحید ۶- تخلیط ۷- تحریک ۸ تهییج ۹- تعذیب ۱۰- تعقیب ۱۱ تفریح ۱۲- تنزیه ۱۳- تمویه ۱۴- ترفیع ۱۵- تبذیر ۱۶- تصویب ۱۷- تصدیق ۱۸- تصحیف ۱۹ تأثیر ۲۰-

۱- قسمت کردن + پراکنده کردن ۲ واضح کردن ۳- شرح دادن ۴ کسی را سنگین و محترم دانستن

۵- کسیرا خوار و سبک کردن ۶- یگانه جوئی + همرنگ کردن ۷- آمیختن + سخن چینی ۸ بحرکت آوردن ۹- بجنبش آوردن ۱۰- عذاب کردن ۱۱- دنبال کردن ۱۲- شاد کردن + رفع خستگی نمودن ۱۳- پاکیزه و باصفا کردن ۱۴- خلاف واقع اظهار کردن ۱۵ بالا بردن + گرامی داشتن ۱۶- دلخرجی + تخم پاشیدن ۱۷ قبول کردن ۱۸ قول یا فعل کسی را راست دانستن ۱۹ پس و پیش کردن حروف کلمه ۲۰- اثر بخشیدن

دیکته شصتم

بهر دست که بدهی پس میگیری

روباهی لکلکی را بضیافت طلبید و آشی رقیق تهیه کرده در بشقابی گود و پهن ریخت بمهمان تعارف ظاهری و عاری از حقیقت نموده خود با کمال سرعت و عجله مشغول بلعیدن غذا و لیسیدن ظرف شد و در اندک فرصتی ظرف را پاکتر از کیسهٔ زاهدان و خشکتر از دست لئیمان و خسیس طبعان نمود لکلک از این وضع ضیافت و طرز پذیرائی رنجیده خاطر شده ولی اظهار ضجرت و کراهتی ننمود روز دیگر لکلک بقصد تلافی و معارضه بمثل سیاه گوش را بصرف و تناول طعام دعوت نمود شربتی ترش طعم تهیه کرده و در تنگی بلند و دهان باریک ریخت پس از ادای مراسم ضیافت رسمی با منقار طویل و محکم خود مشغول بالا کشیدن محتویات صراحی شد و قبل از آنکه مهمان از عملیات حیرت انگیز میزبان مسبوق و مطلع شود فاتحهٔ غذا خوانده و سفره برچیده شد روباه زبان بانتقاد و اعتراض گشود و میزبان را مذمت و ملامت نمود لکلک گفت جزای مهمانداری و پذیرائی تو چنین است بلکه بدتر از این و بقول معروف

بهر دست که بدهی پس میگیری عادت اغلب اشخاص خودخواه و هوسران را اینست که در مقابل صدمات و لطماتی که از طرف ایشان متوجه دیگران میشود

و منتظر سوء تلافی و جبران بمثل نبوده قبایح اعمال خود را بطاق نسیان گذاشته و از کمترین صدمه و اذیت صادره از دیگران گله و شکایت کرده طرف مقابل را بوظیفه نشناسی و مردم آزاری متهم و مفتضح مینمایند

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند | بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

کلمات املائی بر وزن تفعیل

تبعید ۱- توشیح ۲- تزیین ۳ تزریق ۴- تلقیح ۵ تضیف ۶ تضعیف ۷ تقلید ۸ تلقین ۹ تحذیر ۱۰- تخلیص ۱۱ تفتیش ۱۲ تسبیح ۱۳ تضمین ۱۴ ترفیه ۱۵ تعطیل ۱۶ تبلیغ ۱۷ تدلیس ۱۸ تنفیذ ۱۹- تنغیص ۲۰

۱- دور کردن ۲- زینت دادن ۳- زینت دادن ۴ داخل پوست بدن کردن ۵ آبله کوبیدن ۶- نصف کردن ۷- دوبرابر کردن + ضعیف کردن ۸ قلاده بگردن انداختن + پیروی کردن ۹ یاد دادن ۱۰ پرهیز دادن ۱۱- خلاص کردن ۱۲- جستجو کردن ۱۳ ذکر خدا گفتن ۱۴- ضمیمه کردن شعری باشعار شاعری دیگر ۱۵ - آسوده کردن ۱۶- از کار انداختن + بیکار شدن ۱۷- رساندن حکم یا پیغام + دعوت بمذهبی ۱۸- بد را خوب جلوه دادن ۱۹- محکم کردن + اثر دادن ۲۰ تیره و گل آلود کردن

دیکته شصت و یکم

زبان سرخ سر سبز میدهد برباد

بست بصد مهر اطراف شط | عقد محبت کشفی باد و بط
سنگ پشتی بر ساحل شطی مسکن و مأوی ساخته و باد و مرغابی نرد انس و الفت

(جامی)

باخته بود بحکم مجاورت روابط مساوات و مواسات بین ایشان مستحکم و استوار بود روزگار غدار سنگ تفرقه بین ایشان انداخت و طبع بطان را از توطن و سکونت در مأوای قدیم خود سیر و دلگیر ساخت کشف بوی فراق و هجران شنید بغایت مهموم و محزون و بنهایت متألم و متأثر گشت تاب مفارقت احباب نیاورده او هم عازم مسافرت و مهاجرت شد بطان قطعهٔ چوبی یافته طرفین آنرا منقار گرفتند سنگ پشت نیز حسب الزام و اضطرار وسط چوب را بدندان گرفته بصحابت و طفیل اردکان بهوا برخاست چون حدوث این سانحه بدون سابقه و غیر معتاد بود نظاره کنندگان و تماشاچیان را مبهوت و متحیر ساخته اظهار تعجب مینمودند و میگفتند بط را باکشف چه مناسبت و این را بدانها چه مشابهت و موافقت است سنگ پشت تاب استماع نیاورده دهان بجواب گشود و گفت (تا کور شود هر آنکه نتواند دید) دهان گشودن همان بود و از اوج هوا بحضیض غبرا افتادن و ترک جان گفتن همان از مطالعه و دقت در این افسانه دو نتیجه مهم میتوان برد یکی آنکه انسان باید همیشه با ابناء جنس و اکفاء و اقران خویش رفاقت و مصاحبت کرده و از مخالطت و مؤانست با افراد غیر صالح و نامناسب حذر و احتراز جوید دیگر آنکه در حدود امکان حمول و صبور بوده و اظهارات کدورت انگیز و تأثر آور منتقدین و معترضین را بخونسردی و بی اعتنائی تلقی کند و تا ضرورت ایجاب نکند بث شکوی و طرح دعوی ننماید که الکلام یجر الکلام از سخن سخن خیزد

کلمات املائی بر وزن تفعیل

تجویز ۱ - تمهید ۲ تقویم ۳ - تقدیم ۴ - تغییر ۵ - تأثیر ۶ تعلیم ۷ - تخلیف ۸

تنظیف ۹ تجبیب ۱۰ - تلخیص ۱۱ تحصیل ۱۲ تصغیر ۱۳ تزویر ۱۴ تسریع ۱۵ تعجیل ۱۶ توقیف ۱۷ توفیق ۱۸ تعمیر ۱۹ تسکین ۲۰ تعریق ۲۱ - تعظیم ۲۲

---

۱ - روا داشتن ۲ - گستردن + آماده کردن ۳ - شناساندن وقت + قیمت معین کردن ۴ - پیش انداختن ۵ - دگرگون کردن ۶ - اثر بخشیدن ۷ - یاد دادن ۸ - سوگند دادن ۹ - پاکیزه کردن + نام پارچه ایست نازک ۱۰ - دوستی انداختن بین دو یا چند نفر ۱۱ - خلاصه و مختصر کردن ۱۲ - بدست آوردن ۱۳ - کوچک کردن ۱۴ - بد را خوب جلوه دادن ۱۵ - تند رفتن + تند کار کردن ۱۶ شتابکاری ۱۷ - مانع شدن + حبس کردن ۱۸ - کامیاب شدن ۱۹ - آباد کردن + سالخورده شدن ۲۰ - آرام کردن ۲۱ - بعرق آوردن ۲۲ - بزرگ شمردن + گرامی داشتن

دیکته — نصایح طلائی — شصت و دوم

۳۹ حرص و زیادت طلبی در همه جا مذموم و مطعون است مگر در تحصیل علم و کسب نام نیک

۴۰ - عجله و بیصبری فقط در انجام امور خیر و عام المنفعه مطلوب و مستحسن است چه ممکن است بواسطه تأخیر و تأنی مصالحی فوت شود که تدارک آن متعذر بلکه ممتنع باشد

۴۱ - محبت و مساعدتی که شما در بارهٔ دیگران کرده اید و توهین و اذیتی که دیگران نسبت بشما کرده اند بطاق نسیان و اغماض بگذارید تا هم بعلو نفس شناخته شوید و هم بر عدهٔ دشمنان شما افزوده نشود

۴۲ صدمه و خسارتی که از ناحیهٔ شما متوجه دیگران شود و احسان و موافقتی که از طرف دیگران نسبت بشما مرعی و ملحوظ افتد در نظر داشته پیوسته در صدد جبران اذیت خود و تلافی محبت دیگران باشید تا در احصائیهٔ دوستان شما تفاوت و تغییر کلی عارض و حادث شود

۴۶۳ سه طایفه از مردم را در عداد دوستان خود شمرده نسبت بآنها مساعد و یار شاطر باشید (دوستان شما و دوستان دوستان شما و دشمنان دشمنان شما)

۴۶۴ سه صنف از مردم را در زمرهٔ دشمنان خویش محسوب داشته از معاشرت و مصاحبت آنان محترز باشید (دشمنان شما و دوستان دشمنان شما و دشمنان دوستان شما

۴۶۵ هرچه را نمیدانید تکذیب نکنید و منکر وجود و صحت آن نشوید

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه‌ای دلبرا خطا اینجاست

کلمات املائی بروزن مُفاعَلَه

مذاکره ۱- مباحثه ۲ مناظره ۳ منازعه ۴ مناقشه ۵ مهاجمه ۶- محاصره ۷- مطالعه ۸ معارضه ۹ مقاطعه ۱۰- ملاحظه ۱۱- مراجعه ۱۲- محاسبه ۱۳ مشاهده ۱۴ مخاصمه ۱۵- مقاتله ۱۶ مزایده ۱۷ مناقصه ۱۸ معالجه ۱۹ محاجه ۲۰

۱- یادآوری کردن ۲- باهم صحبت کردن ۳- باهم درموضوعی اظهار نظر کردن ۴ باهم جنگیدن ۵ کشمکش ۶- بطرف همدیگر حمله کردن ۷- در تنگنا گذاشتن ۸ بدقت دیدن + بآرامی و زیاد خواندن کتاب ۹- باهم روبرو شدن + عرض دعوی و هنر کردن ۱۰ قرار قطعی بستن ۱۱- دیدن + طرفداری کردن ۱۲ بازگشتن + واگذار کردن ۱۳ باهم حساب کردن ۱۴ دیدن ۱۵- باهم دشمنی کردن ۱۶- زد و خورد + همدیگر را کشتن ۱۷- زیادتر از قیمت اصلی فروختن ۱۸- بقیمت کمتر خریدن یا فروختن ۱۹ درمان کردن ۲۰ برای هم دلیل آوردن

نکته — بهانه بدست ظالم ندهید — شصت و سوم

گرگی غدّار و خونخوار برکنار نهری مشغول آشامیدن آب بوده برّه ای دید که قدری پایین تر از محل توقف آب مینوشد بمقتضای سبعیّت و دنائت فطرت درصدد قتلش برآمده با کمال وقاحت گفت ای بی ادب چرا آب را تیره و منغّص میکنی برّه بیگناه با نهایت جرأت گفت در صورتیکه شما در قسمت علیای نهر ایستاده اید و من در قسمت سفلای آن چگونه ممکن است آب آشامیدنی شما بدست من کدر و گل آلود شود گرگ چون تیرش بهدف اصابت نکرد و بره جوابی دندان شکن داد متغیّر و عصبانی شده گفت ای فضول وظیفه نشناس خوب بخاطر دارم که تو در سال گذشته هم در موضوعی همین طور جسورانه و غیر مؤدبانه با من سخن گفته حتی نسبت بمن هتک حرمت و اسائه ادب نمودی بره گفت هنوز بیش از شش ماه از سنین عمر من نگذشته است پس در سنهٔ ماضیه من جنین بوده ام و قدم بعرصه هستی نگذاشته بودم پس اظهارات شما در این زمینه صرف تهمت و محض غرض است گرگ بیش از پیش غضبناک شده گفت اگر تو مرتکب این خبط و خطا نشده ای محققاً یکی از منسوبان و اعضاء خانواده و اقارب تو این توهین و اهانت را باعث و مسبّب شده است و بدین سبب تو مستحق زجر و عقوبت و مستوجب قتل و اعدام میباشی پس بدین بهانهٔ نامشروع و وثیقهٔ غیر معقول بره را از هم دریده آتش جوع و غضب خود را بگوشت و خون وی منطفی ساخت

در جامعهٔ بشری هم وجودهای موذی و مضرّ گرگ صفت زیاد و هرکدام بنوعی درصدد ایذاء و اضرار بیچارگان ضعیفان میباشند باید انسان بیدار و هشیار بوده بکمک مراجع قانونی و مقامات صلاحیت دار جان و مال و عرض و حیثیات خود را از آسیب و صدمهٔ این گرگان آدمی صورت محفوظ و مصون دارد

کلمات املائی بروزن مُفاعَلَه

موازنه ۱ مواجهه ۲ مساعدت ۳ مصادره ۴ مؤاخذه ۵ معاتبه ۶ محاکمه ۷ - موازرت ۸ معاضدت ۹ مظاهرت ۱۰ معاشرت ۱۱ مؤالفت ۱۲ مؤانست ۱۳ مسامحه ۱۴ - مصافحه ۱۵ - معاوضه ۱۶ - مطالبه ۱۷ - مماطله ۱۸ مغازله ۱۹ مصاحبت ۲۰

۱- باهم سنجیدن + بیک حالت نگاهداشتن ۲ - روبرو شدن ۳ کمک کردن ۴- کسیرا از تصرف مال خود منع کردن ۵ بازخواست کردن ۶ پرخاش کردن ۸- بداوری طلبیدن ۸ کمک کردن ۹- کمک کردن ۱۰ کمک کردن + پشت بپشت هم دادن ۱۱- آمیزش و همنشینی ۱۲- همخو شدن ۱۳- باهم انس گرفتن ۱۴ سستی کردن + صرف نظر کردن ۱۵ بهم دست دادن ۱۶- باهم عوض کردن ۱۷- خواستن طلب ۱۸ مستی کردن ۱۹ برای هم غزل گفتن ۲۰- همراهی + همنشینی

دیکته: خلق را تقلیدشان بر باد داد

سعیت توجها رُحا

زاغی از آنجا که فراغی گزید — رخت خود از باغ براغی کشید

زاغی از توقف و توطن در باغ و مصاحبت و معاشرت با زمرهٔ کلاغان خسته و منضجر شد و جلای وطن اختیار کرد و در صحنهٔ راغ و مرغزار رحل اقامت افکند و از اینکه تجدد و تحولی در وضع زندگیش حادث شده بود موقتاً محظوظ و مشعوف بود کبکی دید که با کمال طمأنینه و وقار خرامان و جلوه کنان میرود ظرافت منظر و متانت رفتار کبک زاغ را مطبوع طبع افتاد و مصمم شد از او تقلید و تبعیت کند. دو سه روزی روی این زمینه مشق و تمرین نمود و بر اثر پای کبک روان بود کاملاً مراقبت و مواظبت مینمود که طرز حرکت و رفتار او را عیناً آموخته نکته ای نامرعی نگذارد

ولی پس از زحمات بسیار جز تضییع وقت و عمر خویش نتیجه و ثمری نبرد نه تنها طریقهٔ راه رفتن کبک را نیاموخت بلکه سیرت و عادات دیرینهٔ خود را هم فراموش کرده حیران و سرگردان بماند بر عمر تلف کرده افسوس میخورد ولی مثمر و مؤثر نبود

مقصود نظامی از ذکر این افسانه آنست که انسان نباید در زندگانی بوالهوس و متلون المزاج بوده هر لحظه بخیالی و هر دقیقه در صدد فکر محالی باشد گرچه انسان طبیعتاً بتقلید و تأسی از اعمال و افعال دیگران مخصوصاً اگر فریبنده و خوش ظاهر باشد معتاد است (خو پذیر است نفس انسانی) ولی باید چشم و گوش خود را گشوده از حرکات و سکناتی تقلید کند که در حال و مآل برای او تولید خسران و مضرتی نکند بلکه دری از عزت و سعادت بروی او گشاید

(ره چنان رو که رهروان رفتند)

کلمات املائی بروزن مُفاعله

معاینه ۱ - مداهنه ۲ - مناصفه ۳ - ملاطفت ۴ - مشافهه ۵ - مسابقه ۶ مزاحمت ۷ - مصادعت ۸ مسارعت ۹ - مصارعت ۱۰ - مضایقه ۱۱ - مصادمه ۱۲ - مناقضت ۱۳ - مواضعه ۱۴ - مهاجرت ۱۵ مفارقت ۱۶ مناسبت ۱۷ - مناصبت ۱۸ مقاسمه ۱۹ - مراقبت ۲۰

۱- بدقت دیدن ۲- سستی کردن + چاپلوسی ۳- باهم نصف کردن ۴ مهربانی کردن ۵- باهم سخن گفتن ۶- ازهم پیش افتادن ۷- بهم زحمت رساندن ۸- دردسر دادن ۹- تند رفتن + ازهم پیش افتادن ۱۰- کشتی گرفتن ۱۱- خودداری + سختگیری ۱۲- بهم تنه زدن ۱۳- باهم ناجور بودن + باهم دشمنی کردن ۱۴- باهم قرار گذاشتن ۱۵- از خانه دور شدن ۱۶- جدائی ۱۷- شایستگی ۱۸- ایستادگی در مقابل دشمن ۱۹- باهم قسمت کردن ۲۰ دیده بانی + پشت کار داشتن.

حکایت شصت و پنجم — زجر اصحبت ناجنس عذابیست الیم

طوطی را با زاغی در یک قفس حبس اتفاق مصاحبت و مخالطت افتاد طوطی از این موقع تصادف و عدم مناسبت منضجر و متغیر بود روزگار غدار را مورد حمله و تعرض قرار داده میگفت گر من مرتکب چه ذنب عظیم و متصدی چه معصیت کبیره شده‌ام که باید بقصاص مجازات آن از موانست و موالفت ابناء نوع خود محروم و با این هیکل مهیب و وصلهٔ ننگ محشور و مأنوس گردم مناسب شأن و مقتضی مقام من آن بود که در مجمع طوطیان بمحاوره و مباحثه مشغول و از حلاوت گفتار و ملاحت رفتار آنان متلذذ و محظوظ باشم زاغ هم از وضع زندگانی حاضر خود شاکی و ناراضی بوده لاحول کنان میگفت مرا با طوطی چه انس و الفت و او را با من چه سابقه و رفاقت است منتهای آرزو و غایت آمال من آنست که در باغی با دستهٔ زاغی مربوط و مخلوط و از صحبت و معاشرت آنان متمتع و مستفیض باشم طبیعت دربارهٔ من ظلم فاحش و تعدی فوق العاده نموده بر خلاف مصالح و مقتضیات زندگانی من قیام و اقدام کرده ست نه راه فرار دارم و نه طاقت قرار

نقل معنی از گلستان

نتیجه و ما حصل این افسانه را خود شیخ سعدی در پایان حکایت ذکر کرده و فرموده است چندانکه دانا را از نادان وحشت است صد چندان نادان را از دانا نفرت است یعنی بطور خلاصه و مختصر شرط اول دوام و صحت رفاقت و معاشرت توافق اخلاق و تناسب حال طرفین است

و این حکم در تمام عوالم معاشرت و موانست بنی نوع بشر حکم فرماست بین دو دوست دو شریک دو همدرس و زن و شوهر بلکه بین دو ملت و طایفه تا توافق اخلاقی حاصل نشود از مراوده و محاوره و انس و الفت یکدیگر حظ و لذتی نبرده و عمری با کمال تلخی و سختی گذرانده و نتایج منظوره و فواید متصوره از اجتماع و اختلاط بدست نمیاید

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

کلمات املائی بروزن مُفاعله

مواظبت ۱ - مساهله ۲ مغالطه ۳ - محافظت ۴ - محارست ۵ موافقت ۶ مخالصت ۷ - متابعت ۸ مطاوعت ۹ مکافحه ۱۰ - مغایرت ۱۱ معاندت ۱۲ - مواصلت ۱۳ محاوره ۱۴ مواحدت ۱۵ - معاودت ۱۶ - مقایسه ۱۷ - ملازمت ۱۸ مداقه ۱۹ - مخاطره ۲۰

۱- رسیدگی کردن + پشت کار داشتن ۲- کار را آسان فرض کردن ۳- اشتباه کاری ۴- نگهداری کردن ۵- پاسبانی ۶- همرنگ شدن + کمک کردن ۷- یکرنگی + بیریا بودن ۸- پیروی کردن ۹- پیروی کردن ۱۰- باهم جنگیدن ۱۱ ناجور بودن + بیگانگی ۱۲- باهم دشمن بودن ۱۳- باهم وصلت کردن ۱۴- باهم گفتگو کردن ۱۵- یگانگی + همرنگ شدن ۱۶- برگشتن ۱۷- باهم سنجیدن ۱۸- همدیگر را لازم داشتن + همراه بودن ۱۹- کنجکاوی + دقت کردن ۲۰- در خطر افتادن

حکایت شصت و ششم — فتنهٔ افغان

در عصر سلطنت و اوان حکومت شاه سلطان حسین صفوی که بین سلاطین بضعف نفس و بیعرضگی ضرب المثل است گرگین خان حاکم قندهار که آنروز از توابع

و مضافات ایران بود) با سکنهٔ آن خطه بنای اجحاف و اعتساف گذاشته بجان
و مال و عرض مردم ابقاء نمیکرد تا کار بجان و کارد باستخوان مردم رسید میرویس
نامی از اعاظم رجال قندهار بعزم تظلّم و دادخواهی بصوب صفهان رهسپار شد و متجاوز
از یکسال در پایتخت بماند و چون شاه تحت نفوذ و اغفال درباریان خائن و متملّق
و عدّه‌ای ساحر و رمّال بیسواد و از همه جا بیخبر واقع شده بود لذا شخصاً بقطع
و فصل دعاوی مردم و رتق و فتق مصالح و مهمّات مملکت نمیپرداخت دست
میرویس بدامان شاه نرسید و درباریان مغرض و مفسد هم وقعی باظهاراتش
نگذاشتند ناچار شخصاً در صدد انتقام برآمده بوطن خود عودت کرد و بمظاهرت و موازرت
اعوان و انصار خویش گرگین را مقتول و معدوم الاثر ساخت و حکومت قندهار را بخود
و اعقاب و اخلاف خویش تخصیص داد پس از وی پسرش (محمود) و پسر عم محمود (اشرف)
بقصد تسخیر ایران عازم پایتخت شدند شاه سلطان حسین با آنکه عدّهٔ سپاهیان و
اسلحه و مهمّاتش بیشتر و بهتر از افاغنه بود قضیّه را بخونسردی تلقّی کرده آنقدر مماطله و مسامحه
نمود تا لشگر افاغنه اصفهان را محاصره کرده شاه را اسیر و محبوس ساختند و عدّهٔ
کثیری از اطرافیان خائن و متنفّذ او را در حضور وی سر بریدند پسر شاه سلطان
حسین شاه طهماسب ثانی بفتحعلی خان قاجار متشبّث و ملتجی شد ولی در این حیص و بیص
نجم سعادت فرزند رشید و سلحشور ایران نادرشاه افشار از صفحهٔ خراسان
درخشیدن گرفت و در سه موضع مهماندوست - مورچه‌خوار - زرقان -
با اشرف افغان مصاف داده سپاهیان او را مغلوب و متواری ساخت
و بدین وسیله شرّ افاغنهٔ غارتگر و وحشی را از سر ایرانیان رفع کرد

حکومت وحشیانهٔ افاغنه در ایران هفت سال بطول انجامید (پنج سال محمود و دو سال
اشرف) و صدمات و خساراتیکه در ظرف این مدّت قلیل از حمله و هجوم این قوم خونخوار
و غارتگر متوجه ایران شد کمتر از اذیت و آسیب مغولها نبود و بزعم برخی از محقّقین
این غائله موحشتر و مدهشتر از آن قضیّه نبود

کلمات املائی بروزن تفعّل

تصرّف ۱ تصوّف ۲ تصدّق -۳ تحصّن ۴- تأثّر ۵- تألّم ۶- تعلّم ۷- تعسّر ۸
تفوّق ۹- تأسّف ۱۰ تحسّر ۱۱- تملّق ۱۲ تخصّص ۱۳ توطّن ۱۴ تأمّل ۱۵-
تأهّل ۱۶- تعهّد ۱۷ تعرّض ۱۸ - تلطّف ۱۹ ترقّب ۲۰ -

۱- بدست آوردن + دگرگون شدن ۲- صوفی شدن ۳- صدقه دادن ۴- پناه بردن
۵- اثر یافتن ۶- دردناک شدن ۷- یاد گرفتن + شاگردی ۸ دشوار بودن ۹-
برتری یافتن ۱۰- افسوس خوردن ۱۱- برگذشته افسوس خوردن ۱۲- چاپلوسی ۱۳
در کاری استاد بودن ۱۴- جا گرفتن ۱۵ فکر کردن + آرام کار کردن ۱۶- اهلی شدن +
صاحب خانواده شدن ۱۷- کاری را باختیار انجام دادن ۱۸- مانع شدن + بهم خوردن ۱۹
مهربانی ۲۰- چشم براه بودن

دیکتهٔ هفتم و شصتم — فوائد نظافت

انشاء امتحان نهائی ابتدائی اناث در سال ۱۳۱۴

انسان در طیّ دورهٔ زندگانی خود عهده‌دار وظائف و تکالیف مشکلی است و برای
این مقرّرات تن و روح سالم و مهذّب لازم دارد و سلامت روح و جسم حاصل
نمیشود مگر بوسیلهٔ رعایت قواعد و قوانین حفظ صحّت مهمترین و لازمترین قواعد

صحّی نظافت است که هرکس موظّف است آنرا مورد دقّت قرار داده بموقع عمل گذارد اگر در طرز زندگانی حیوانات بنظر دقیق نگاه کنیم ملتفت و متوجّه میشویم که هرکدام بوضع و سلیقهٔ مخصوصی بدن و لانه و مأوای خود را نظیف و باصفا و منزّه از عیب و نقص نگاه میدارد انسان چون اشرف مخلوقات و منظور نظر خالق ارض و سما است و از نعمتهای خداداد بیش از سایر حیوانات استفاده و تمتّع میکند باید در موضوع حفظ صحّت و مخصوصًا نظافت بیش از همه بذل سعی و صرف جهد و همّت نماید بدن و لباس و اسباب لوازم و اثاثیّه خانه و ابزار و ادوات کارش همیشه پاکیزه و نظیف و بدون لوث و کثافت باشد اشخاص نظیف و خوش سلیقه علاوه بر آنکه خودشان از عمر و زندگانی خویش حظّ و لذّت کامل میبرند در نظر عموم مردم عزیز و محترم و پیش خدا هم مستحقّ و مستوجب رأفت و مرحمت‌اند برعکس مردم کثیف و بی ملاحظه اغلب اوقات مریض و علیل و گرفتار ذلّت و مشقّت بوده احدی برضا و رغبت با آنها آمیزش و معاشرت و مصاحبت و مخالطت نمیکنند و خدا هم از این نوع مردم راضی و خشنود نبوده و با آنان نظر مساعد و موافقی ندارد

کلمات املائی بر وزن تفعّل

ترصّد ۱ - تقلّب ۲ - تقبّل ۳ - تعهّد ۴ - تذکّر ۵ تقرّب ۶ - تعطّف ۷ - ترحّم ۸ - تصوّر ۹ - تسلّط ۱۰ - تضمّن ۱۱ - تشتّت ۱۲ - تشبّث ۱۳ - تمسّک ۱۴ - تلهّف ۱۵ ترخّص ۱۶ تضرّع ۱۷ - توحّش ۱۸ - توهّم ۱۹ - ترشّح ۲۰ -

۱- در کمین نشستن ۲- نادرستی + دگرگون شدن ۳- بعهده گرفتن ۴- عهده‌دار شدن ۵- یادآور شدن ۶- نزدیک شدن ۷- مهربانی + دلسوزی ۸ مهربانی ۹- پنداشتن ۱۰- چیره شدن ۱۱ دربرداشتن ۱۲- پراکنده شدن ۱۳ چنگ زدن + دست بدامن شدن ۱۴- وسیله جوئی + سند ۱۵- اندوهناک شدن ۱۶- اجازه خواستن ۱۷- زاری + خواری ۱۸ رم کردن + ترسیدن ۱۹ پنداشتن + ترسیدن ۲۰ تراوش کردن

دیکته — دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد — قصّهٔ هشتم

جمعی از وحوش و سباع در جنگلی بوطن داشتند و بخصب نعمت و رفاه فراغت میزیستند شیری در حوالی مجمع ایشان منزل گزیده هر روز ناگهان بر ایشان شبیخون میزد و جمع را متفرّق و متشتّت ساخته یکتن از ایشان را صید و طعمهٔ خود مینمود اعضاء مجمع از این حمله و هجوم ناگهانی مضطرب و پریشان خاطر بودند و برای رفع این زحمت و منع این صدمه و محنت چاره و تدبیری نمیدانستند عاقبت عقلاء قوم و رؤساء جمع مجتمع گشته پس از تبادل افکار چنین صلاح و مقتضی دیدند که چندتن از اعضاء مبرّز هیأت مدیره را نزد شیر فرستاده تقاضا نمودند که شیر از حملات بیمورد و نابهنگام خودداری کند و در عوض افراد مجمع ملتزم و متعهّد میشوند هر روز یکتن از اتباع و اشیاع خود را بوقت معیّن اعزام خدمت دارند و ملک سباع را گرسنه و منتظر نگذارند پیشنهاد هیأت رئیسه مورد قبول یافته و مدّتی بدین ترتیب و سلیقه عمل شده طرفین بی دغدغه و تشویش گذراندند روزی قرعه فال بنام خرگوش افتاده یاران را گفت اگر امروز در اعزام و ارسال من قدری تأخیر و توقّف روا دارید در عوض قول شرف میسپارم که شما را از شرّ و اذیّت این خصم غدّار آسوده و مرفّه سازم همگنان با عزم و رأی خرگوش از در موافقت و مساعدت درآمدند خرگوش قدری دیرتر از موعد مقرّر حرکت

کرده با کمال بطوء و تأنی میرفت شیر از دیر رسیدن قوت و غذای معهود متغیر شده و دلیل نقض عهد و پیمان شکنی آن سرزمین را امید انست بالاخره خرگوش را دید و از علت واقعه جویا شد خرگوش گفت طعمه امروز سلطان و حوش خرگوشی فربه بود که بصحابت من قصد شهر فیانی داشت در بین راه شیری ثریان طعمه سلطان را غصب نمود و هر چه عجز و تضرع و الحاح و تملق نمودیم سود مند نیفتاد شیر گفت لازم است غاصب و متعدی را بمن ارائه دهی تا او را تنبیه و تأدیب کنم خرگوش شیر را بسر چاهی عمیق برده گفت دشمن جسور و متهور حضرت سلطان در این چاه است ولی مرا جرات پیش رفتن نیست بهتر آنست ملک مرا بر دوش گیرد و بر سر چاه رود تا دشمن را بد و بنمایم شیر بگفته خرگوش عمل کرد چون بر لب چاه آمد عکس شیر دیگری در آب دید که خرگوشی بر پشت دارد بدون ذره ای تأمل و تحمل در آب جست و غرق شد و خرگوش مژده رفع شر او را بجمع وحوش رسانید (نقل بمعنی از کلیله و دمنه)

کلمات املائی بروزن - تفعّل

تحمّل ۱ - تعیّش ۲ - تعصّب ۳ - تورّق ۴ - تتبّع ۵ - تفحّص ۶ - تجسّس ۷ - تفرّس ۸ - ترقّی ۹ - تبسّم ۱۰ - توزّع ۱۱ - تبحّر ۱۲ - تحوّل ۱۳ تعلّق ۱۴ - تأنّی ۱۵ - تأسّی ۱۶ - تعقّل ۱۷ - تخطّی ۱۸ - تحرّی ۱۹ - تغذّی ۲۰ -

---

۱ بردباری + بارکشیدن ۲ زندگانی + خوشگذرانی ۳ - حمایت کشیدن + علاقه مند بودن ۴ - ورقه ورقه شدن ۵ - کنجکاوی + پیدا کردن راه تازه ۶ - جستجو کردن ۷ - جستجو کردن ۸ ازظاهر بباطن پی بردن ۹ - بالا رفتن ۱۰ لبخند زدن ۱۱ - پراکنده شدن ۱۲ کامل شدن در علم ۱۳ تغییر حال دادن ۱۴ - بستگی ۱۵ با آرامی کار کردن ۱۶ - پیروی کردن ۱۷ - فکر کردن + بفرمان عقل عمل کردن ۱۸ - بخطا رفتن ۱۹ - خواستن طریقه + ماندن ۲۰ - غذا خوردن

دیکته نصایح طلائی

شصت و نهم

۴۶ - هرگز شرح محن و مصائب خود را نزد احدی حتی صمیمی ترین دوستان خود اظهار و ابراز نکنید و باصطلاح صورت خود را بسیلی سرخ نگهدارید که جز مزید غبن و خسارت و تولید ذلت و حقارت خود نتیجه و ثمری نخواهید برد

۴۷ - در گفتن حرف حق و اظهار شهادت صدق و صلاح آمیز صراحت لهجه داشته و بقول عوام استخوان لای زخم نگذارید که این عادت منافی شهامت و فتوت است

۴۸ - با اقوام و اقارب و دوستان و احباب خویش در مراوده و محاوره مؤدب و معقول و خون گرم باشید ولی در معامله رسمی و طرفدار راستی و درستی باشید که گفته اند (در معاشرت برادر باشید) (در معامله بیگانه)

۴۹ - بهترین دوستان و احباء شما کسی است که عیوب و ذمایم شما را بیجا با دو ملاحظه گوشزد شما کند نه آنکه رذائل و مفاسد اخلاقی شما را احسن تعبیر کرده و حمل بر صحت نماید

هر آنکس که عیبش نگویند پیش   هنر داند از جاهلی عیب خویش

۵۰ - همیشه محاسن و محامد دوستان و خویشان خود را در غیاب آنها ذکر نموده و حفظ الغیب کنید تا بتملق و تصنع معرفی نشوید و برعکس مکاره و ذمایم آنانرا در حضور خودشان آنهم با رعایت ادب و معقولیت اظهار نمائید که دوست باید عیبگو باشد نه عیبجو

کلمات املائی بروزن تفعّل

تعرّق ۱ - تلذّذ ۲ تعنّت ۳ - تلفّظ ۴ - توقّع ۵ توقّف ۶ - ترتّل ۷ -
تعطّر ۸ - تنبّه ۹ - تفرّق ۱۰ - تفرّع ۱۱ - تنعّم ۱۲ - تهوّر ۱۳ - تکثّر ۱۴ -
تحیّر ۱۵ - تعجّب ۱۶ - تسنّن ۱۷ - تسمّم ۱۸ - تشیّع ۱۹ تزهّد ۲۰ -

۱ - عرق کردن ۲ - لذّت بردن ۳ - سرزنش کردن ۴ - برزبان آوردن ۵ -
درخواست کردن ۶ - ایستادن ۷ - کاغذ نویسی ۸ - خوشبو شدن ۹ - بیدار
وهشیار شدن ۱۰ - جدا شدن ۱۱ - شاخه شاخه شدن ۱۲ بنعمت رسیدن ۱۳ -
بیباکی ۱۴ - زیاد شدن ۱۵ سرگردانی ۱۶ - درشگفت ماندن ۱۷ سنّی شدن ۱۸
زهر خوردن ۱۹ شیعه شدن ۲۰ - اظهار پارسائی

دیکتهٔ درجات علم وجهل هفتادم

آنکس که بداند و بداند که بداند — اسب شرف از گنبد گردون بجهاند
آنکس که بداند و نداند که بداند — بیدارش نمائید که بس خفته نماند
آنکس که نداند و بداند که نداند — لنگان خرک خویش بمنزل برساند
آنکس که نداند و نداند که نداند — در جهل مرکّب ابد الدّهر بماند

(ابن یمین)

ابن یمین مردم را از حیث علم وجهل بچهار طبقه تقسیم کرده و مآل کار هر دسته را نیز پیش بینی نموده است دستهٔ اوّل کسانی هستند که بزیور علم وهنر متحلّی بوده و خودشان هم از درک این عطیّه و موهبت الهی مطلّع ومسبوقند این طایفه چون قدر علم وفضیلت را میدانند بخوبی میتوانند هم خودشان واجد راحت ورفاهیت شده وهم وسایل عزّت وسعادت دیگران را مهیّا وممهّد سازند فرقهٔ دوم

مردمانی هستند که از نعمت فضیلت محظوظ ومتمتّع شده اند ولی مثل شخص نابینائی هستند که قطعهٔ الماس یا جواهر قیمتی دیگری در معبر جسته باشد که آنرا با شبه وشیشه فرق نگذاشته وممکن است اهل خبرت واطّلاع آن گوهر نفیس وثمین را بثمن بخس وقیمت مختصری از تصرّفش خارج سازند پس باید این گونه اشخاص را باهمیّت مقام ورتبهٔ خودشان واقف ومتنبّه ساخت تا از آن نعمت خداداد چنانکه باید وشاید استفاده واستفاضه نمایند در مرتبهٔ سوّم کسانی هستند که از نعمت وسعادت تحصیل علم بی نصیب مانده اند امّا بجهل وعدم لیاقت خودشان معترف ومذعن بوده درصدد رفع این بدبختی وکسب فضایل ومناقبی هستند بدیهی است بحکم (عاقبت جوینده یابنده بود) در نتیجهٔ سعی ومراقبت وجهد وممارست از این گرداب مذلّت خلاص ونجات یافته اگر عالمی متبحّر ونحریری کامل نشوند لااقلّ در زمرهٔ جهّال وحمقا هم محسوب نخواهند گشت در مرحلهٔ چهارم اشخاصی دیده میشوند که نه واجد مزیّت وفضیلت علم وادب بوده ونه میخواهند بجهالت وحماقت خویش اعتراف واذعان نمایند این زمره نه تنها درصدد اصلاح مفاسد ومعایب خود نیستند بلکه نسبت بعلماء وفضلاء اسائهٔ ادب واطالهٔ لسان کرده گفتار وکردار آنان را مورد انتقاد واعتراض قرار میدهند این صنف از بدبخت ترین مردم ومنفورترین طبقات خلق بوده عمری بذلّت وحقارت میگذرانند وپس از مرگ هم حرکات وسکنات آنها اسباب مسخره ومضحکهٔ اخلاف واعقاب خودشان میشود مصداق حقیقی خری زاد و خری زید و خری مرد واقع میگردند

کلمات املائی بروزن تفاعل

تواضع ۱ تهاون ۲ تکاهل ۳ تصاحب ۴ تظاهر ۵ توازع ۶ ـ تعاون ۷ ـ تسامح ۸
تصاعد ۹ ـ تقاطع ۱۰ ـ توازی ۱۱ تحاشی ۱۲ تساوی ۱۳ تلاقی ۱۴ تلاطم ۱۵ تصادف
۱۶ تخاصم ۱۷ تصادم ۱۸ ـ تهاجم ۱۹ ـ تواتر ۲۰

۱ ـ فروتنی ۲ ـ سستی کردن ۳ ـ سستی + تنبلی ۴ ـ مالک شدن ۵ ـ خودنمائی ۶ بهم کمک
کردن ۷ ـ بهم کمک کردن ۸ ـ صرف نظر کردن + سستی کردن ۹ بالا رفتن ۱۰ ـ
همدیگر را قطع کردن ۱۱ ـ بردیف هم رفتن ۱۲ حاشیه نشینی + کناره گیری ۱۳ باهم برابر
شدن ۱۴ بهم رسیدن ۱۵ جنبش نامنظم ۱۶ بهم برخوردن ۱۷ باهم دشمنی کردن ۱۸
بهم صدمه زدن ۱۹ روبهم حمله کردن ۲۰ پی در پی آمدن

دیکته هر کسی را بهر کاری ساختند هفتاد و یکم

ساده لوحی مبتلای درد چشم شده بعوض اینکه بکحال مراجعه کند بمعالجه نزد بیطار رفت دام پزشک وظیفه نشناس از حمق و بلاهت او سوء استفاده کرده از دوایی که در مورد مداوای بهائم و مواشی استعمال مینمود بچشمش ریخت در نتیجه سوء معالجه مریض از حلیهٔ بصر محروم گردید کار بمنازعه و محاکمه کشید قاضی محکمه پس از تحقیقات لازمه و اطلاع و استحضار از جریان قضیه بیطار را تبرئه و مریض را بجرم حماقت و سفاهت محکوم ساخته گفت اگر جزء بهائم نبودی بمعالجه نزد بیطار نمیرفتی حوائج و مصالح زندگانی اجتماعی زیاد است و تهیه و تأمین هر قسمت آن بعهدهٔ اشخاص معین و مشخص محول و مفوض شده است کار نساج از عهده حلاج ساخته نیست و از لحاف دوز انتظار خیاطی نباید داشت دامنهٔ علم طب و حکمت هم وسیع و فسیح است هر طبیبی یک یا چند مرض مخصوص را شناخته و بمعالجه و مداوای آن مجاز و مأذون است باید انسان در موقع احتیاج و ضرورت

برای معالجهٔ هر مرض بپزشک و ماهر و حاذق در همان رشته و شعبهٔ مخصوص مراجعه کرده با جان و هستی خود بازی نکند و هر صنعتگر و صاحب حرفتی هم باید منصف بوده پا از حد گلیم خود بیرون نگذارد و در موضوعی که اطلاعات کافی در این باب ندارد دخالت نکرده باهلش احاله کند و برای جلب منفعت جزئی ضرر و خسارت کلی بمردم نزند و این شکسته نفسی یا حقیقت گوئی را هم عار و عیب نداند که گفته اند همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده اند

کلمات املائی بر وزن تفاعل

تقاضا (تعاضی) ۱ ـ تراضی ۲ ـ تعادل ۳ ـ تساقط ۴ ـ تناسب ۵ ـ تطاول ۶ ـ تمارض
۷ ـ تغافل ۸ ـ تجاهل ۹ ـ تضاد ۱۰ ـ ترادف ۱۱ ـ تشابه ۱۲ تناول ۱۳
تضامن ۱۴ ـ تعالی ۱۵ ـ تعاطی ۱۶ تزاید ۱۷ تصالح ۱۸ توازن ۱۹ ـ تناسل ۲۰

۱ ـ خواهش کردن ۲ ـ ازهم راضی شدن ۳ ـ باهم برابر شدن ۴ فرود آمدن ۵ ـ
شایستگی ۶ دست درازی ۷ خود را بناخوشی زدن ۸ ـ اظهار بی خبری کردن
۹ ـ خود را بنادانی زدن ۱۰ ـ باهم مخالف بودن ۱۱ ـ در ردیف هم بودن ۱۲ ـ باهم
شبیه بودن ۱۳ میل کردن + بدست گرفتن ۱۴ بعهده گرفتن + ضامن همدیگر
شدن ۱۵ ـ بالا رفتن ۱۶ بهم چیز بخشیدن ۱۷ ـ زیاد شدن ۱۸ ـ باهم صلح
کردن + قبول صلح کردن ۱۹ هم وزن شدن ۲۰ ـ صاحب اولاد شدن

دیکته معایب قمار هفتاد و دوم

اخلاق رذیله و ملاهی و مناهی از حیث خسارت و مضرت همه یکسان نیستند

وقاصر مانده دوست و دشمن ملامت و مذمتش میکنند و جا دارد بگویند

جان من خود کرده ای خود کرده را تدبیر نیست

کلمات املائی بر وزن تفاعل

تناقض ۱- تقارب ۲- تقاطر ۳- تتابع ۴- توافق ۵- تطابق ۶ تعارف ۷- تکافود ۸- تناسخ ۹- تجاوز ۱۰ تجانس ۱۱ تفادت ۱۲ توارث ۱۳ ترافع ۱۴ تکاثر ۱۵- تغابن ۱۶ تغایر ۱۷ تحارب ۱۸ تماس ۱۹ تناقص

۱- باهم ناجور بودن ۲ بهم نزدیک شدن ۳ قطره قطره چکیدن ۴ دنبال هم آمدن ۵- باهم جور آمدن ۶ باهم یکسان بودن ۷ همرنگ جماعت شدن + اظهار همرنگی کردن ۸ هم شأن بودن ۸+ از عهده بر آمدن ۹- تغییر حال دادن ۱۰- از شکلی بشکل دیگر در آمدن ۱۰- از حد خود بیرون رفتن ۱۱- همجنس شدن ۱۲- باهم فرق داشتن ۱۳- از هم ارث بردن ۱۴- باهم مرافعه رفتن ۱۵- زیاد شدن مال ۱۶- اظهار غبن کردن ۱۷- باهم فرق داشتن ۱۸- باهم جنگیدن ۱۹- بهم خوردن + همدیگر را لمس کردن ۲- کم شدن

دیگ ندیده گرانست پای ملخ پیش مور هفتاد سیخ

عبدالرحمن جامی حکایت کند که وقتی بسفر خراسان میرفتم در اثنای راه غلامی سیاه دیدم که در صحرا بچرانیدن اغنام و احشام مشغول بود چون ظهر شد و موقع تناول و صرف غذای چاشت رسید سفره بگسترد تا سد جوع کند در این حین سگی گرسنه از راه رسید و در برابر غلام نشست غلام قرصه نانی پیش سگ انداخت سگ نان را بلعیده منتظر حصه و سهم دیگر بود غلام قرصه دوم پیش سگ انداخت

بعضی صدمه مالی دارند و برخی خسارت جانی یک قسمت ازین رذایل ذمایم متضمن خسارت جانی و اخلاقی هم میباشند قمار از عادات شنیعه و افعال نکوهیده است که برای طرفین معامله جز اتلاف مال و تضییع عرض و آبرو و تولید خصومت و حقد و عداوت باطنی نتیجه و ثمری ندارد و بطور خلاصه متضمن صدمه و خسارت جانی و مالی و اخلاقی است زیرا آنکه برد بدون اینکه نفع آنی یا مالی بطرف مقابل برساند مبلغی از مال او را بحیله و تزویر غصب و سرقت میکند و بردهای مختصر او را تطمیع و تحریص کرده بسا اوقات مبلغ برده را تحویل حریفان داده و مبالغ خطیری هم بطمع تکثیر نفع ضرر و خسارت میکشد و علاوه بر تحمل صدمه بیخوابی و بی نظمی قوت و غذا محقق است در نتیجه برد و باختها بین او و حریفان نقار و نقاضت تولید شده و غالباً کار بمناقشه و منازعه کشیده بیم هلاک و تلف دارد و دیده شده است که خانواده ای در نتیجه قمار یک نفر دچار فقر و فاقه و استیصال بلکه انقراض و اضمحلال شده اند و آنکه بباز و مبلغی از مال و مایه تأمین معاش و حیات خود را بدون ذره ای تمتع و استفاده بباد هوی و هوس داده و کراراً اتفاق افتاده است که محض جبران مبالغ از دست رفته وجوه دیگری مایه گذاشته و پس از مدتی اتلاف وقت و مشاهده وضعیات منافی ادب و اخلاق و گفتن و شنیدن کلمات لغو و هزل و چون کلاه خود را قاضی کند و در عملیات جاهلانه خویش غور و تأمل نماید بهیچ وجه مایه تسلی و تسکین خاطری نیافته غالباً مجبور بانتحار یا قتل نفس میشوند و یا اگر نیمه جانی از مهلکه بدر برد از تأمین و تلافی صدمات و خسارات سابقه عاجز

سگ جسور و گرسنه طعمهٔ دوم را هم خورده باز مترصد بذل احسان و تکمیل انعام بود
که قرصهٔ سوم را بدو داد من از مشاهدهٔ این قضیه متعجب شده از غلام پرسیدم مگر
مشاهره (ماهانه) و اجرت تو چند است گفت روزی سه قرصهٔ نان گفتم تو که قوت
و غذای یک شبانه روز خود را بسگ ایثار کردی پس خود التهاب شعلهٔ جوع را بچه وسیله
تسکین خواهی داد گفت اگر من یک شبانه روز گرسنه و بی مطعوم و غذا بسر برم
چندان حائز اهمیت نبوده و طاقت مقاسات این محنت را دارم اما این سگ
از مسافتی بعید نزد من آمده و بمن ملتجی و متوسل شده است خلاف مروت و فتوت
دانستم که او را مأیوس و محروم گذارم اشخاص نیک نفس و پاک طینت نسبت
بقاطبهٔ موجودات مهربان و دلسوز بوده و غالباً برای تهیهٔ وسایل رفاه و راحت دیگران
ترک رفاهیت و استراحت از خویشتن نموده باصطلاح منافع شخصی را فدای مصالح
نوعی میکنند و جز جلب رضایت خالق و رزاق بی منت غرض و منظوری ندارند

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

کلمات املائی بر وزن افتعال

اجتناب ۱- اجتهاد ۲- اختصاص ۳- التزام ۴- اختصار ۵- احتضار ۶- التفات
۷- احتراز ۸- اعتراض ۹- اضطراب ۱۰- اضطرار ۱۱- التهاب ۱۲- ارتعاش ۱۳-
انتحار ۱۴- اعتضاد ۱۵- احتساب ۱۶- احتیاط ۱۷- اقتداء ۱۸- اعتصام ۱۹- انتصار ۲۰

۱- دوری کردن ۲- کوشش کردن + کامل شدن در یک فن ۳- مخصوص بودن ۴- مجبور شدن
+ همراه بودن ۵- کوتاهی عبارت ۶- جان دادن ۷- توجه کردن ۸- پرهیز کردن ۹-
خرده گیری + شکایت کردن ۱۰- دست پاچه شدن ۱۱- درمانده شدن ۱۲- شعله ور شدن

۱۳- لرزیدن ۱۴ خودکشی ۱۵- کمک کردن ۱۶ داروغگی + رفت و رو کردن ۱۷
عاقبت اندیشی ۱۸- پیروی کردن ۱۹ چنگ زدن + پناه بردن ۲۰ کمک کردن

دیکته — استخوان لای زخم میگذارد

دو هفته یا چهار ماه

قصابی در موقع شکستن استخوان ذبیحه خرده استخوانی از زیر ساطورش پریده بچشمش خلید
و در گوشهٔ چشم وی برای خود مأوی و مأمنی گزید چشم قصاب آماس کرده و
او را مضطرب و متوحش ساخت برای معالجه بمطب کحالی رفت چشم پزشک پس از
معاینهٔ چشم و تشخیص مرض برای جلب نفع شخصی عارضهٔ جزئی و مختصر را غائله ای و مرضی صعب العلاج
معرفی کرد قصاب مدت مدیدی بعد از آن نزد کحال رفته همه روزه مبلغی حق معاینه و
معالجه میپرداخت و چشم پزشک از اینکه مشتری احمق و مرید ثابت قدمی یافته
محظوظ و مشعوف بوده و هر روز بریختن دوائی مختصر و بی ضرر اکتفاء و اقتصار مینمود
و بمعالجهٔ قطعی و اساسی اقدام نمیکرد اتفاقاً روزی کحال در محکمه نبود و قصاب بعادت
مألوف حاضر شده و از شدت درد و طول مدت معالجه جزع و فزع و ضجه و ناله مینمود
معاون طبیب بحال اسف اشتمالش رقت آورده چشم مؤوف را معاینه کرد
و علت اصلی عدم تأثیر معالجهٔ این مدت متمادی را ملتفت شده استخوان را از
میان زخم بهر نوعی بود خارج نمود و قصاب پس از مدت مدیدی بیخوابی و قطع امید
از حیات خواب راحتی کرده با چشم پزشک و مطب او قطع رابطه نمود طبیب از وضع
حالش استفسار نمود معاونش شرح واقعه را بدون کم و کاست اظهار داشت
کحال از این بی احتیاطی و تهور فوق العاده وی متأثر و متغیر شده گفت با چه اجازه

ورخصت استخوانی را که من مدتی عمداً لای زخم گذاشته و وسیله استفادهٔ خود ساخته بودم خارج نمودی و علاوه بر خسارت مادّی که متوجه من شده قضیه را خالی از اهمیت و مرا بعدم حذاقت معرّفی کردی این قضیه مورد ضرب المثل شده و هرکه در قول یا فعل خود صراحت لهجه و رسوخ عقیده نداشته بتعریض و کنایه سخن گوید یا با تردید و تأنی اقدام بکار کند میگویند استخوان لای زخم میگذارد

کلمات املائی بروزن افتعال

انتظار ۱ - التذاذ ۲ - اقتباس ۳ - اختناق ۴ - افتراء ۵ - احتطاط ۶ - اهتزاز ۷ اصطلاح ۸ - انتساب ۹ - انتصاب ۱۰ - اختلاط ۱۱ - امتزاج ۱۲ - ابتهاج ۱۳ اختراع ۱۴ - افتضاح ۱۵ - ابتذال ۱۶ - اتصال ۱۷ - اتصاف ۱۸ - انتعاش ۱۹ ارتزاق ۲۰ -

۱ - چشم براه بودن ۲ - لذت بردن ۳ - کسب کردن چیز خوب ۴ - خفه شدن ۵ - نسبت ناروادادن ۶ - بهره بردن + خوشحالی ۷ - جنبش + پرواز ۸ - معمول شدن بین جمعی ۹ - نسبت داشتن ۱۰ گماشته شدن ۱۱ - آمیخته شدن ۱۲ - آمیخته شدن ۱۳ - خوشحالی ۱۴ - بوجود آوردن ۱۵ - رسوائی ۱۶ - کهنه شدن + ازرواج افتادن ۱۷ - چسبیدن ۱۸ - قبول کردن صفتی ۱۹ - لذت بردن ۲۰ روزی خوردن

دیکته هفتاد و پنجم — رنج خود و راحت یاران طلب

حاتم آن بحر جود و کان عطا روزی از قوم خویش ماند جدا

حاتم از اسخیاء و فتوت پیشگان عرب و اهل قبیله طی بوده لذا بحاتم طائی معروف و مشهور شده و ذکر خیرش در افواه خواص و عوام افتاده است سخاوت ذاتی و سماحت

فطری حاتم مورد تقدیر و تحسین بلکه مایهٔ تعجب و تحیّر است در اسعاف مآرب محتاجان و قضاء حوائج مستمندان ذرّه ای قصور و اهمال و لحظه ای فتور و تکاهل نمیورزید بدین سبب صیت شهرت و صلای سخاوتش در اقطار و انحاء جهان پیچیده و محبتش در ضمایر و خواطر عموم مردم و قاطبهٔ ایّام راسخ و مستحکم گشته است گویند روزی بر محبوسی اسیر و مقید بغل و زنجیر گذر کرد محبوس بفتوّت و سخاوت وی متوسّل و متشبث شده تقاضای بذل مساعدت و صرف مجاهدت در استخلاص خود نمود حاتم چون قضیه را منوط و منحصر بتأدیهٔ وجه مزبور نبود و طاقت ردّ تقاضای اسیر را هم نداشت ناچار خود را مقیّد بسلسله و محبوس را خلاص و بدیگر قبیلهٔ حاتم از جریان قضیه مطلّع شده وجه غرامت را تأدیه کرده و او را از حبس و قید موقت مستخلص و مرفه ساختند سخاوت و علوّ طبع افضل صفات حسنه و بهترین وسیلهٔ فوز و فلاح و مؤثرترین راه کسب و سعادت در دو نشأه میباشد و هرکس ذاتاً و فطرةً بدین موهبت و عطیهٔ الهی متصف و مباهی باشد و راحت و رفاهیت دیگران را بر فراغت و استراحت خویش ترجیح و تفضیل دهد نزد خدا و خلق محبوب و محترم و مقرب و معظم است

کلمات املائی بروزن افتعال

احتیاج ۱ - امتیاز ۲ - افتتاح ۳ - اشتباه ۴ - ارتحال ۵ - اختلاف ۶ - اغتشاش ۷ - احتیال ۸ - اعتراف ۹ - اقتصاد ۱۰ - ارتیاض ۱۱ - اقتفاء ۱۲ - اصطکاک ۱۳ - احتکار ۱۴ - ابتلاء ۱۵ - احتشام ۱۶ - اعتراض ۱۷ - استواء ۱۸ - ارتکاض ۱۹ - اعتذار

۱ - نیازمند شدن ۲ فرق داشتن + برتری داشتن ۳ - بازشدن + آغاز ۴ - بیدار و هشیار شدن ۵ کوچ کردن ۶ پریشانی + بی نظمی ۷ - تیرگی + بی نظمی ۸ - حیله گری + چاره جوئی

۹-خستو شدن + اقرار کردن ۱۰-صرفه جوئی ۱۱ رنج کشیدن ۱۲ پیروی کردن + بدنبال کسی رفتن ۱۳ بهم خوردن دو چیز ۱۴- انبار کردن بقصد گرانفروشی ۱۵ اگرفتار شدن ۱۶ اخشمگینی + شرمساری ۱۷ -ایراد گرفتن + خرده گیری ۱۸- یکسان بودن + چیره شدن ۱۹- دنبال کردن + جنبیدن ۲۰- عذرخواهی

دیکتهٔ هفتاد و ششم — المستشار مؤتمن

مشورت میکرد شخصی با کسی کز تردد وارهد و ز محبسی
(مولوی)

شخصی بر اثر سوء تصادف و زلتی دچار عذاب و مصیبت و گرفتار مخمصه و محنتی شده بود و برای نجات و خلاص از آن رزیه و مضیقه مخلصی میجست و با کسی در آن موضوع مشورت و از او استمداد و استعانت مینمود شخص مستشار از اظهار عقیده و ارائهٔ طریق خودداری کرده گفت با اینکه میدانی مرا با تو سابقهٔ عداوت و خصومت است بچه اعتماد و اطمینان نزد من افشای اسرار و اظهار عجز و الحاح میکنی مقتضای عقل و نقل آنست که یکی از دوستان صدیق و یاران صمیم خود را واقف این راز و در کشف راه حل با خویشتن دمساز و انباز کنی چه دشمن خیر و صلاح تو نجوید و جز راه کذب و خدعه و عذر و تزویر نپوید و سخن نگوید شخص مشورت کننده گفت من با اطلاع از سابقهٔ معاندت و ضدیت و مناقضت تو با خود عالماً عامداً ترا بدین سمت برگزیده و مافی الضمیر خویش را نزد تو اظهار و ابراز نمودم چه خوشبختانه ترا بحلیهٔ عقل و خرد و زیور علم و ادب متحلی و مزین یافتم و مطمئن و مستظهرم که عقل و انصاف و علم و بصیرت داری و نتیجهٔ اغفال و اعمال غرض را میدانی پس جز براه عدل و نصفت و طریق صدق و

حقیقت قدمی برنداشته و جز مصالح و منافع دشمن خویش چیزی را در این موقع مطمح نظر و نصب العین خویش قرار نمیدهی که بزرگان گفته اند (دشمن دانا به از نادان دوست) پس شخص عاقل و حازم و مآل اندیش باید جز با عقلاء مشورت نکند و اگر کسی او را مورد مشاوره و مؤامره قرار دهد جز بفتوای عقل و عدالت سخنی نگوید و اعمال غرض و اغفال و اغواء نکند که گفته اند المستشار مؤتمن

کلمات املائی بر وزن افتعال

اعتماد ۱- اقتضاء ۲- اعتلاء ۳- اشتباه ۴- ابتداء ۵- انتهاء ۶- ارتضاء ۷- اصطفاء ۸- اصطناع ۹- انتقال ۱۰- انتقاد ۱۱- اشتعال ۱۲- اشتغال ۱۳- انتظام ۱۴- اختتام ۱۵- اقتدار ۱۶- ابتهال ۱۷- اعتماد ۱۸- اقتناء ۱۹- ائتلاف ۲۰

۱-توجه کردن + اهمیت دادن ۲-مناسب بودن ۳-بلند شدن ۴-شبیه شدن + بخطا افتادن ۵-آغاز + شروع کردن ۶- فرجام + تمام شدن ۷-خشنودی ۸-برگزیدن ۹-نیکی کردن + تربیت کردن ۱۰-جابجا شدن ۱۱ خرده گیری ۱۲ شعله ور شدن ۱۳ مشغول شدن ۱۴ با نظم بودن ۱۵ تمام شدن ۱۶-توانائی ۱۷ زاری + خواهش ۱۸ اتکیه کردن ۱۹ ذخیره کردن + بدست آوردن ۲۰ همدست شدن

دیکتهٔ هفتاد و هفتم — فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر

یکی خادم مرغ هوائی شکار فرو ماند از ضعف پیری ز کار
(جامی)

زغنی فرتوت بضعف هرم مبتلی شد و روز بروز ضعفش روی بقوت نهاد تا از طیران در جو هوا و صید مرغان ضعیف و بیضه باز ماند از غایت اضطرار

بر کنار نهری منزل و مأوی گزید و از خزانهٔ غیب الهی قوت لایموتی میطلبید روزی بحسب اتفاق وزغی را اسیر و شکار نموده خواست آنرا بلعیده آتش جوع را بگوشت وی منطفی سازد وزغ با نغمه زبان بعجز و تضرع گشود ولابه والتماس نمود که نه جثهٔ من بقدر کفایت قوی است و نه گوشت من طعم و مزهٔ مطبوع و مرغوبی دارد از تناول این غذای مکروه غیر لذیذ جز انضجار خاطر و تهوّع و انقلاب مزاج نتیجه و ثمری نخواهی برد اگر از قتل من صرف نظر نموده آزادم کنی بقیّهٔ عمر طوق بندگیت در گردن نهم و همه روزه بوقت معیّن و موعد مقرّر چند ماهی سمین و وزین را بلطایف الحیل اسیر دام و گرفتار چنگال آهنین تو سازم و اگر ترا در صدق و صحت اظهارات من جزئی شک و شبهه و کمترین تردید و سوء ظن است ممکن است مرا بسوگندی غلیظ و مؤکد قسم دهی و از دغدغه و توزّع ضمیر وارهی زغن بتمویه و تزویر وزغ مغرور و مفتون شده دهان گشود تا مراسم تحلیف و تأکید بجا آورد وزغ در آب جست و سر خویش گرفت و راه مجانبت و پرهیز در پیش (گرفت) از این افسانه دو نتیجهٔ مهم میتوان استفاده و استنباط کرد یکی آنکه انسان در موقع ابتلاء و اسارت در چنگ دشمن و تصادف با محن و مصائب روزگار نباید مضطرب و متوحش شده جزع و فزع و گریه و زاری پیشه کند بلکه باید بهر وسیله و وثیقه ممکن شود خود را از مهلکه و مضیقه خلاص نماید دیگر آنکه نباید انسان بعجز و ابتهال خصم مغلوب فریفته شده نعمت عاجل را بخیال ثروت موهوم آجل از دست دهد

بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر غالب شود بر تو رحم نکند (سعدی)

کلمات املائی بروزن افتعال

امتثال ۱ ارتجاع ۲ - ارتباط ۳ - اشتیاق ۴ - التیام ۵ - اقتحام ۶ - ارتشاء ۷ - ارتفاع ۸ - التماس ۹ - اقتران ۱۰ - استتار ۱۱ - اصطبار ۱۲ اشتهار ۱۳ - اقتصار ۱۴ - اختلاس ۱۵ - اتکاء ۱۶ - اکتفاء ۱۷ - اطراد ۱۸ - اطلاع ۱۹ - اتحاد ۲۰

---

۱ فرمان برداری ۲ - بحال اوّل برگشتن ۳ - بستگی + پیوستگی ۴ - شوق داشتن ۵ - جوش خوردن + اصلاح شدن ۶ - خود را بزحمت انداختن ۷ رشوه گرفتن ۸ بلند شدن + برطرف شدن ۹ - خواهش + زاری ۱۰ - نزدیک شدن ۱۱ - پنهان شدن ۱۲ شکیبائی ۱۳ - مشهور شدن ۱۴ - قناعت کردن ۱۵ - دزدی کردن ۱۶ - تکیه نمودن ۱۷ - کافی بودن ۱۸ همردیف شدن + دور شدن ۱۹ - آگاهی ۲۰ یگانگی + همدست شدن

دهکده — دلسوخته داند که دل سوخته چون است (هفتاد و هشتم)

شهره‌ای شد ز ره شهر بده تا گشاید ز دلش گشت گره (جامی)

شخصی از سکنه و اهالی شهر بعزم تفرّج و هواخوری و استفاده از مناظر طبیعی عزیمت دهی نمود و در آنجا با یکی از دوستان دهنشین خویش مواجه و مصادف گشت دهقان بمقتضای نظر بلندی و مهمان نوازی که عادت فطری و غریزی روستائیان و صحرانشینان است دوست شهری خود را بضیافت طلبید و وسائل پذیرائی او را در حدود قدرت و استطاعت خویش تهیه و تعبیه نمود مرد شهری باغی دید با کمال نضارت و طراوت و مرغزاری در عین خضارت و لطافت مزیّن بانواع ریاحین و ازهار و مشحون از اقسام فواکه و اثمار چون مانع و رادعی در بین ندید شروع بخوردن میوه نمود و در این باب راه افراط و اسراف و طریق تبذیر و اتلاف پیمود بهر شاخه که دست میانداخت آنرا از بیخ و بن معدوم میساخت

و بهرناحیه و باغچه که قدم میگذاشت آنرا از حلیهٔ آبادی و خرمی بی بهره و نصیب مینمود عجبتر آنکه در قبال این حرکات خارج از نزاکت و عملیات خسارت انگیز و غبن آور از دهقان سؤال نمود که اگر از من عملی منافی ادب و فعلی مورث صدمه و اذیت مشاهده میکنی مرا اعلام و اعلان ده تا تلافی مافات دست در آستین مجابات کشم و ترک ایذاء و اضرار کنم روستائی با صراحت لهجه و بساطت اخلاق مفطور خویش گفت تو که از عمل حرث و دهقنت سابقه و اطلاعی نداشته و ملتفت نیستی هر نهال این بوستان با تحمل چه زحمات و مشقاتی پرورده و مثمر و منتج گشته است چگونه ممکن است از مراتب تأثر و تألم من مطلع گشته و بتأمین خسارت من پردازی

رنج همدرد که داند همدرد — شرح این هست به بیدردان سرد

کلمات املائی بروزن افتعال

اتفاق ۱- اختیار ۲- اعتیاد ۳- ارتکاب ۴- اغتنام ۵- اشتهاء ۶- اجتماع ۷- احتراق ۸- افتراق ۹- استناد ۱۰- انتفاء ۱۱- انتفاع ۱۲ اختصاص ۱۳- ارتماس ۱۴- انتشار ۱۵- التزام ۱۶- ارتقاء ۱۷- اشتقاق ۱۸- اعتزاز ۱۹- امتناع ۲۰

۱- همرنگ شدن + واقع شدن ۲- قدرت داشتن ۳- عادت کردن ۴- مشغول شدن ۵- غنیمت شمردن ۶- میل داشتن ۷- جمع شدن ۸- سوختن ۹- جدا شدن ۱۰- دلیل آوردن ۱۱- نابود شدن ۱۲- بهره و سود بردن ۱۳- مخصوص بودن + ویژگی ۱۴ سر زیر آب کردن ۱۵- پراکنده شدن ۱۶ مجبور بودن + همراه بودن ۱۷- بالا رفتن ۱۸- جدا شدن ۱۹- ارجمند شدن ۲۰ ضد قبول + نافرمانی

دیکته حافظ هفتاد و نهم

خواجه شمس الدین محمد متخلص بحافظ و ملقب بلسان الغیب از اعاظم فصحاء و اکابر بلغاء ایران و در زمرهٔ شعرای غزل سرای عصر فترت و اوان تسلط و استیلاء مغول بوده و در نتیجهٔ تلاوت و مطالعهٔ زیاد مسطورات و محتویات قرآن مجید را محفوظ و مرکوز بذهن داشته بدین لحاظ حافظ تخلص نموده است بطوریکه از اشعار و غزلیات حافظ مستفاد و مستنبط میشود وی بتوقف و انزواء و اعتکاف در شیراز که مسقط الرأس او بود علاقه و عشق مفرطی داشته و جز دو نوبت یکی بخطهٔ یزد و دیگری بصوب هندوستان مسافرت و مهاجرتی نکرده است که در وهلهٔ اخیر بواسطهٔ تلاطم و طغیان آب دریا در اثنای راه فسخ عزیمت و بوطن خویش عودت و مراجعت کرده است

حافظ در دورهٔ زندگانی خویش مناظر فظیع و سوانح و حوادث تألم آوری را مشاهده کرده و مراتب تأثر خود را در تلو اشعار و ضمن غزلیات خویش اظهار و ابراز داشته است اشعار حافظ حاوی مطالب عرفانی و جامع نکات و دقایق اخلاقی و دارای عذوبت و ملاحت خاصی است بدین جهت دیوان حافظ مورد توجه عارف و عامی و اغلب اشعارش ورد زبان و ضرب المثل بین خاص و عام بوده بدان تفؤل و تطیر مینمایند حافظ با بیسوادان عالم نما و زاهد صورتان فاسق سیرت و اهل خدعه و تزویر کاملاً مخالف بوده و در هجو ارباب سالوس و طامات اشعار فصیح و قصاید و غزلیات بلیغ و متین گفته و علماء و زهاد حقیقی و معنوی را مورد مدح و منقبت مخصوص قرار داده است حافظ در خاک مصلی سال ۷۹۵ هجری مرحوم

و در همان ناحیه مدفون و مطموس گشت

کلمات املائی بر وزن افتعال

اعتکاف ۱ - اعتساف ۲ - انتقام ۳ - امتلاء ۴ - احتواء ۵ - انتخاب ۶ - اهتمام
۷ - احتمال ۸ - التجاء ۹ - اعتراب ۱۰ - اتعاظ ۱۱ - احترام ۱۲ - ارتسام ۱۳
اتباع ۱۴ - امتداد ۱۵ - امتحان ۱۶ - امتنان ۱۷ - اقتناء ۱۸ - اقتراح
۱۹ - ابتیاع ۲۰

۱ - گوشه نشینی + ماندن در مکان محترمی ۲ - از جاده خارج شدن ۳ - تلافی کردن + شکنجه
کردن ۴ - پر شدن ۵ - جمع شدن + فراگرفتن ۶ - برگزیدن ۷ - کوشش ۸ -
پارکشیدن ۹ - پناه بردن ۱۰ - بغربت افتادن ۱۱ - پند گرفتن ۱۲ - گرامی شدن
۱۳ - نوشتن + نقش کشیدن ۱۴ - پیروی کردن ۱۵ - کشیده شدن ۱۶ - آزمودن
۱۷ شکرگذاری ۱۸ - بدست آوردن + جمع کردن ۱۹ - انجام دادن کاری بدون مقدمه
و سابقه ۲۰ - خریدن

دیکته هشتادم دیکته امتحان نهائی سیمی ابتدائی - دیکته دوم دختران در سال ۱۳۱۴

نصیحت

باید که از پیرایهٔ خوی نیک و زیب سخن خوش و زینت رفق و حسن معاشرت عاطل
نباشی زیرا هر که خود را بزیور محاسن اخلاق مزین نمود نزدیک اهل خیر مطلوب
و در نزد اصحاب شر نیز محبوب گردد و دوستی او در ضمیر و خاطر عموم مردم راسخ و
مستحکم شود و محبت او در دلهای طوایف جایگیر آید و او را در همه افعال مدح
و ثنا گویند و در نامه ها بذکر خیر او ناطق باشند دوستان و یاران کسب
نماید و احباب و اخوان بدست آورد و ایشان را از آمیزش و مصاحبت خود
مستفید و بهره مند سازد چنانکه در احتمال مشقات و تکفل مهمات با او مواسات

گروه و غمگسار و معاون گردند و آنچه از او صادر گردد تحمل نموده بجان و دل پذیرند
پس از خوی زشت اجتناب نمای که با این خصلت نکوهیده تو را هیچ دوست
ثابت و پایدار نماند و همه مردم از تو رمیده و از مساعدت تو مضایقه نمایند

دیکته هشتاد و یکم دیکته امتحان نهائی ابتدائی پسران در سال هزار و سیصد و پانزده شمسی

سپاسداری

بهترین گلی که در بوستان اخلاق بشکفد و بنسیم آن مشام عقل معطر گردد و طراوت
و صفاء پذیرد سپاسداری و شکرگذاری است شکر و سپاس وسیلهٔ مزید
نعمت و افزودن مواهب ایزدی است شکر منعم حقیقی که موجد و عطاء کنندهٔ
نعمای روحی و جسمی است عقلاً و عرفاً بر متدین و خردمند فریضه و بر تمام وظایف
و تکالیف مقدم میباشد و شکر خداوند عبارت است از تحصیل رضا و خرسندی
او و آشنائی باینکه صانع و خالق موجودات هر نعمتی را بجهت غرض و مصلحتی
عطاء فرموده و لازم است که آن نعمت در همان مصلحت مصرف شود و قوای
عقلی و فکری را نسبت بمصالح دنیوی و اخروی بطوری که بفساد و شری منجر نشود
بکار برد و در ضمیر خود نسبت بقاطبهٔ ابناء نوع خیر و صلاح پسندد و همچنین
از نعم جسمانی مانند جاه و مال سوء استفاده نکرده اسراف و تبذیر روا ندارد و از
احسان و انفاق در مصالح فردی و نوعی بخل و امساک نورزد و جاه و عزت
خدادادی را بتعذیب و تنکیل و اضرار مردم و زیردستان خرج نماید
بعد از سپاسگذاری و طاعت ایزدی شناختن حق پدر و مادر و شکرگذاری آنها

لازم است در مقابل زحمات والدین عدالت چنان اقتضا میکند که پیوسته رضایت آنها را رعایت کنند چه خالق از مکافات حقوق نعمای خود مستغنی است و پدر و مادر بدان محتاجند پس باید تحری رضای آنها را بقول و عمل بوسیلهٔ تعظیم و طاعت و تواضع و خدمت و مساعدت بآنها و اظهار خیرخواهی در سر و علانیه معمول و مجری دارد و از مخالفت و عدم محافظت وصایای آنها اجتناب و احتراز نماید

دیکتهٔ هشتاد و دوم

دیکتهٔ امتحان نهائی ابتدائی دختران سال هزار و سیصد و پانزده شمسی

زبان فارسی و تغییرات آن

زبان فارسی کنونی و ادبیات جدید ما خاصه نظم مبدا تأسیس و شروع آن از اواخر قرن دوم هجری است در عرض یکصد و پنجاه سال که دورهٔ تسلط و غلبهٔ سلاطین متعصب اموی در روزگار غرضرانی و هرج و مرج آنان بود از هر سو در اثر طغیان شرارهٔ حوادث لطمه های طاقت فرسا بزبان فارسی مواجه و روبرو شد و از هیچ صدمه و اذیتی مضایقه بعمل نیامد و این فشارها باعث و سبب شد که رغبت و میل فصحاء این کشور از نظم و نثر کم شد و سخنوران ماهر عجم نتوانستند بضاعت دانش خویش را ارائه دهند و یکسر عاطل و باطل ماندند بحدی که مضامین بلند و عبارات موزون آنان بمعرض دسترس کسی واقع نشد کار فشار و تعصب بآن درجه رسید که مسوده ها و اوراقی که بفارسی از هر گوشه و کنار یافت میشد طعمهٔ حریق میگردید و در این کار حتی المقدور مراقبت بعمل میامد تا اینکه بواسطه سعی و اهتمام فتورناپذیر

پهلوانان ایران مخصوصاً اهالی خراسان زمام و افسار سلطنت از قبضهٔ اختیار بنی امیه بیرون آمد و بنی العباس برگذار گردید و حوزهٔ جمعیت بنی امیه تار و مار شد عباسیان از لحاظ آنکه خود را مرهون فداکاری ایرانیان میدانستند باستمالت بلکه بتأیید و تقویت آنان پرداختند و از هرکدام که لیاقتی سراغ داشتند بمنصب مخصوص معزز و سرافراز کردند و بغض و کینهٔ موروث بصلح مبدل شد بخصوص منصور دوانیقی بطوایف عرب حکم کرد که باید بکلاه و لباس ایرانی ملبس شوند و هارون (هرون) کلی رتق و فتق امور مملکتی را در کف برمکیهای ایرانی نژاد گذاشت و مأمون بخواندن زبان فارسی مایل شد و در مقام تفحص و تجسس کتبی که بفارسی نوشته شده بود افتاد و بیشتر در تتبع و جستجوی نسخجاتی که در اصناف مواعظ و حکم و فلسفه و طب بود گردید

دیکتهٔ هشتاد و سوم

دیکتهٔ امتحان نهائی ابتدائی پسران در سال ۱۳۱۶ خورشیدی

کتاب و کتابخانه

چه خوش است روزگار ما که کتاب فراوان و بدست آوردنش آسان است مردم قدر کتاب را میدانند و از فوائد آن غافلند کتاب آموزگاری است که مفت و بی عوض ما را تعلیم میدهد هیچوقت ملول نمیشود و همیشه در انتظار ما بیدار است هر وقت بسر وقتش برویم با جبهه و چهرهٔ گشاده ما را میپذیرد و بدون دریغ مکنونات خاطر خویش را در اختیار ما میگذارد و از

مصاحبت ما دلگیر نمیشود و از مناقشه و جدال خشمگین نمیگردد هرچه بپرسیم با ملایمت جواب میدهد و هرچه را نمیدانیم با رأفت و مهربانی بما میآموزد هیچوقت ما را سرزنش نمیکند و معلومات خود را برخ ما نمیکشد در این صورت بهتر از کتاب چیزی نیست و بهتر از کتابخانه جائی در دنیا وجود ندارد کسی که میخواهد در کانون افکار و تصورات بشری از رنج و محنت زندگانی رهائی یافته بخوشبختی و آرامش بمقصود خویش راه یابد باید در گوشهٔ کتابخانه میان اوراق کتب جستجو کند و مطمئن باشد که عاقبت جوینده یابنده است انسان فطرةً از تنهائی میگریزد و از عزلت نفرت دارد همیشه میخواهد با دوستان بیامیزد و با آشنایان بنشیند و برخیزد گوئی هستی او ناقص است و رشته های نادیدنی وجود او را با دیگران بهم پیوسته که بدون آنها آرام و قرار ندارد بدون تردید کتاب برای انسان بهترین مونس است زیرا مصاحبت آن ما را از محیط مردم عادی بالا برده در دنیائی از افکار و تصورات عالی داخل میکند و با مردمان بزرگ همنشین میسازد از کتابخانه غافل مشوید که بهتر از آن جائی نیست وقتی وارد کتابخانه میشوید بصورت ظاهر قفسه هائی را می بینید که کتب و اوراق در آن جای داده شده است و سکوت بر آن محوطه حکمفرما است و هیچ صدائی بگوش نمیرسد وقتی روی صندلی پشت میز مطالعه می نشینید کتابهای خاموش زبان میگشاید ـ گوئی محیط عوض میشود و شما بر بالهای فکر نشسته با سرعتی حیرت انگیز آسمان و زمین را در مینوردید و همراه شیخ سعدی و ناصر خسرو در جهان گردش میکنید و از تجارب سودمند آنان بهره میبرید

دیکته: دیکته امتحان نهائی ابتدائی دختران سال ۱۳۲۱ خورشیدی هشتاد و پنجم

کتاب

پیشینیان ما بقدر کفایت کتاب نداشتند و از این بابت دلگیر بودند ولی در این روزگار کار دگرگون شد و ما از فراوانی کتاب شکایت میکنیم

کتاب هم مثل تمام چیزهای دیگر ممکن است خوب یا بد مفید یا مضر باشد بعضی کتابها را باید با آب طلا نوشت و سزاوار است که اهل هوش مطالب آنرا چون در و گوهر زینت خاطر و آویزهٔ گوش کنند برعکس بعضی کتابها قطرات مرکبی است که بر روی کاغذ نقش بسته و لکه سیاه رنگ و ننگ آمیزی است که بر دامان علم و ادب نشسته فروختنش حرام و خریدنش زیان آمیز است هرکسی که صفحات آنرا سیاه کرده زهری است خطرناک که روحهای پاک را مسموم میکند و شرافت و فضیلت را میمیراند

بعقیدهٔ من با پیشرفت علم و دانش چیزی نمیگذرد که اکثریت خوانندگان کتاب از کارگر و مزدوران تشکیل میشود زیرا آنان که کارهای فکری را انجام میدهند وقتی از کار فراغت یافتند بورزش و گردش احتیاج دارند و باید جسمی خود را که تمام روز بیکار گذاشته اند بکار اندازند برعکس آنانکه در مدت روز قوای جسمی خود را بمصرف رسانیده اند بایستی در گوشه ای آرمیده با خواندن کتاب روح خویش را از ملالت و جسم خود را از کسالت برهانند

خوشبختانه در نتیجهٔ رواج تعلیمات عمومی طبقات کم و بیش از خواندن و نوشتن

بهره دارند کتاب نیز بهترین و آسانترین تفریحی است که مردم میتوانند
با قیمت ارزان از آن استفاده کنند بناء براین بزودی خواهیم دید که
بیشتر کتابها را افراد طبقات پست میخرند و در اینجا بیک خطر بزرگ متوجه میشویم
افکار مسموم اگر فقط در طبقات ممتازه رواج یابد چندان خطری ندارد زیرا
آنان بواسطهٔ تعلیمات عالی مبانی اخلاقشان استوار شده و باین آسانی خلل
نمی پذیرد ولی کسانی که فقط خواندن و نوشتن را آموخته اند روحشان چون
آئینه برای انعکاس افکار نو مهیا است اگر کتابهای بد را بخوانند
خیلی زود تسلیم مطالب آن میشوند و دو اسبه بطرف پرتگاه
فساد میتازند

عمل نصیر الصنایع

کتبه محمد صانعی سیمین قلم خوانساری

تذکار لازم

(۱) هر لغت متشابه که بعد از آن حرف (ف) نوشته شده است فارسی است نه عربی
(۲) دانش آموزان نباید فقط بحفظ واژه های متشابه اکتفا کنند بلکه باید مورد
استعمال هریک را در عبارات و جمل مختلفه جستجو نمایند یا از دانندگان بپرسند

لغت	معنی		لغت	معنی
ابلغ	رساتر + کاملتر		ابلق	رنگ سیاه وسفید
اتلال	تپه ها		اطلال	ویرانه ها
اثاث	اسباب کارخانه		اساس	پایه
اثرات	نشانه ها		عشرات	گیاهان
اثیر	کوره آتش		اسیر	دستگیر + گرفتار
عسیر	دشوار		عصیر	شیره + فشرده شده
اثل	گز شور		اصل	ریشه
اثم	گناه		اسم	نام
آثم	گناهکار		عاصم	نگاهبان
اثمار	میوه ها		اسمار	افسانه ها
احتظاظ	خوشحالی - بهره بردن		اهتزاز	جنبش + پرواز
احسان	نیکی کردن		احصان	زناشوئی + خودداری
احله	چیزهای حلال		اهله	هلالها

لغت	معنی
انحس	بدتر + پست تر
اذل	خوارتر
اذلال	خوارکردن
ارش	توفیر قیمت
عرض	پهنا + اظهار کردن
ارضاء	خشنود شدن
اریکه	تخت
ارائک	تختها
ادیم	سفره چرمی + پهنای زمین
ازار	شلوار
ازهر	روشنتر
ازفر	خوشبوتر + خوشبو
آجل	آینده + یا مدت
استغلال	کرایه دادن و گرفتن
استحلال	طلب چیز حلال
استرضاء	طلب خشنودی
اسر	گرفتار شدن
اسرار	شاد کردن + سپردن راز
اسراف	ولخرجی
اسفار	کتابها + سفرها
اسواط	تازیانه ها
آسف	افسوس خورنده
عاصف	باد خطرناک
اشباه	مانندها
اشیاء	چیزها

لغت	معنی
اخص	بهتر + نزدیکتر
اضل	گمراه تر
اضلال	گمراه کردن
عرش	سقف + مقام بلند
ارض	زمین
ارضاع	شیر دادن بطفل
عریکه	خوی
عرائک	خویها
عدیم	نابود شده
عذار	چهره + گونه
اظهر	آشکارتر
اظفر	کامیابتر
عاجل	شتابنده + موجود
استقلال	آزاد و پابرجا بودن
استهلال	دیدن ماه نو
استرضاع	شیر خواستن بچه
عصر	بعد از ظهر + دوره
اصرار	پافشاری
اصراف	گرداندن + برطرف کردن
اصفار	صفرها
اصوات	آوازها
آصف	وزیر سلیمان + جانشین
اشباح	دورنماها
اشیاع	پیروان

لغت	معنی
اضائه	روشن کردن
اطاله	زبان درازی
اعزام	فرستادن
اعسار	درماندگی + بیچیزی
اغرب	دورتر + نامناسبتر
عقرب	کژدم
اغناء	بی نیاز کردن
افسح	گشادتر
اقارب	نزدیکان + خویشان
الم	درد
الیم	دردناک
الغاء	بی اثر کردن از کار انداختن
الیف	همخو + همزبان
امر	فرمان + کار
آمر	فرمانده
امار و اماره	بسیار امر کننده
امل	آرزو
اناء	ظرف
انتشار	پراکنده شدن
انتساب	نسبت داشتن
انتفاء	نابود شدن

لغت	معنی
اضاعه	تباه کردن
عطالت	تنبلی + بیکاری
اعظام	گرامی داشتن
اعصار	گرد باد
اقرب	نزدیکتر
اقناع	قانع کردن
افصح	خوش بیان تر
عقارب	کژدمها
علم	نشانه + درفش
علیم	دانا
القاء	تحریک کردن + یاد دادن
علیف	حیوان علفخوار
عمرو	نام شخص
عامر	آبادکننده + سالخورده
عمار	بسیار آبادکننده
عمل	کار
عناء	رنج
انتصار	غالب شدن + انتقام کشیدن
انتصاب	گماشته شدن
انتفاع	سود بردن

لغت	معنی		لغت	معنی
انطفاء	خاموش شدن آتش			
انتهاز	چشم براه بودن		انتهاض	جنبش
انزجار	بیزاری + منع کردن		انضجار	دلتنگی + بتنگ آمدن
اوان	هنگام		عوان	گماشته + پیشکار
ایار	نام ماه هفتم رومی		عیار	اندازهٔ طلا و نقره خالص
بأس	خشم + ترس		بعث	برانگیختن
بائس	تهی دست		باعث	سبب
بحر	دریا		بهر (ف)	برای + قسمت + نصف گره
بحار	دریاها		بهار (ف)	اوّلین فصل سال خورشیدی
برائت	بیزاری + بیگناهی		براعت	خوبی مضمون
باری	آفریننده		بارع	دانشمند
بست (ف)	پناه بردن		بسط	گستردن + فراخی
بغل	استر		بقل	سبزی
بغاء	سرکشی + نافرمانی		بقاء	ماندن + پایداری
بقاع	بقعه ها			
بهاء	روشنائی		بها (ف)	ارزش
بهل (ف)	رها کن		بحل کردن	بخشیدن
تابع	پیروی کننده		طابع	چاپ کننده
تابعین	پیروان		طابعین	چاپ کنندگان
تأثر	اثر یافتن		تعسّر	دشوار بودن

لغت	معنی		لغت	معنی
تأدیه	اداء کردن		تعدیه	متعدی کردن فعل لازم
تأسف	افسوس خوردن		تعسف	ستم کردن
تألم	دردناک شدن		تعلّم	یادگرفتن
تأویل	گرداندن تغییر دادن		تعویل	تکیه کردن
تثبیت	محکم کردن		تشبیط	شکنجه کردن
تثویب	مزد دادن		تصویب	پذیرفتن
تحدید	حد معین کردن		تهدید	ترساندن
تحلیل	حلال کردن + حل کردن		تهلیل	ذکر خدا گفتن
تحیت	زنده باد گفتن		تهیّه	آماده کردن
تذرع	وسیله جوئی		تضرّع	گریه وزاری
ترید	نان خیس خورده در شیر و غیره		طرید	رانده شده
تسبیح	ذکر خدا گفتن		تصبیح	ورود وقت صبح
تسمیم	زهر خوراندن		تصمیم	قصد کردن
تعویذ	دعا خواندن پناه دادن		تعویض	عوض کردن
تغلب	بزور گرفتن		تقلّب	نادرستی بغیر کردن
تغلیب	غلبه کردن		تقلیب	وارونه کردن
تفریغ	تمام کردن حساب		تفریق	کاستن + جدا کردن
تکثر	زیاد شدن		تکسر	شکستگی
تکثیر	زیاد کردن		تکسیر	زیاد شکستن
تل	تپه		طل	خرابه
تیار	موج دریا		طیار	پرنده + هواپیما
تیارات	امواج دریا		طیارات	هواپیماها

لغت	معنی		لغت	معنی
تین	انجیر		طین	گل
ثبت	یاد داشت کردن		سبت	شنبه
ثری	خاک + زمین		سرا (ف)	خانه
ثغر	مرز (سرحد)		صقر	مرغی است شکارچی
سفر	کوچ کردن		صفر	ماه دوم سال قمری + نام شخص
ثمر	میوه		سمر	افسانه
ثمن	بها		سمن	فربهی
ثمین	گرانبها		سمین	فربه
ثناء	ستایش		سناء	روشنائی
ثنیه	دندان پیشین		سنیه	بلند مقام
ثوب	جامه		صوب	طرف
ثواب	مزد خوب		صواب	پسندیده
جحد	حاشا کردن		جهد	کوشش
جاحد	حاشا کننده		جاهد	کوشنده
جذر	قطع کردن		جزر	کشش آب دریا
حبوب	دانه ها		هبوب	وزش باد
حذر	پرهیز		حضر	ضد سفر
حار	گرم		هار (ف)	سگ هار
حارث	برزگر		حارس	پاسبان
حراثت	برزگری		حراست	پاسبانی
حارب	جنگ کننده		هارب	گریزان
حُراث	برزگران		حراس	پاسبانان
حرم	جای محترم		هرم	پیری + نام حجمی است
هضم	گوارش		هزم	شکست دادن
حزم	دوراندیشی		هازم	شکست دهنده

لغت	معنی		لغت	معنی
حازم	دوراندیش		هاضم	حل کننده غذاء
حسب	اندازه		حصب	آتش گیرانه
حاسد	بدخواه		حاصد	درو گر
حُساد	بدخواهان		حصاد	درو. گران
حسیر	حسرت برنده		حصیر	بوریا
حضائض	پستیها		حظائظ	خوشیها
حلال	روا		هلال	ماه شب اول ماه
حلیله	زن عقدی		هلیله	نام دوائی است
حمزه	نام شخص		همزه	حرف اول الفباء
حائز	کامیاب		حائض	زن حیض دیده
حور	فرشته + زنان سیاه چشم		هور (ف)	آفتاب
حوزه	انجمن		حوضه	گودال آب
رائی	بیننده		راعی	چوپان
رازی	منسوب بری		راضی	خشنود
رضا (رضی)	خشنودی		رضاع	شیرخوردن طفل
زاغ	کلاغ سیاه		زاق	رنگ آبی تند
زخم (ف)	زخم		ضخیم	کلفت
زراعت	کاشتن		ضراعت	زاری
زمین (ف)	کره زمین		ضمین	عهده دار
زهر (ف)	ماده کشنده		زهر	شکوفه + گل
ظهر	پشت + کمر		ظاهر و ظاهره	آشکار
زاهر و زاهر	روشن		ظهور	آشکار شدن
زهور	گلها + شکوفه ها		ظهیر	کمربند
زحیر	اسهال خونی			
سؤال	پرسش		سعال	سرفه کردن
سبا	نام شهری بوده است		صبا	باد شرقی
سبب	جهت		صبب	زمینهای اطراف رود
سب	بدگوئی		صب	ریختن آب

لغت	معنی	لغت	معنی
سباحت	شناگری	صباحت	خوشروئی
سبقت	پیش افتادن	صبغه	رنگ کردن + رنگ گرفتن
ساعد	بند دست	صاعد	بالارونده
سائد	پیشوا	سائق	راننده
صائغ	ریخته گر + زرگر	سطر	نوشته
ستر	پوشش	سطور	سطرها
ستور (ف)	مال سواری	سطوح	سطحها
ستوه (ف)	بتنگ آمدن	صهر	داماد
سحر	جادو + جادوگری	صد	گمراه کردن
سد	بستن	صدید	گمراه + چرک
سدید	محکم	صریر	آواز سخت
سریر	تخت	صریع	آنکه سرگیجه داشته باشد
سریع	تند		
حین	هنگام	هین (ف)	آگاه باش
حول	طرف + یازده ماه قمری	هول	ترس
حائل	فاصله + میانجی	هائل	ترس آور
حیات	زندگی + زندگانی	حیاط	فضا + خانه
حیث	جهت	حیص و بیص	گیرودار
خار (ف)	تیغ	خوار (ف)	ذلیل + خورنده + نام
خاستن	بلند شدن	خواستن (ف)	طلبیدن خواهش
خان (ترکی)	شخص بزرگ	خوان (ف)	سفره
خبیث	ناپاک + پلید	خبیص	نام قدیم شهداد
ختا (ف)	نام کشوری است	خطا	لغزش + گناه
ختمی	منسوب بختم	خطمی	گل خطمی

لغت	معنی	لغت	معنی
خویش		خیش	
دائی (ف)	برادر مادر	داعی	دعاگو + ادعاکننده
ذرع	اندازه‌ای بود	زرع	کاشتن
ذقن	چانه	زغن	کلاغ
ذکی	باهوش	زکی	پاکیزه
ذلت	خواری	زلت	لغزش
ذل و ذلاله	خواری	زل (ف)	نوعی از گوسفند
ظل	سایه	ضل و ضلالت	گمراهی
ذلیل	خوار	زلیل	خطاکار
ضلیل	گمراه	ظلیل	تاریک + سایه دار
ذم	بدگوئی	ضم	پیش چسباندن
ذمیمه	ناپسند	ضمیمه	جزو + چسبانده شده
ذمایم	بدیها	ضمایم	ضمیمه‌ها
سفر	کتاب	صفر	هیچ خالی
سفره	خوان	صفره	زردی
سفیر	فرستاده	صفیر	آواز + سوت
سفاح	خونریز + دلیر	صفاح	صفحه شمار
سلب	کندن	صلب	بدار زدن
سلیب	کنده شده + برهنه	صلیب	چوبه دار
سلاح	اسباب جنگ	صلاح	خوشی + خیرخواهی
سم (ف)	سم پای جانداران	صم	گران
سماع	بسیار شنونده	صماد	سنگ سخت
سوع	جایز بودن	سوق	راندن
صوع	ریخته گری		

لغت	معنی		لغت	معنی
سور	دیوار قلعه		سور(ف)	خوردنی مفت
صور	دمیدن			
سوره	قسمتی از کتاب مقدس		صورت	چهره
سور	سوره‌ها		صُوَر	صورتها
سوط	تازیانه		صوت	آواز
سهو	فراموشی		صَحْو	بهوش آمدن
سیف	شمشیر		صیف	تابستان
شج	دورنما + کالبد		شبه	خرمهره
شت	پراکندگی		شط	رود بزرگ
شری	خریدن		شراع	بادبان کشتی
شست	انگشت بزرگ + دام		شصت(ف)	شش ده تا
ضیاء	روشنائی		ضیاع	آب ملک + خرابی
عزم	قصد		عظم	استخوان
عزیمت	آهنگ		عظیمه	بزرگ
عذوبت	شیرینی + گوارائی		عزوبت	بی زن بودن + یا بی شوهر بودن
غالب	چیره + بیشتر		قالب	جا
غد	فردا		قد	بتحقیق + گاهی
غدیر	گودال آب		قدیر	توانا
غذاء	خوراک		قضاء	فرمان + اتفاق
غزاء	جنگ			
غزاة	جنگجویان		قضات	دادرسان
غربت	دوری از میهن		قربت	نزدیکی
غرابت	نامناسب بودن		قرابت	خویشی
غریب	دور + نامناسب		قریب	نزدیک
غنی	بی نیازی		غناء	آوازخواندن

لغت	معنی		لغت	معنی
غرّه	اوّل ماه		قرّة	روشنائی چشم
غمز	سخن چینی + چشمک زدن		غمض	بخشیدن گناه
غوث	فریادرسی			
غوص	شناوری		قوس	کمان
غیاث	فریادرس		قیاس	اندازه + قانون
غیّ	گمراهی		قی	قی کردن
فائز	رستگار		فائض	بهره مند
فاجئه	مرگ ناگهانی		فاجعه	واقعۀ دردناک
فترت	تاریکی + بی تکلیفی		فطرت	آفریدن + سرشت
فتور	سستی کردن		فطور	خوردن روزه
فاتر	سست		فاطر	آفریننده
فتنه	آشوب		فطنت	زیرکی
فتن	فتنه انگیز		فطن	باهوش
فراغ	آسودگی		فراق	جدائی
فاسد	تباه		فاصد	رگ زن
فسیح	گشاد		فصیح	خوش بیان
فحم	زغال		فهم	دریافتن
قنوت	دعاخواندن + فرمانبری		قنوط	ناامیدی
کثرت	زیادی		کسره	حرکت زیر
لوط	نام یکی از پیغمبران		لوت(ف)	برهنه + لقمه
مأثور	نقل شده		معسور	دشوار
مأمور	حکم شده		معمور	آباد شده
مأمول	آرزو		معمول	عمل شده

لغت	معنی		لغت	معنی
مؤجل	باذت		معجل	فوری + دست پاچه
متأثر	اثر یافته		متعسر	دشوار
متألم	دردناک		متعلم	دانش آموز
مثاب	مزد داده شده		مصاب	پسندیده
مذل	خوار کننده		مضل	گمراه کننده
مجحور	نزدیک شدن + نفی شدن		مهجور	دور افتاده
محذور	پرهیز شده		محظور	منع شده
محسن	مرد نیکوکار		محصن	مرد صاحب زن
محسور	حسرت زده		محصور	دیوار کشیده + محاصره شده
مرئی	دیده شده		مرعی	رعایت شده
مزمار	نی لبک		مضمار	باطن + نی لبک
مستور	پوشیده پنهان		مسطور	نوشته شده
مستوره	پرده نشین		مسطوره	نوشته شده + نمونه
مسارعت	بشتاب رفتن		مصارعت	کشتی گرفتن
مستغل	صاحب ملک و غله		مستقل	پا برجا
مسلوب	کنده شده		مصلوب	بدار زده شده
مسلی	تسلیت دهنده		مصلی	نماز خوان
مصائب	گرفتاریها		مصاعب	دشوارها
مضیئی	روشن کننده		مضیع	تباه کننده
مغلوب	شکست خورده		مقلوب	وارونه
مغنی	آوازه خوان		مقنی	چاه کن
مفرغ	نام فلزی است		مفرق	محل جدائی
منتهض	جنبنده		منتهز	چشم براه
منسوب	نسبت داده شده		منصوب	زبردار + نگاشته شده

لغت	معنی		لغت	معنی
منزجر	بیزار		منضجر	دلتنك
نائمه	خوابیده		ناعمه	نرم
ناثر	نثرنویس		ناصر	کمك کننده
ناحی	نحودان		ناهی	نهی کننده
ناحیه	بخش		ناهیه	موی پیشانی
ناظر و ناظره	نگاه کننده		ناضر و ناضره	سبز وشاداب
ناقذ	نجات دهنده		ناقص	ناجور
نثر	عبارت غیرشعری		نسر	کرکس
نصر	کمك کردن		نهر	رودخانه
نحر	گردن زدن		نظیر	مانند
نذیر	ترساننده		نضارت	خرمی
نظارت	دیده‌بانی			
نسب	بستگی خانوادگی		نصب	رنج
نغز (ف)	خوب		نقص	شکستن پیمان
نکس	کسادی ـ کم شدن		نکص	بعقب برگشتن
نکث	شکستن پیمان		نواهی	نهی کننده ها
نواحی	اطراف		وهی	سستی
وحی	خبر رسیدن ازغیب		هواء	بخار مخلوط از اکسیژن وازت
هوی	خواهش نفس			





هفتمین اثر

دستور املاء

دوره پنجم

تألیف

سید محسن

خلیق رضوی

قابل استفاده دانش آموزان دبستانها و دبیرستانها

چاپ بیست و چهارم - ۱۳۴۲



تهران خیابان ناصر خسرو - تلفن ۵۷۹۵۷